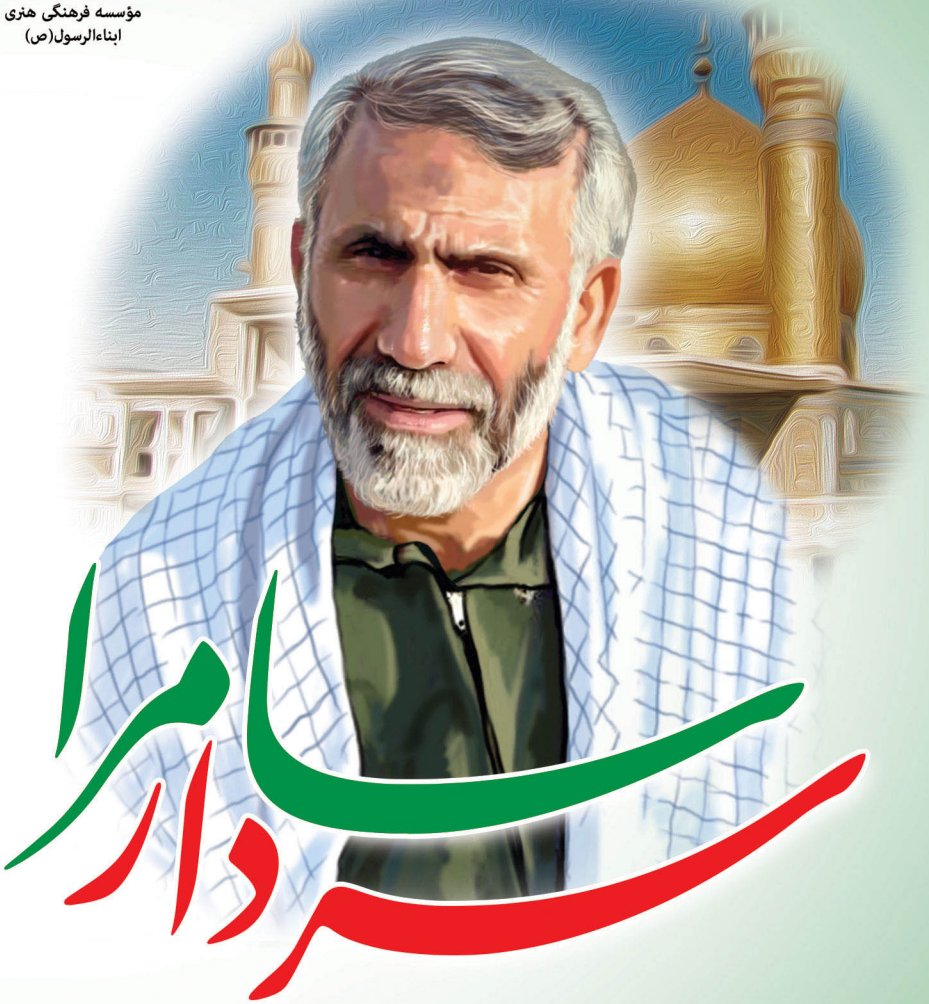




مؤسسه فرهنگی هنری
ابناء الرسول (ص)



یادنامه سردار سرتیپ پاسدار
شهید حاج سید حمید تقوی فر

به کوشش: جنبش یاران انقلاب ۱۴ فوریه بحرین

بسم الله الرحمن الرحيم

سردار سامراء

یادنامه سردار سرتیپ پاسدار
شهید حاج سید حمید تقوی فر

تهیه :

جنبش یاران انقلاب ۱۴ فوریه بحرین



ناشر:

مؤسسه فرهنگی هنری ابناء الرسول (ص)

تهران



سردار سامراء

یادنامه سردار سرتیپ پاسدار شهید حاج سید حمید تقوی فر

تهیه: جنبش یاران انقلاب ۱۴ فوریه بحرین

گردآوری: روح الله پورطالب و تحریریه خبرگزاری اهل بیت (ع) - اینا

ناشر: مؤسسه فرهنگی هنری ابناء الرسول (ص) تهران

طراح و صفحه آرا: محمود کریمی - داود دادور

نوبت چاپ: اول، زمستان ۱۳۹۴

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

چاپ: خاتم الانبیاء (ص) - قم

قیمت: ۱۰,۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۵۵۱۳-۰-۹ ISBN: 978-600-95513-0-9

مرکز پخش: قم، بلوار جمهوری اسلامی، مجمع جهانی اهل بیت (ع)،

طبقه دوم، خبرگزاری اینا، دفتر مؤسسه ابناء الرسول (ص) تهران

تلفن: ۰۲۵-۳۲۱۳۱۳۳۳ **نمابر:** ۰۲۵-۳۲۱۳۱۲۵۸

تلفن همراه: ۰۹۰۲۱۳۳۱۴۷۸

www.ahl-ul-bayt.org - info@ahl-ul-bayt.org

فهرست نویسی فیپا

سرشناسه: پورطالب، روح‌الله، ۱۳۶۴ - گردآورنده

سرشناسه: خبرگزاری اهل بیت (ع)، ابنا

عنوان و نام پدیدآور: سردار سامراء: یادنامه سردار سرتیپ پاسدار سید حمید تقوی‌فر /

تهیه جنبش یاران انقلاب ۱۴ فوریه بحرین؛ گردآوری روح‌الله پورطالب.

مشخصات نشر: تهران: مؤسسه فرهنگی هنری ابناء الرسول (ص)، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۳۱۲ ص: مصور (بخشی رنگی)؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ اس.م.

شابک: ۹-۰۹۵۵۱۳-۶۰۰-۹۷۸ : ۱۰۰۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه .

عنوان دیگر: یادنامه سردار سرتیپ پاسدار سید حمید تقوی‌فر.

موضوع: تقوی‌فر، سید حمید

موضوع: شهیدان -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: حركة انصار ثورة ۱۴ فبراير في البحرين

رده بندی کنگره: ۱۳۹۴ ۷پ/ت/DSR۱۶۶۸

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۴۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۴۰۵۹۰۳۷

إهداء

بسم الله الرحمن الرحيم

قال تعالى: وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا؛ وَنَادَيْنَاهُ
مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا؛ وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا
صدق الله العلي العظيم.

(٥١ - ٥٣ سورة مريم)

- إلى سماحة آية الله العظمى الإمام السيد علي الخامنئي (مد ظله الوارف)
قائد الثورة الإسلامية الملهم والهامي لكل المقاومين الشرفاء عن الكرامة
الإنسانية والمقدسات في أرضنا الإسلامية الطيبة.
- وإلى كل المرابطين على الثغور يدافعون بأرواحهم وأعز ما يمكنون عن الدين
والعقيدة وعز الأوطان وشرف الأمة ومقدساتها.
- وإلى الذين يحملون أرواحهم كل يوم على كفة الإيمان بنصر الله الموعود
في كل مكان ينتشر فيه الظلاميون من التكفيريين وطلاب السلطة والسيطرة.
- وإلى من يزرعون في نفوس الناس حب الله العظيم الجبار بتضحياتهم و
عطائاتهم الفذة ثم لا ينظرون بكل أو ملل إلى ما يصنعون من مجد للأمة.
- وإلى الشهيد السعيد اللواء السيد حميد تقوي فر
الذي أصر على الشهادة ثلاثين عاماً
- فنالها بشرف الرجال الكبار الذين يواجهون الموت في سبيل الله تعالى
ومن أجل حماية الدين والعقيدة والمقدسات.
- نهدي هذا الجهد المتواضع سائلين المولى القدير أن يتقبل شهيدنا السعيد
السيد حميد تقوي فر بقبوله الحسن إنه سميع مجيد.
- الدكتور يوسف البحارنة

اهداء

به نام خداوند بخشنده مهربان

«و در این کتاب (آسمانی) از موسی یاد کن، که او مخلص بود و رسول و پیامبری والا مقام!؛ ما او را از طرف راست (کوه) طور فراخواندیم و نجوانان او را (به خود) نزدیک ساختیم؛ و ما از رحمت خود، برادرش هارون را - که پیامبر بود - به او بخشیدیم». (۵۱ - ۵۳ سوره مریم)

- تقدیم به حضرت آیت الله العظمی امام سید علی خامنه ای (مد ظله الوارف)

رهبر جمهوری اسلامی و الهام بخش و پشتیبان رزمندگان با شرف و مدافعان

کرامت انسانی و مقدسات سرزمینهای پاک اسلامی مان.

- و پیشکش به تمامی مرزبانانی که با بذل جانشان، این گرانبهاترین دارایی آنان،

از دین، عقیده، عزت، شرف و مقدسات امت دفاع می کنند.

- و به مجاهدانی که هر روز جان خود را در کف اخلاص نهاده، با ایمان به نصر

موعود خداوند، شب پرستان تکفیری و حامیان قدرت طلب و سلطه جوی آنان

را در هر نقطه مورد تهاجم قرار می دهند.

- و به آنان که با فداکاری ها و جانبازی های بی نظیر خود، بذر عشق به خدای

بزرگ را در دل های مردم می کارند و از این همه ایثار و فداکاری در راه عظمت

امت خویش نه خسته می شوند و نه به ستوه می آیند.

- و تقدیم به شهید سعید «سردار سید حمید تقوی فر» که بیش از سی سال دنبال

شهادت گشت؛ تا عاقبت در راه دفاع از دین و عقیده و مقدسات، به این افتخار

بزرگ - که مخصوص مجاهدان بزرگ راه خداست - نایل گردید.

- این تلاش ناقابل را تقدیم می کنیم؛ و از خدای توانا مسالت داریم که شهید

عزیز ما ما سید حمید تقوی فر آن را بنیکی از ما قبول فرماید؛ إنه سمیع مجید.

دکتر یوسف البحارنه

حضرت آیت الله العظمی امام خامنه ای
خطاب به خانواده سردار شهید حاج سید حمید تقوی فر:
«درجه شهادت پدرتان کم درجه ای نیست.
ان شاء الله با اولیاء الله محشور می شوند
و شفیع شما هم هستند.»

۱۹ دی ۱۳۹۳

فهرست

۱۳	اول دفتر
۱۵	مقدمه ناشر
۱۷	مقدمه گردآورنده
۱۹	مقدمه تهیه کننده
۲۷	فصل اول: همراه با سردار سامراء
۲۹	فرازهایی از زندگینامه شهید تقوی فر از زبان خودش
۴۹	از روزهای سخت سوسنگرد تا همراهی با شهید زین الدین
۶۱	گفتگو با همسر و دختران سردار شهید تقوی فر
۷۷	ای کاش بابایم برمی گشت
۷۸	یکی از خصوصیات پدرم شجاعتش بود
۷۹	نماز شب و زیارت عاشورای حمید ترک نمی شد
۸۶	پدر شهیدمان نیز او را در زندگی الگو و مربی خود می دانست
۸۸	مردی که با آرزوی شهادت زندگی می کرد
۹۶	گلایه فرزند شهید از طعنه به شهدای مدافع حرم

- ۱۰۰ خاطراتی از خانم پروین مرادی همسر سردار شهید
- ۱۰۶ مردی با معیارهای خطبه همّام
- ۱۱۱ ایثار شهید تقوی فر، حتی پس از شهادت
- ۱۱۳ **فصل دوم: در سوگ سردار سامراء**
- ۱۱۵ اطلاعیه روابط عمومی سپاه و اعلام رسمی خبر شهادت
- ۱۱۷ پیام رئیس مجلس شورای اسلامی
- ۱۱۸ پیام نمایندگان مردم خوزستان در مجلس خبرگان رهبری
- ۱۲۲ پیام نماینده ولی فقیه و رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران
- ۱۲۴ پیام فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
- ۱۲۶ پیام جنبش انصار انقلاب ۱۴ فوریه بحرین
- ۱۳۱ پیام تسلیت استاندار خوزستان
- ۱۳۲ پیام تسلیت شهردار اهواز
- ۱۳۴ سخنرانی دبیر شورای عالی امنیت ملی
- ۱۳۷ سخنرانی سردار مسجدی (در اهواز)
- ۱۳۹ سخنرانی نماینده خوزستان در مجلس خبرگان
- ۱۴۱ سخنرانی نماینده ولی فقیه در سپاه قدس
- ۱۴۳ سخنرانی رئیس سازمان بدر عراق
- ۱۴۵ سخنرانی سردار شریعتی
- ۱۴۹ سخنرانی سردار مسجدی (در تهران)
- ۱۵۸ سخنرانی سردار احمد فروزنده
- ۱۶۴ سخنرانی ندا تقوی فر
- ۱۶۶ سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین تقی حسینی

فصل سوم: در وصف سردار سامراء ۱۷۳

۱۷۵ سردار بی ادعا؛ سمبل مجاهدت و تقوا

۱۷۸ کاش خانواده و هزاران نفر از نیروهایم فدا می شدند ...

۱۸۶ هورالعظیم را مثل کف دستش می شناخت

۱۸۸ او فرزند شهید و برادر شهید بود و خود نیز شهید شاهد است

۱۹۰ مردم عراق مدیون مجاهدت های "ابومریم" هستند

۱۹۴ او اولین کسی که بسیج عشایری را سازماندهی کرد

۱۹۸ یکی مرد جنگی به از صد هزار

۲۰۱ دیدار با خانواده سردار سامراء

فصل چهارم: به یاد سردار سامراء ۲۰۳

۲۰۵ ملتزم به مسایل شرعی و اخلاقی بود

۲۰۸ حیف بود اگر تقوی شهید نمی شد

۲۲۲ گفت: بدان این بار شهادت در کار است

۲۲۶ نحوه شهادت سردار سامراء

۲۳۰ او با خدا معامله کرد

۲۳۵ لحظه لحظه زندگی حاج حمید برای رضای خدا بود

۲۳۷ او محبوب عشایر دشت آزادگان بود

۲۴۰ تشیع پیکر او جان تازه ای به خوزستان بخشید

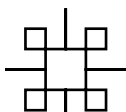
۲۴۹ از حاج حمید آموختم افسوس نخورم

۲۵۳ واگویی آخرین نبرد از زبان همرم شهید

۲۶۲ کوتاه، از زبان برخی دوستان و همزمان

۲۶۵ شهادت «حاج حمید» تکلیف ما را سنگین تر کرد

- ۲۶۷ سرداری که با اتوبوس به سر کارش می‌رفت
- ۲۶۹ گزارش نشریه آمریکایی پس از شهادت سردار
- ۲۷۳ پیوست ۱: روزشمار گرامیداشت سردار شهید
- ۲۸۱ پیوست ۲: معرفی جنبش یاران انقلاب ۱۴ فوریه بحرین
- ۲۸۷ پیوست ۳: آلبوم تصاویر
- ۳۰۳ بخشی از وصیت‌نامه سردار شهید تقوی‌فر



■ اول دفتر

مقدمه ناشر

ظهور گروه‌های تروریستی و تکفیری، در سال‌های اخیر خسارات انسانی و ویرانی‌های مادی فراوانی برای منطقه غرب آسیا به وجود آورده است.

این عروسک‌های بازیچه‌استکبار که به وسیله دلارهای نامشروع نفتی کشورهای مرتجع عرب پشتیبانی می‌شوند، چند سالی است که کشورهای اسلامی را به خاک و خون کشیده و در خارج از منطقه نیز موجب کریه شدن چهرهٔ رحمانی اسلام شده‌اند.

مقابله با این جانوران خونخوار، نیاز به مجاهدانی دارد که با دست شستن از ظواهر حیات دنیوی، جان خود در کف اخلاص نهاده و نفس و نفیس را فدای آرمان خویش و امنیت مردم کنند.

اینگونه است که در چند سال اخیر، صدها جان پاک در راه دفاع از مقدسات و نوامیس مسلمانان خود را فداء نموده‌اند تا دستان ناپاک جنایتکاران سلفی و وهابی، به حرم اهل بیت(ع) و حریم خانواده‌های مسلمان نرسد.

«سردار شهید حاج سیدحمید تقوی‌فر» یکی از این جان‌های شیفته بود که پس از یک عمر جهاد و مجاهدت، در راه دفاع از حرم امامین عسکریین(ع) و

حریم مسلمانان، به لقاء الله رسید؛ که پیر جماران فرمود: «شهید نظر می کند به وجه الله».

این کتاب، یادنامه آن شهید عزیز است که به مناسبت سالگرد شهادت وی منتشر می شود.

لازم است از تلاش های جنبش انقلابی ۱۴ فوریه بحرین و نیز آقایان «دکتر یوسف البحارنه»، «روح الله پورطالب»، «سعید داودی»، «محمود کریمی»، «حسین قربان تقی»، «داود دادور» و همه عزیزانی که در بسامان شدن این مجموعه تلاش کردند سپاسگزاری نمایم.

همچنین بخشی از مطالب این کتاب، برگرفته از ویژه نامه ای است که روزنامه کیهان به مناسبت شهادت آن بزرگ منتشر نموده است؛ که از دست اندرکاران آن تشکر می شود.

خداوند متعال رهبر معظم و رزمندگان شجاع ما را حفظ فرماید؛ بر درجات امام (ره) و شهدای ما بیفزاید؛ و ما را به آنان ملحق نماید.

سید علیرضا حسینی عارف

مدیر عامل مؤسسه فرهنگی هنری ابناء الرسول (ص)

زمستان ۱۳۹۴

مقدمه گردآورنده

برای شهادت سید بزرگوارم حاج سید حمید تقوی فر می نویسم...

نام خوزستان که به گوش می رسد، اولین چیزی که به ذهن خطور می کند شهادت و شهادت طلبی و ایثار است، این معنای حقیقی خوزستان است... خوزستانی که ۸ سال دفاع مقدس از مرزهای پرگهر ایران اسلامی را در پرونده اش دارد... استانی که همیشه ولایت مداریش را با شهادتی که در راه این انقلاب داده است رنگ سرخ پرچم پرفروغ ایران را پررنگ تر کرده است، پرچمی که ما ایرانی ها فدای آن خواهیم بود، پرچمی که سزاوار ایران است و رنگ سرخش جهاد و ایثار را یاد همه دنیا می آورد...

آنچه امروز از آن سخن می گوئیم حرف دل مردم یک شهر و یک استان نیست، حرف دل همه آنهایی است که با خون خود دفاع از ولایت را سرچشمه تمام کارهای خود قرار داده اند... دفاع از حرم...

سرداری که با تقوا و اصول پاک، زندگی خود را فدای اسلام و انقلاب کرد... آنچه که از این بزرگوار به گوش می رسد جز خلوص نیت نیست و نبوده است... سید بزرگوار ما ظلم به شیعیان را نتوانست بپذیرد و به ندای رسول الله (ص)

که فرمود: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ وَ مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لِلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» عملاً لبیک گفت و خود سردمدار مبارزه با ظالم شد... و او بود که کمر همت بست و به دیار مبارزه با ظلم شتافت؛ تفاوت نمی کند که این ظلم بر مردم عراق سایه افکنده باشد، یا مردم بحرین را زیر یوغ گرفته باشد؛ همانگونه که رهبر انقلاب اسلامی امام خامنه‌ای فرمودند: «مردم بحرین در مظلومیت مطلق به سر می برند و غرب و همدستانش می خواهند با اطلاق حرکت شیعی، حرکت مردم بحرین را طائفه‌ای جلوه دهند؛ البته اکثریت مردم بحرین در طول تاریخ شیعه بوده‌اند؛ اما مسئله بحرین، مسئله شیعه و سنی نیست؛ بلکه این ملت مظلوم خواهان حقوق اولیه خود یعنی حق رأی و نقش آفرینی در تشکیل دولت و حکومت است.» (بیانات در بیست و دومین سالگرد رحلت امام خمینی (ره) ۱۳۹۰/۳/۱۴)

ولایت و ولایت‌مداری در ذاتش بود و خود را خادم ولایت فقیه می دانست ... راه حاج حمید تبعیت از ولایت است و هر کس می خواهد ادامه دهنده راه وی باشد این مسیر را، که سعادت دنیا و آخرت در آن است ادامه دهد... مجاهد غیرتمند سال‌های متمادی جهاد علیه مستکبران عالم، تنها مزدش شهادت بود تا با ریختن خون پاکش بر شن‌های سامراء به مرید و مرادش لبیک بگوید... و به فرمان پیامبرش جامه عمل پوشد.

آنچه در این کتاب از نظر می‌گذرد خلاصه‌ای از حیات آن بزرگوار و نیز پیام یاران او و انقلابیون بحرین است که به مناسبت سالگرد شهادت حاج حمید تقوی فر به همت "جنبش یاران انقلاب ۱۴ فوریه بحرین" و "مؤسسه فرهنگی هنری ابناء الرسول (ص) تهران" منتشر شده است. امید داریم که هر کس در راه اسلام و انقلاب قدمی نهاده است، شفاعت ائمه نصیبش گردد؛ آمین یا رب العالمین.

روح الله پورطالب

مقدمه تهیه کننده

بسم الله الرحمن الرحيم
 «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ *
 فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ
 أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» صدق الله العلي العظيم.

این یادنامه برای گرامیداشت شهادت سردار رشید اسلام شهید بزرگوار حاج
 سید حمید تقوی فرمؤسس "سرایا الخراسانی" از مدافعان حرم اهل بیت (ع)،
 سردار سرافراز سپاه اسلام و اهل شهر "کوت عبدالله" در روستای "ابودبس"
 در جنوب شهر اهواز در استان شهیدپرور خوزستان در جمهوری اسلامی
 ایران دیده به جهان گشود.

شهیدی که در دفاع از اسلام، عتبات عالیات و مراقد اسلامی اجدادش
 و امامان اهل البیت علیهم السلام به درجه رفیع شهادت نایل آمد. شهید
 تقوی فر در حین انجام وظایف نظامی و عملیات میدانی برای گردان‌های

۱. سرایا الخراسانی نام گروهان‌هایی متشکل از نیروهای داوطلب عراقی است که
 برای مقابله با تهدیدات علیه امنیت مردم و اماکن مقدسه عراق تأسیس شد.

الخراسانی در منطقه "عزیزبلد" در نزدیک سامراء - که مزار امامین عسکریین علیهما السلام است - به شهادت رسید.

سردار حاج سید حمید تقوی فر یکی از فرماندهان ارشد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران است و از رزمندگان و مجاهدان برضد ظلم و استبداد رژیم ستمشاهی، از همان عنفوان نوجوانی به شمار می آید.

شهید تقوی نمونه ای بارز از یک انسان مجاهد مکتبی در قرن بیست و یکم و نمونه ای از انسان عابد و زاهد و وارسته و متواضع و فروتن بود، وی همواره بر عبادت خود مواظبت داشت و تلاش می کرد دائماً روزه داری خود را در طول روزهای سال حفظ کند، وی فرزند شهید و برادر شهید نیز بود.

شهید حاج سید حمید تقوی فر عاشق حضرت امام خمینی رهبر و بنیانگذار جمهوری اسلامی (قدس سره) و عاشق راه و مسلک و رسالت و مکتب ایشان در زندگی بود. شهید تقوی فر عاشق حضرت آیت الله امام خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران بود و تلاش می کرد هرگز از این راه ذره ای منحرف نشود،

شهید تقوی بر این عقیده بود که موفقیت نظام جمهوری اسلامی ایران به دلیل پیروی از ولایت و حرکت نظام در مسیری مستقیم و استوار در این راه و زیر پرچم ربانی و الهی امامان اهل بیت علیهم السلام و ولایت فقیه بوده است.

وی در سال ۱۳۵۸ ش. (۱۹۸۰ م.) و از بدو تأسیس نظام جمهوری اسلامی ایران و آغاز به کار فعالیت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، از نیروهای تشکیل دهنده هسته اولیه آن در اهواز بود.

زمانی هم که جنگ تحمیلی از سوی رژیم حزب بعث سابق و صدام ملعون برضد نظام جمهوری اسلامی ایران آغاز شد، جنگی که صدام آن را به نیابت

از استکبار جهانی و شیطان بزرگ آمریکا و مزدورانش از رژیم‌های دست نشانده کشورهای عرب حوزه خلیج فارس آغاز شد، شهید تقوی‌فر از جمله اولین نیروهای مجاهدی بود که برای دفاع از کشور به مبارزه با دشمن بعثی صهیونیستی و آمریکایی شتافتند و در این جنگ تحمیلی پدر و برادرشان را تقدیم راه دفاع از نظام اسلامی کرد.

حاج سید حمید تقوی‌فر پس از آن نیز به ادامه راه مبارزه و جهاد در مسیر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تا به پایان عمرش ادامه داد. وی زندگی را با شهادت رقم زد و عالی‌ترین نشان را از پروردگار عالم در این راه دریافت کرد و به فوز عظیم "فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر" دست یافت.

شهید تقوی‌فر همواره در آرزوی شهادت بود و با صبری شدید در انتظار تحقق این وعده الهی می‌زیست، چرا که بعد از خدا حافظی با پدر، برادر و هم‌زمان شهیدش در طول ۸ سال دفاع مقدس، انتظار شهادت داشت و برای تحقق این مهم به مبارزه و جهاد و پیکار برای دفاع از نظام جمهوری اسلامی ایران ادامه داد و با صلابت و پایداری جنگید و مبارزه کرد تا این که در فعالیت خود در قالب "نیروی قدس" سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بازنشسته شد.

وی پس از بازنشستگی زمان خود را به سه قسمت تقسیم کرد؛ به این نحو که: مدت یک ماه در عراق حضور داشت و برای تأسیس بسیج مردمی عراق (الحشد الشعبی) جهت مقابله با داعش به فعالیت مستشاری مشغول می‌شد؛ سپس به ایران باز می‌گشت و مدت دو هفته برای تبدیل خانه پدری (در زادگاهش روستای ابودبس خوزستان) به حسینیه و مرکز فرهنگی تلاش می‌کرد؛ و پس از این دو هفته به تهران مراجعت نموده و مدت بیست روز نزد

همسر و فرزنداناش می ماند.

سردار تقوی فر در مدت حضور در عراق، بسیاری از نیروهای اسلامی را هدایت و سازماندهی می کرد و نقش عمده ای در دفاع از مردم و امنیت عراق ایفا کرد.

از همان ابتدای آغاز حملات آمریکایی و غربی بر ضد عراق و اشغال و سرنگونی رژیم بعثی صدامی در این کشور سردار تقوی وظیفه خود را در مبارزه بر ضد اشغالگران آمریکایی به همراه دیگر همزمان خود در جنبش مقاومت اسلامی عراق ادامه داد. از جمله اقدامات وی تلاش برای گشودن مرزهای عراق بر روی فرزندان ملت شریف ایران برای سفر به عتبات عالیات در عراق و نیز باز کردن مرزهای ایران بر روی فرزندان ملت شریف عراق برای سفر و زیارت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و سایر مراقد مقدس در ایران بود، تا از این طریق به فاصله ها و مرزهایی که رژیم منفور صدام آن را بین دو ملت دوست و برادر ایجاد کرده بود، و به دستور شیطان بزرگ یعنی آمریکا و رژیم های مرتجع و دولت های طاغوتی در منطقه صورت گرفته بود پایان داده شود.

از همان بدو سقوط رژیم صدام، سردار تقوی تلاش کرد تا با ایجاد نهادهای فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، خیریه، عام المنفعه و نیز حسینیه هادر شهرهای جنوبی عراق - از شهر بصره گرفته تا ناصریه و دیوانیه - در بالا بردن سطح فرهنگی و اقتصادی مردم عراق سهیم باشد و تلاش کرد تا زیربنای اقتصادی عراق را تقویت کند. وی همچنین از مسئولین دانشگاه های عراقی دعوت کرد تا به ایران سفر کنند و با مقامات فرهنگی و دانشگاهی و آموزش عالی ایران در بخش دانشگاهی توافقنامه های همکاری امضا کنند و مساله مبادله استاد و دانشجو را بین دو کشور دنبال کرد.

بعد از آن که گروه‌های تروریستی، بارگاه حضرت زینب سلام الله علیها در شهر دمشق را تهدید به نابودی کردند سردار تقوی فر به سرایا الخراسانی پیشنهاد داد تا برای دفاع از بارگاه عقيله بنی هاشم به سوریه اعزام شوند. این گروهان‌ها مبارزه جانانه‌ای کردند و در این راه دهها شهید و زخمی تقدیم اسلام نمودند.

در زمانی که جریان‌های تکفیری و وهابی، تروریست‌های گمراه داعشی و هم پیمانان آنها از بقایای حزب بعث را سازماندهی کردند تا استان‌ها و شهرهای غربی عراق - همچون موصل و الرمادی - را اشغال کنند و به بارگاه امامین عسکریین علیهما السلام در شهر سامراء دست یابند وی به سرایا الخراسانی پیشنهاد داد به عراق بازگردند و بار دیگر صفوف خود را برای مبارزه مستحکم سازند و خود را برای آزاد سازی مناطق اشغال شده آماده کنند.

وی تنها به ارائه پیشنهاد و مشورت نظامی به این نیروها بسنده نکرد، بلکه خود نیز به اتفاق نیروهای دواطلب مردمی به سمت جرف الصخر رفت و نسبت به آزادی این منطقه اقدام کرد؛ منطقه‌ای که بعد از آزاد سازی به نام "جرف النصر" معروف شده است. این آزادسازی، شهر مقدس کربلا را از تیررس موشک‌ها و حملات داعش نجات داد.

نیروهای الخراسانی همچنین در آزاد سازی آمرلی، جلولاء و مناطق مختلفی از استان دیالی شرکت کردند. بعد از آن بود که عزم این گروهان‌ها برای آزاد سازی شهر بلد جزم شد و کوشیدند تا تمام مناطق اطراف شهر سامراء را از لوٲ وجود گروه‌های تروریستی تکفیری، داعشی و صدامی پاکسازی کنند. منطقه بلد که بارگاه و مزار جناب سید محمد(ع) فرزند امام علی الهادی علیه السلام در آن واقع شده است به صورت روزانه آماج حملات خمپاره‌ای گروه‌های داعشی و صدامی قرار می‌گرفت و هر روز ده‌ها شهروند از اهالی

این منطقه به شهادت می رسیدند یا زخمی می شدند. این گروه های تروریستی همه روزه تهدید می کردند که می خواهند مرقد سید محمد (ع) معروف به "شیر دجیل" را ویران و منهدم سازند و سپس قصد دارند بارگاه امامین عسکرین علیهما السلام را در شهر سامراء منهدم و با خاک یکسان کنند. از این رو سرایا الخراسانی تصمیم خود را برای آزادسازی منطقه بلد پاکسازی اطراف شهر سامراء گرفتند. آمریکا و هم پیمانان غربی و مزدوران تروریستی و بعضی آنها تصمیم داشتند اوضاع امنیتی و سیاسی در عراق را مغشوش نمود و از این طریق از دولت و نظام جدید حاکم در عراق باج خواهی کنند؛ از این رو شهید تقوی تصمیم گرفت با گردان های الخراسانی در برابر این توطئه بایستند.

سرایا الخراسانی در این راه به پیروزی های بزرگ و افتخار آفرینی هم دست یافتند. این پیروزی ها در مناطق بلد و الضلوعیه مسجل شد، هر چند که صدها تن از نیروهای الخراسانی به شهادت رسیدند و شماری هم زخمی شدند. سرانجام شهید تقوی - که دعا برای شهادت را از «مادر شهید علی هاشمی» درخواست کرده بود - در حالی که مشغول انجام وظیفه اسلامی و شرعی خود در شهر بلد بود، مورد هدف یکی از تروریست های تک تیرانداز داعش که بر روی یکی از منازل شهر عزیز بلد موضع گرفته بود قرار گرفت و به درجه رفیع شهادت نائل آمد و به اجداد معصومش پیوست. وی مدتی کوتاه پیش از شهادتش این خبر را به همزمان خود داده و اعلام کرده بود: "دیدار بعدی ما در بهشت خواهد بود".

با شهادت شهید تقوی فر، جمهوری اسلامی ایران و محور مقاومت در عراق و لبنان و بحرین و یمن، یکی از برجسته ترین فرماندهان جهادی برضد استکبار جهانی، شیطان بزرگ آمریکا و صهیونیسم را از دست داد.

وی از سوی نیروهای ائتلاف بین المللی غرب به سرکردگی آمریکا در عراق تحت تعقیب قرار داشت و آمریکایی‌ها به او لقب «ژنرال سلیمانی دوم» اطلاق می‌کردند.

گرچه اکنون سردار شهید حمید تقوی‌فر به فیض شهادت رسیده و در میان ما نیست اما سرایا الخراسانی و نیروهای داوطلب و خودجوش و مردمی مسلح عراق و نیروهای ارتش عراق به نبردهای خود ادامه می‌دهند و پیروزی‌ها را یکی پس از دیگری محقق و مسجل می‌کنند، و نیروهای شرور و اهریمن و پلیدی را با آزادی شهرها و مناطق دیگری از عراق خوار و زبون تر می‌سازند. جنبش باران انقلاب ۱۴ فوریه از تمام جوانان انقلابی و مکتبی و ملت بحرین و سایر جوانان و فرهیختگان دینی و سیاسی و اندیشه‌ای در جهان اسلام می‌خواهند از شخصیت این شهید بزرگوار سرمشق بگیرند و خصوصیات یک فرمانده نظامی مکتبی و حسینی را از او بیاموزند.

همچنین از تمام رزمندگان و آزادی‌خواهان جهان و نیروهای مقاومت و مجاهدان در جنبش‌های عراقی و یمنی و سوری و لبنانی و جنبش‌های غزه و کرانه باختری و سرزمین‌های اشغالی و سایر کشورهای اسلامی و جهان می‌خواهیم تا شخصیت سردار شهید حاج سید حمید تقوی‌فر را مورد مطالعه عمیق قرار دهند و سعی کنند تا تاریخ زندگی و تاریخ مبارزه و جهاد را سرمشق و الگوی راه مبارزاتی خود قرار دهند.

همچنین در اینجا لازم می‌دانیم از تمام دوستان و هم‌زمان شهید تقوی‌فر که در مبارزه و زندگی روزمره در کنار او بودند و برای مدت بیش از سی سال از خصوصیات اخلاقی نگفته و نادیده وی اطلاع دارند اقدام به نشر و بازگویی آن بخش از ابعاد نگفته و نهفته این شخصیت کنند؛ چرا که این سردار مدافع حرم و مقدسات اسلامی باید در تمام طول زندگی دیگر بازماندگان

و مبارزان و آزادیخواهان جهان به عنوان چراغ روشنگر مسیر باشند و همه ما بتوانیم از این ابعاد شخصیتی وی مطلع و بهره مند شویم.

«وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا»^۱.

نیروهای خط مقاومت و گروه‌های جهادی داوطلب و خودجوش مردمی در عراق و دیگر اقشار جامعه اسلامی در محور مقاومت و جریان‌های بازدارنده و برای انتقام خون شهدای القنيطرة و دیگر شهدای دفاع از عتبات عالیات در سوریه و عراق و دیگر اماکن به مقاومت خود ادامه خواهند داد.

«وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا»^۲.

* * *

این کتاب، به پاسداشت یک عمر مجاهدت سردار شهید حاج حمید تقوی فر، منتشر می‌شود تا چراغی باشد برای کسانی که می‌خواهند از ارزش‌های اسلامی پاسداری کنند.

از همه عزیزانی که ما را در به ثمر نشستن این اثر ماندگار یاری کردند - بویژه از مؤسسه فرهنگی هنری ابناء الرسول (ص) وابسته به مجمع جهانی اهل بیت (ع) - قدردانی می‌کنیم.

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي»^۳.

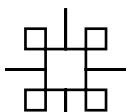
جنش یاران انقلاب ۱۴ فوریه

دسامبر ۲۰۱۵ - منامه، بحرین

۱. سوره مبارکه توبه - آیه ۱۹

۲. سوره مبارکه نساء - آیه ۷۵

۳. سوره مبارکه فجر - آیات ۲۷ تا ۳۰



فصل اول ■

همراه با سردار سامراء

شهید تقوی‌فر از زبان خود و خانواده

در فصل اول، با زندگینامه سردار سامراء «شهید حاج حمید تقوی فر» آشنا می شویم.
یک اتوبیوگرافی شفاهی و یک مصاحبه از خود شهید و نیز چند گفتگو با اعضای خانواده وی، ما را در شناخت زندگی این اسطوره مقاومت یاری می کند.

آنچه می‌خوانید بخشی از گفتگوهایی است که «آقای بهزاد شیخی» در فرصت‌های پیش آمده، با شهید حاج سیدحمید تقوی‌فر درباره شرح زندگی، رویدادها و خاطرات وی انجام داد. این گفتگو پیش از این کتاب، در ویژه‌نامه روزنامه کیهان نیز منتشر شد.

فرازهایی از زندگینامه شهید تقوی‌فر از زبان خودش

— ابتدا در مورد خاستگاه خانوادگی خود توضیح بفرمایید؟
— ما از سادات تلغری هستیم. این خاندان در "شوشتر" و "عقیلی" معروف هستند و ابتدا در منطقه "هفت تن" یا "هفت شهیدان" نزدیک "مسجد سلیمان" ساکن بوده‌اند و این بقعه زیارتگاه عده زیادی از مردم مسلمان منطقه است. آنگونه که نقل می‌کنند این هفت شهید، دو خواهر و ۵ برادر از فرزندان امام موسی کاظم (ع) هستند که در زمان خلفای عباسی مورد ظلم و ستم و تحت تعقیب قرار گرفته‌اند و به این منطقه پناه آورده‌اند.

یکی از این شهیدان، جد ما هستند و سادات تلغری در نزدیکی مدفن این شهیدان، ساکن و متولی زیارتگاه هفت شهیدان و خادم زوار امامزاده هستند.

— چرا نام شما در شناسنامه پیشوند سید ندارد؟

— در کتاب تذکره شوشتن ریشه سادات تلغری به طور کامل بیان شده است و به استناد این کتاب و تایید علما از جمله حضرت آیت الله موسوی جزایری و با پیگیری اخوی و انجام مراحل اداری پیشوند سید نیز به نام فامیل ما افزوده شد اما بنده هنوز اقدام نکرده‌ام. اینکه سید هستیم یا نیستیم نزد خدا روشن است و آنچه خدا می‌خواهد "عمل صالح" است.

— محل تولد شما کجاست؟

— زادگاه خانوادگی ما روستای "کوه زر" در منطقه عقیلی از توابع شهرستان "گتوند" و نزدیک روستای "دشت بزرگ" است و اجداد ما سال‌ها آنجا سکونت داشته‌اند. جد پدری و مادری بنده هر دو از اهالی این روستا هستند و سال‌ها به دامپروری در این منطقه مشغول بوده‌اند. به واسطه مهاجرتی که به اقتضای شرایط پیش آمد به منطقه کوت عبدالله و روستای ابودبس نقل مکان می‌کنند و از آن زمان جد پدری بنده در این روستا ساکن می‌شوند. پدرم و بنده متولد روستای ابودبس اهواز هستیم.

— تحصیلات ابتدایی شما کجا بود؟

— دوره ابتدایی تا کلاس چهارم را در روستای "درخزینه" گذراندم؛ زیرا به دلیل مشکلات معیشتی در ابودبس ۴-۵ سالی به دعوت عمومی بزرگمان برای زندگی به روستای درخزینه رفتیم. آنجا مدرسه‌ای بود به نام پرویزخان که مسافتی در حدود سه کیلومتر تا محل زندگی ما فاصله داشت و راه خیلی زیادی برای یک دانش‌آموز ابتدایی بود بویژه وقتی باران می‌بارید و آب از کوه‌ها به جریان می‌افتاد که خیلی خطرناک بود و باید دور می‌زدیم و از

جاده اصلی می‌رفتیم که مسافت را دورتر می‌کرد. تا کلاس پنجم و ششم نظام قدیم که دوباره به ابودبس برگشتیم، با توجه به اینکه در این روستا کلاس ششم تدریس نمی‌شد باید هر روز پیاده به روستای "جنگیه" می‌رفتیم. بعد از حدود ۵ سال مجدداً به دلیل مشکلات اقتصادی و فرهنگی و اختلافاتی که به وجود آمد به روستای ابودبس بازگشتیم و این در وهله اول لطف خداوند بود که این تصمیم در ذهن پدر بنده تجلی یافت؛ زیرا در غیر این صورت مشخص نبود چه سرنوشتی در انتظار مبانی فکری و اعتقادی و مذهبی ما بود. همانطور که در قرآن آمده و می‌فرماید در صورتی که دیدید دینتان در خطر است هجرت کنید.

– شما از چند سالگی نماز خواندن را شروع کردید؟

– ذکر این نکات از اجر اعمال می‌کاهد.

– اما ذکر این مطالب برای نسل‌های آتی قابل استفاده است.

– خانواده پدری و مادری ام در عین سستی بودن بسیار متدین و مؤمن بودند. از کلاس اول با خانواده پدربزرگم رابطه داشتیم و هر گاه برای دید و بازدید به روستای کوه زر می‌رفتیم، با پدربزرگم دمساز می‌شدم و در بازسازی و رسیدگی به امور بقاع و قدمگاه‌ها در حد توانایی به ایشان کمک می‌کردیم و نماز خواندن را نیز همان جا و قبل از سن بلوغ شروع کردم.

– این مختص شما بود و یا شامل سایر خواهر و برادرها هم شد؟

– چون من فرزند اول بودم؛ وقتی به ابودبس بازگشتیم زمینه‌های دینی ما

بیشتر شد و توفیق حاصل شد دوستان و همکلاسی‌های خوبی پیدا کنیم. همچنین جلسات قرآنی هم بود که در آن شرکت می‌کردیم و یک روحانی در محل داشتیم به نام شیخ «جبار عبیات» که نقش بسیار مهمی در منطقه ایفا می‌کرد و در روستاهای ابودبس، جنگیه، "کواتر" و "عمیره" را تحت پوشش داشت و جلسات قرآن را با کمک متدینین محل راه‌اندازی کرده بود.

– شما دبیرستان را کجا خواندید؟

– پنجم و ششم را که در روستای جنگیه که حدود یک کیلومتر با محل زندگی ما فاصله داشت خواندیم برای امتحانات نهایی پایان دوره ابتدایی باید به روستای "کوت سید صالح" می‌رفتیم.

قبول که شدم وارد دبیرستان سعدی شدم که در منطقه "زیباشهر اهواز" قرار داشت. از روستا می‌آمدیم چهارراه آبادان و پیاده می‌رفتیم دبیرستان سعدی. کلاس هفتم، هشتم و نهم را که مقطع متوسطه نام داشت، در آن دبیرستان گذراندم و بعد وارد مقطع دبیرستان شدیم. رشته ای که من می‌خواندم "ادبی" یا به تعبیر امروزش "علوم انسانی" نام داشت. ما آخرین دوره نظام قدیم بودیم.

– کار هم می‌کردید؟

– تابستان‌ها تلاش می‌کردیم کاری پیدا کنیم برای تأمین هزینه مدرسه و تحصیل مان که بسختی پیدا می‌شد. در زمستان هم پدر کشاورزی مختصری در قطعه زمین کوچکی که داشتیم انجام می‌داد که کمکش می‌کردم. یک رأس گاو هم داشتیم که برای تأمین لبنیات مورد نیاز خانواده بود و من وظیفه داشتم در دوران ابتدایی برای این حیوان علوفه تهیه نمایم.

تابستان دیگری هم به یاد دارم در زمین خودمان هندوانه کاشتیم و توانستیم یک وانت محصول هندوانه به عمل بیاوریم ولی تا رسیدن به بازار درآمدها با هزینه سر به سر شد که اصلاً به صرفه نبود. یک سال هم با کمک برادرانم حاج «مجید»، «یوسف» و... بامیه کاشتیم و برداشت کردیم، آوردیم روستا و محصول را جداسازی کردیم و ریزترها که محصول مرغوب‌تری بودند را هر کیلو سه ریال و درشت‌ترها که ارزان‌تر بودند را حدود کیلویی دو ریال فروختیم.

وقتی شب می‌رفتیم خانه از انگشتانمان خون می‌چکید؛ چون محصول بامیه زبر و خشن و برداشت آن دشوار است و هر کاری برای کم کردن این آسیب‌ها می‌کردیم از جمله دستکش و نایلون و پارچه هم فایده نداشت. حتی حنا می‌گذاشتیم تا پوستمان بهبود یابد. خلاصه یکی دو سال به این صورت گذشت.

در این مقطع با چند تا از بچه‌های جنگیه شروع به انجام یک سری فعالیت‌های فرهنگی نمودیم و یک کتابخانه نیز در مسجد جنگیه و بعد از آن یک کتابخانه هم در مسجد روستای ابودیس راه اندازی کردیم.

– بچه‌ها چطور جذب می‌شدند؟

– بچه‌ها از طریق روابط دوستانه همدیگر را مطلع می‌کردند؛ چون زمان «شاه» بود و خیلی نمی‌شد تبلیغ کرد. هر کس رفیق نمازخوانی داشت دعوت و جذب می‌کرد. در روستاها هم خیلی تمایل به مسائل منفی و غیردینی نبود.

– مخارج کتابخانه چگونه تهیه میشد؟

– تهیه قفسه و کتاب و ملزومات با بضاعت محدودی که بود بر عهده بنده بود. تا یکسال قبل از پیروزی انقلاب اگر پولی به دستم می‌رسید کتاب

می خریدم؛ چون قبل از سربازی به خاطر اینکه دیپلم داشتم، مدتی در یک شرکت فولادی به نام "مانا" به عنوان مباشر که وظیفه اش محوطه سازی بود مشغول به کار شدم.

— با توجه به شرایط قبل از انقلاب، خانواده در پرداخت وجوهات شرعی چگونه رفتار می کردند؟

— پدرم یک دفتر قرمز رنگ کوچک داشت که تمام حساب و کتاب هایش را در آن می نوشت حتی زکات قطعه زمین کوچکی را که داشتیم پرداخت می کرد. ایشان در آن زمان مقلد آیت الله العظمی «سید ابوالحسن اصفهانی» بود.

— حالا به سال های ۵۴ و ۵۵ رسیدیم. در این دوره دوستانی پیدا کردید که رابطه آنها با شما منشأ اثر بوده باشد؟

— بله از دوستان مذهبییم یکی «عبدالخضر زرگانی» بود که تا دیپلم با هم بودیم. شهید «جلیل جابری (باوی)» که اول جنگ در نورد به شهادت رسید و شیخ «عبدالنبی عبیات» که اوایل انقلاب مسئول جهاد منطقه جنگیه و مدتی امام جمعه سوسنگرد بود نیز از دوستان مؤثر دیگر بودند.

— اینها دوستانی بودند که در روستا با آنها آشنا شدید. آیا در شهر هم دوستانی پیدا کردید؟

— بله، «امیر چاووشی» که در سپاه با هم بودیم. برادر دیگری یادم می آید به نام «عباس عروج» او هم سپاهی بود و بازنشسته شد. دوست دیگری بود به نام «عباس ایگدر» که شنیدم به رحمت خدا رفته است و «حسن بدری» که خبردار شدم برای ادامه تحصیل به فرانسه رفته و چند نفر دیگر به نام های «چیت

ساز»، «تقیان»، «نادر کلانتر»، «تقی زاده»، «بهرامی» و «بهارلو» که بچه همدان بود. در همین مدتی که ما کلاس قرآن داشتیم شیخ «احمد کافی» (ره) به اهواز دعوت شده بود و در حسینیه اعظم سخنرانی می کرد من با کمک آن سه دوست مذهبی که نام بردم خیلی تلاش کردیم دو سه شب ۱۰ - ۱۵ نفر از آن دوستان خود را با هزینه خود برای این سخنرانی ها ببریم؛ ولی بیشتر از آن تعداد نتوانستیم، زیرا وضعیت مالی اجازه نمی داد.

— از خاطرات دبیرستان برایمان، تعریف کنید؟

— تلاش می کردیم کلاس های آموزش قرآنی که می رفتیم برای اینکه یک کار تبلیغاتی هم کرده باشیم با شیخ عبیات آیه ای از سوره جمعه را انتخاب و پیرامون آن مقاله ای تهیه کرده و سرکلاس بخوانیم. معلم درس اجتماعی ما آقای «مدنی» نام داشت که به ذکر نکاتی محدود سر کلاس اکتفا می کرد و ما هم گفتیم حداقل از این فرصت استفاده کنیم و مقاله را سر کلاس بخوانیم. در ادامه فعالیت های قرآنی، با برادری به نام «احمد دلفی» آشنا شدم که وی از افراد فعال قبل از انقلاب بود و با برادران «شمخانی» و شیخ «هادی کرمی» (ره) ارتباط داشت. ضمناً بعدها از طریق برادران «امیدبخش» و «حمید سیلاوی» و دلفی نوارها و اعلامیه های امام به دستمان می رسید که ما آنها را تکثیر و در روستا توزیع می کردیم.

— جریان پاسگاه کوت عبدالله چه بود؟

— با توجه به اینکه ما در مسجد روستا اغلب اقدام به برگزاری مجالس مذهبی می کردیم، یک شب رئیس پاسگاه با جیب و یک سرباز به روستای ابودبس آمد. ما هم مراسم روضه داشتیم. روحانی منبرش تمام و از مسجد خارج شد و

رئیس پاسگاه در مسجد ایستاده بود و مسجد هم همین یک خروجی را داشت. به همین خاطر همه به تلاطم افتادند؛ ولی گویا اسم چند نفر را به آنها داده بودند اسم من داخل آنها نبود. هر کسی دنبال یک سوراخی برای فرار می گشت. آن موقع در روستا تابوت نبود و پدرم از یک فرد خیر تابوتی برای حمل اموات روستا گرفته بود. یکی از افرادی که می دانست نامش در آن لیست قرار دارد در تابوت مذکور که در زیر پله مسجد قرار داشت پنهان شد تا مأموران بروند؛ ولی رئیس پاسگاه گفت: تا پیدایشان نکنم از اینجا نمی روم! و بالاخره پیدایش کردند و او را به پاسگاه بردند. البته از او تعهد گرفتند و آزادش کردند.

– پدر و مادر مخالفت نمی کردند؟

– آن زمان پدر وارد شهرداری شده بود و سرکارگیشان یک دانشجوی بود و خیلی از مباحث را برای آنها توضیح می داد؛ از جمله اینکه حکومت مشکل دارد و ما باید مبارزه کنیم و... و بعضی روزها هم به خاطر شرکت در اعتراضات دانشجویی سرکار نمی آمد. به همین خاطر پدر تا حدودی با مسائل آشنا شده بود.

– روزی که انقلاب پیروز شد کجا بودی؟

– در مرکز شهر بود. آن ایام کار هر روزمان حضور در تظاهرات و راهپیمایی ها بود. بعد از انقلاب هم که فرم پر کردیم و به انقلابیون پیوستیم و از ساختمان هایی مثل شهربانی و ساواک که به دست مردم افتاده بود نگهبانی می دادیم.

– برای ورود به سپاه فرم پذیرش تکمیل کردیدی؟

– بله فرم ۵ ساله پر کردیم و دوستان هم معرف ما بودند؛ چون همدیگر

را می‌شناختیم. کل تشکیلات سپاه از منطقه "باغ معین" اهواز به منطقه "چهارشیر" منتقل شد و استقرار یافت.

– شما در سپاه متصدی کدام بخش بودید؟

– ابتدا هر مأموریتی که پیش می‌آمد بنا به ضرورت می‌رفتیم ولی بعد از مدتی ارتش بیست میلیونی (بسیج) فعال شد و گزارش‌های زیادی به ما می‌رسید و لازم شد تشکیلات سپاه به صورت گسترده تر عمل کند.

– بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب فعالیت‌های صدام علیه ایران شروع شد حتی در دوران دولت موقت فعالیت‌هایی از جمله ارسال سلاح و جذب برخی از نیروهای خلقی که در زمان شاه فعال بودند در استان‌های العماره و بصره آموزش نظامی می‌دادند.

اوایل عراق برای تحویل اسلحه کارت شناسایی طلب می‌کرد ولی بعد از مدتی که اوضاع وخیم شد سلاح‌ها را در محل‌های مشخصی در نزدیکی مرز می‌گذاشتند تا فریب‌خوردگان آنها را ببرند. تعدادی که از عاقبت کار می‌ترسیدند سلاح‌ها را در هور و رودخانه می‌انداختند اما آنها که دشمنی‌شان با انقلاب ریشه‌ای بود از این سلاح‌ها برای انفجار لوله‌های نفت و خرابکاری استفاده می‌کردند.

– شکل‌گیری این حوادث کم کم دارد ما را به جنگ می‌رساند، درست است؟

– بله، اوایل جنگ گزارشات متعددی می‌رسید و ما هم تحلیل‌های متفاوتی داشتیم و این‌ها مقدمه حمله عراق بود. به همین خاطر سپاه تصمیم گرفت که بچه‌های عملیات را تجهیز و تیم‌بندی کند تا در مرز مستقر شوند و از

نفوذ و خرابکاری‌ها جلوگیری کنند.

البته عراق در همان مقطع دو عملیات ایزدایی جنگ و گریز هم در محور رشیدیه و صفریه در محور بستان برای ارزیابی قوای ما انجام داد تا میزان آمادگی ما را محک بزنند اینها موجب آن شد سپاه محافظت از مرز را بر عهده بگیرد.

- تا قبل از آغاز جنگ شما برای شناسایی به درون عراق نفوذ کرده بودید؟

- شخصاً نه؛ ولی افرادی را برای کسب اطلاعات می فرستادیم، ضمناً از عوامل عراقی منتسب به برخی احزاب شیعی که دارای انگیزه‌های اعتقادی بودند و به خاطر پیروزی انقلاب به ایران می آمدند و از طریق سپاه معرفی می شدند کمک می گرفتیم.

البته تا قبل از آغاز رسمی جنگ، صدام تحرکات مذبوحانه خود را به صورت گسترده داشت و با ارسال سلاح به ایران و فراخوانی افراد سست عنصر و بیماردل داخلی به عراق و پرداخت وجه برای همراهی آنان با خود مشکلاتی را برای نظام بوجود آورد.

موردی داشتیم که یک فرد با لباس روحانیت به نام «حسن صبی» از عراق وارد خرمشهر شد که مشکوک به نظر می رسید؛ لذا بچه‌ها با همکاری مجاهدین عراقی او را شناسایی کرده و به اهواز آوردند، جالب اینجاست در طول مسیر و بازجویی هر سؤالی که از او می پرسیدیم می گفت: "غاب عن ذهنی" یعنی از ذهنم محو شده و یادم نمی آید! بالاخره مشخص شد مغرض و هدفمند وارد کشور ما شده است.

- قبل از شروع رسمی جنگ، درگیری‌ها از کجا آغاز شد؟

- منطقه "صفریه" در سوسنگرد بود که مجموعه‌هایی در حد یک تیم از

عراق به پاسگاه این منطقه پاتک زده بودند و یک مقدار تیراندازی کرده و به عقب برگشته بودند که به دنبال این اتفاقات تیم های عملیاتی سپاه اهواز با هدف جلوگیری از ورود تیم های نفوذی عراقی تشکیل و به نقاط مختلف استان از جمله "شط علی"، "بستان" و... تنها به قصد دفاع اعزام شدند؛ زیرا این تیم ها با ۱۰-۱۵ نفر نیرو و یک توپ ۱۰۶ و اسلحه ژ ۳ و خمپاره ۶۰، توانی برای مقابله با ارتش مسلح عراق نداشتند.

– روز اول جنگ کجا و مشغول چه کاری بودید؟

– در یکی از خانه هایی بودم که در اختیار سپاه استان بود. کارهای روزمره و اداری خود را انجام می دادیم و حوالی ظهر بود که هواپیمای عراقی را بالای سر خود دیدیم که فرودگاه اهواز را بمباران کردند و برگشتند.

– اولین کاری که در روزهای اولیه جنگ انجام دادید چه بود؟

– پس از اینکه خبر رسید به پاسگاه مرزی بستان حمله شده است ما هم با هدف اینکه دشمن فکر کند نیروهای زیادی در مقابل اوست روزانه به آن مناطق می رفتیم و اقدام به تیراندازی می کردیم و تا چند روز اوضاع به همین منوال گذشت.

یک روز بعد از ظهر یک هواپیمای عراقی برای عکس برداری به سطح منطقه آمده بود و به قدری پایین پرواز می کرد که ما با کلت می توانستیم آن شلیک کنیم. بعد از آن بود که حملات گسترده عراقی ها آغاز شد.

– شما با شروع جنگ در کدام منطقه فعال شدید؟

– بیشتر در محور دشت آزادگان بودم، ابتدا در سپاه حمیدیه و سپس در سپاه

سوسنگرد مسئول اطلاعات بودم. البته با آبادان و خرمشهر نیز ارتباط داشتم.

– اطلاعات دریافتی بر روی نقشه و کالک پیاده‌سازی می‌شد؟

– آن روزها هنوز کسی نمی‌دانست کالک و نقشه چیست؛ فقط لشکر ۹۲ یک اتاق جنگ با بچه‌های سپاه و استانداری به ریاست سرهنگ «قاسمی» تشکیل داده بود که همه اطلاعات آنجا می‌رفت و تصمیم‌گیری می‌شد. این در حالی بود که مشکلات درونی شدیدی هم در کشور با «بنی‌صدر» داشتیم و دانشگاه‌ها محل تحرک جریان‌های چپ شده بود و خلاصه درگیر مسائل داخلی هم بودیم.

– شما در محور سوسنگرد فعال بودید در روزهای درگیری مواردی از

جاسوسی و دستگیری منافقین هم داشتید؟

– در روزهای اول جنگ بحثی مطرح بود تحت عنوان ستون پنجم که بسیار گسترده بود.

هر ارتشی در نظام‌های کلاسیک چهار رکن دارد؛ رکن اول نیروی انسانی؛ رکن دوم اطلاعات؛ رکن سوم عملیات و رکن چهار پشتیبانی است بحث دیگر یا رکن جدیدی در این مجموعه مطرح است تحت عنوان رکن پنجم که در ایران به ستون پنجم معروف است. یعنی استفاده از تمام امکانات غیرنظامی و رسمی برای جمع‌آوری اطلاعات.

وقتی عراقی‌ها با توجه به فقدان یگان‌های قوی ما و همکاری برخی عوامل خودفروخته داخلی توانستند تا حاشیه شهرها به ویژه اهواز برسند و به راحتی مرکز شهر را بزنند، این موضوع بار روانی بسیاری برای مردم و مسئولین داشت زیرا به دلیل نزدیکی محل شلیک، بحث مبارزه با ستون پنجم مطرح شد. یکی از مأموریت‌های اغلب بچه‌های اطلاعات و عملیات هم یافتن این افراد شده بود.

– وقتی به بستان حمله شد شما کجا بودید و چه می کردید؟

– یک مقدار مواد منجره از اهواز آوردند که ما توانستیم با کمک بچه‌های سپاه اهواز و چند تن از دوستان پل بستان را منفجر کنیم، درگیری‌ها تا عصر ادامه پیدا کرد وقتی عراقی‌ها متوجه تخریب پل شدند به منطقه‌ای به نام "فنیخی" در شمال شهر بستان رفتند و خواستند پل بزنند وقتی به رودخانه رسیدند با توپ و خمپاره شهر را زیر آتش گرفتند و بچه‌های ما هم وقتی خبردار شدند شروع به تیراندازی‌های پراکنده با هدف ایجاد تأخیر در کار احداث پل کردند تا مردم فرصت کنند شهر را تخلیه کنند. عراقی‌ها شبانه پل را احداث کردند و بستان را گرفته و به طرف سوسنگرد و پل سابله حرکت کردند. روز بعد هم در جاده سوسنگرد قرار گرفتند و تا غروب به "سبحانیه" رسیدند و باز قصد داشتند پل بزنند، تیراندازی‌های شدیدی هم از سوی عراقی‌ها به شهر صورت گرفت.

– از بستان چطور برگشتید عقب؟

– با یک جیب سیم‌رغ تعدادی از اهالی را نیز عقب آوردیم و جنازه دو سه پیرزن را تحویل سردخانه بیمارستان سوسنگرد دادیم. جایی برای استقرار نداشتیم. همه جا تعطیل بود. نمی‌دانم؛ شاید هم به اهواز رفتیم و صبح دوباره برگشتیم؛ دقیقاً یادم نیست.

ولی همه مدارک سپاه سوسنگرد را با ماشین حمل کردیم و به اهواز فرستادیم. فردا سمت سوسنگرد آمدند و به انبار مهمات سپاه شلیک کردند که انفجار مهیبی صورت گرفت و آتش سوزی شروع شد، ما سعی کردیم ماشین آتش نشانی و یا ماشین سنگینی برای خاموش کردن آتش پیدا کنیم، اما هیچ کس حاضر به همکاری نمی‌شد، چون هر لحظه امکان انفجار وجود داشت،

خلاصه آنجا را رها کردیم و رفتیم که جلوی پل زدن عراقی‌ها را بگیریم اما متأسفانه این پل را هم احداث کردند و سوسنگرد اشغال شد. ضمناً به یاد دارم یکی از بچه‌های مسجد جزایری به نام «منصور معمارزاده» بود که در منطقه سبحانیه به شهادت رسید.

– آیا آن زمان در محاصره بودید؟

– خیر، اما دیگر تجهیزاتی برای دفاع نداشتیم و کسی هم در شهر نمانده بود، فرمانده سپاه سوسنگرد «حبیب شریفی» هم تا آخرین لحظه در سوسنگرد ایستاد و وقتی خانواده و یک سری مدارک را سوار ماشین کرده بود و قصد ترک شهر را داشت اسیر شد. من به همراه «ناصر ربیعه» نزدیک "ابوحمیظه" بودیم که خبر رسید حبیب شریفی را دستگیر کرده و کشته اند.

پس از اینکه سوسنگرد سقوط کرد، ما به اهواز برگشتیم و در فکر این بودیم که چگونه باید شهر سوسنگرد را آزاد کنیم. بعد از چند روز به سمت سوسنگرد حرکت کردیم که متوجه شدیم ارتش بعثی به سمت حمیدیه در حال حرکت است، با فرماندهان یکی از پادگان‌های لشکر ۹۲ مستقر در نزدیکی حمیدیه صحبت کردیم و گفتیم اگر جلوی آنها گرفته نشود پادگان شما را تسخیر خواهند کرد، به دنبال آن ۱۰ نفربر و تانک تعمیری در اختیار ما گذاشتند و نصف دیگر ادوات را برای خودشان نگه داشتند، ما هم آن تجهیزات را بردیم و جلوی حمیدیه مستقر کردیم که متأسفانه عراقی‌ها تانک و نفربرهای ما را زدند. جالب اینجاست ببینید که ما چه وضع آشفته‌ای داشتیم، دقیقاً یادم هست یک موتورسوار نامرد وطن فروش مدام در اطراف ما ویراژ می‌داد، می‌رفت و می‌آمد و گزارش ما را می‌داد.

تا غروب که عراقی‌ها خود را به ورودی "حمیدیه" از سمت اهواز رساندند

و همانجا مستقر شدند و شهید «عبد عیبات» اولین شهیدی بود که در جریان اشغال حمیدیه شهید شد.

پس از آن، ما به پادگانی که تیپ ۳ لشکر ۹۲ در آنجا مستقر بود رفتیم، یک عده از بچه‌های اهواز هم آنجا بودند. شهید «مجید جعفری» مرا کنار کشید و گفت: "امشب می‌خواهیم شبیخون بزنیم ولی بین خودمان باشد و کسی خبردار نشود". شهید «غیور اصلی» و تعداد دیگری از بچه‌ها هم بودند. من به دلیل خستگی ناشی از عملیات بعد از ظهر، متوجه نشدم که چه زمانی به خواب رفتم. متأسفانه بچه‌ها هم مرا بیدار نکردند و خودشان رفتند و توفیق شرکت در عملیات را از دست دادم. ولی بعد خبردار شدم که با حمله بچه‌ها، عراقی‌ها تا "کوت سیدنیم" عقب رفته و وحشت کرده بودند و تعدادی از تانک‌ها و خودروهای مهمات‌برشان به نام "آیفا" به دلیل آبیاری زمین‌های کشاورزی زمین‌گیر شده بودند. شهید «مراد اسکندری» هم که از اولین شهدای جنگ بود برای آوردن یکی از این خودروها رفته بود ولی همانجا شهید شد.

همین طور جلو رفتیم تا اینکه متوجه شدیم یک شاخه از عراقی‌ها به سمت "کرخه نور" رفته و یک شاخه دیگر هم به سمت سوسنگرد و همزمان هلیکوپترهای آنها بر فراز آسمان پرواز می‌کردند.

بسیاری از مقامات از تهران آمده بودند و خبرها پیچیده بود و احتمال می‌دادند تا شب اهواز هم سقوط کند؛ لذا در شهر همه از این بابت نگران بودند.

کارگردان و مبتکر اصلی عملیات آن روزها برادر «غیور اصلی» بود که از نیروهای کادر ارتشی و از بچه‌های انقلابی و اسلامی محسوب می‌شد و با بچه‌های مؤمن اهواز مثل شهید «مجید جعفری» هم ارتباط داشت که به این واسطه فعالیت‌های گسترده‌ای نیز داشتند.

از جمله کارهایی که آن زمان انجام شد، احداث کانالی بود که در میان عوام به کانال بنی صدر معروف شده بود و با ابتکار شهید «حسین علم الهدی» و با الگوگیری از جنگ خندق برای دفاع از اهواز حفر می‌گردد.

آن زمان ارتش عراق به راحتی پیشروی می‌کرد و ما هیچ وسیله‌ای برای دفاع نداشتیم؛ به گونه‌ای که استاندار وقت آقای مهندس «غرضی» اعلامیه ساخت کوکتل مولوتف و حفر کانال فردی را صادر کرده بود.

وقتی بچه‌ها شبانه به عراقی‌ها شبیخون می‌زنند موفق به دستگیری چند تن از جمله یک افسر عراقی می‌شوند. افسر عراقی پس از دستگیری می‌گفت: "وقتی وارد ایران شدیم و شهر به شهر جلو آمدیم و دیدیم کسی در مقابل ما ایستادگی نمی‌کند مدام در این فکر بودیم این غیرممکن است حتما اجازه داده‌اند ما به راحتی وارد شویم تا از عقب ما را قیچی کنند و این دلهره و ترس در تمام مسیر با ما بود؛" به خاطر همین رعب که خدا در دل‌هایشان قرار داده بود بچه‌های ما توانستند به آنها حمله کنند و آنها را عقب برانند.

– در طراحی عملیات‌ها هم مشارکت داشتید؟

– بله، ولی بیشتر کارهای شناسایی را بر عهده داشتیم و بعدها که شهید «حسن باقری» به ما پیوست اغلب با ایشان برای جمع‌آوری اطلاعات می‌رفتیم.

– از چه زمانی با شهید حسن باقری آشنا شدی؟

– از روزهای اول جنگ. ایشان و «محسن رضایی» در قالب نیروهای اطلاعات مرکز به استان آمدند که فعال‌ترین و منسجم‌ترین فرد در این تیم حسن باقری بود و در منطقه نیز ماندگار شد.

– با هم شناسایی هم رفتید؟

– بله، چند تیم تشکیل شد که عمدتاً پیگیری مبارزه با ستون پنجم و جمع‌آوری اطلاعات نظامی و ایادی وابسته به دشمن را بر عهده داشتند. بالباس مبدل اهالی منطقه برای شناسایی می‌رفتیم و وضعیت تسلیحات آنها را بررسی می‌کردیم و گزارش می‌دادیم، به یاد دارم یک روز آیت الله «خامنه‌ای» به عنوان نماینده امام (ره) در شورای عالی دفاع در دانشکده کشاورزی دانشگاه شهید چمران اهواز مستقر بودند که به ایشان گزارش کاملی از وضعیت منطقه دادیم. تا اینکه برای شناسایی در عراق یک گروه برون‌مرزی تشکیل و بنده مسئول گروه شدم. آن زمان اوایل جنگ و قبل از اشغال دوم سوسنگرد بود. با اعزام نیروها از شهرهای مختلف کشور، سپاه اهواز و سپاه استان و گلف از یکدیگر مجزا و هر یک مسئولیتی را بر عهده گرفتند.

مدتی بعد از اطلاعات جنگ به بخش دیگری منتقل شدم. البته جدا از جنگ هم نبودیم چون آن زمان همه چیز تحت الشعاع جنگ بود و تمرکز ما بر شناسایی‌های برون‌مرزی قرار گرفت.

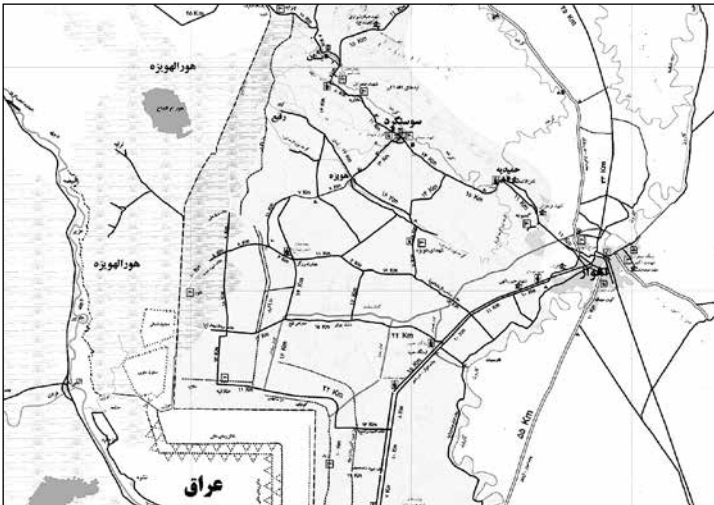
با بالا گرفتن جنگ و گرفتن اسرا به ویژه افسران عراقی، یک مرکز بازجویی اسرای جنگی برای تخلیه اطلاعاتی آنها تشکیل و از سپاه جدا شد که آقای «افشار» مسئولیتش را بر عهده داشت.

– تا چه زمان در این کمیته مستقر بودید؟

– تا سقوط مجدد سوسنگرد. البته در این مدت ما رفت و آمدهای خود به منطقه را داشتیم تا اینکه نیروهای عراقی که در جریان عقب‌نشینی قبلی به سمت "کرخه نور" و "حمودی" رفته بودند در نزدیکی‌های "کوت سیدنعیم" به ما حمله کردند تا "جاده اهواز – حمیدیه" را قطع کنند، شهید «محمد رضا پورکیان»

فرمانده سپاه سوسنگرد هم عملیاتی بر علیه آنها صورت داد و تا حدودی آنها را به عقب راند، در همین حین «سید سامر موسوی» و «حسن کریمی» از نیروهای ما که برای شناسایی رفته بودند بی خبر از همه جا در چنگال عراقی ها اسیر شدند و پشت آیفا سوارشان کردند. سامر موسوی هر طور شده با تکان و تقلا خودش را به بیرون از ماشین انداخت و چون خودرو سرعت داشته و خاک زیادی در هوا پراکنده می شده، متوجه سقوط او نشدند؛ ولی حسن کریمی را بردند و متأسفانه او را به شهادت رساندند و پورکیان هم در همین عملیات شهید شد. پس از آن مجدداً عراقی ها به سوسنگرد حمله و از دو محور وارد شهر شدند.

تا اینکه شهید «دقایقی» حکم تشکیل سپاه سوسنگرد را گرفت و در منازل ژاندارمری شروع به ساماندهی نیروها کرد. من مسئول اطلاعات عملیات شورای سپاه سوسنگرد شدم و از ۲۳ آبان ۵۹ که محاصره دوم سوسنگرد شکسته شد تا اول فروردین ۶۰ در سپاه سوسنگرد بودم. بیشتر کار ما شناسایی جنگی بود.



– تاکنون ۶ ماه از آغاز جنگ گذشته است! دیگر چه اتفاقاتی رخ داد؟

– در این مدت سپاه هویزه هم تشکیل شد. عملیات ۱۵ دی را نیز داشتیم که ساعت ۹ صبح دستور حرکت داده شد و من در منطقه بودم که بچه‌ها به خط زدند و بعد از آن با حاج «احمد غلامپور» به سپاه هویزه برگشتیم و در آنجا اخبار پیشروی‌ها به ما می‌رسید.

بچه‌ها خیلی پیشروی کردند و نیروهای عراقی را تا طلایه عقب راندند ولی این خوشحالی ۲۴ ساعت بیشتر طول نکشید و گویا عراقی‌ها عمداً عقب نشینی کردند، تا ما به راحتی پیشروی کنیم و ما را به اصطلاح قیچی کنند.

سه تیپ زرهی از لشکر ۶ و لشکر ۹۲ زرهی اهواز و دو گردان پیاده از نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، همچنین شماری از افراد ستاد جنگ‌های نامنظم در این عملیات شرکت داشتند. تعدادی از پاسداران، دانشجویان، دانش‌آموزان و عشایر به فرماندهی شهید «سیدحسین علم‌الهدی» – فرمانده سپاه هویزه – در حلقه محاصره دشمن قرار گرفته و پس از مقاومت دلیرانه به شهادت رسیدند. بعد از مدتی از سپاه اهواز به سپاه استان رفتم و برای مدتی هم فرمانده سپاه حمیدیه شدم در آن مقطع «علی هاشمی» نیز فرمانده سپاه سوسنگرد بود. پس از آن مأموریت فرماندهی سپاه شادگان به بنده محول شد تا سال ۶۲ و آغاز عملیات خیبر.

– در این فاصله عملیات‌های بزرگی مثل طریق القدس انجام شد؟ شما آن زمان کجا بودید؟

– طریق القدس اولین عملیات گسترده ما بود که در زمستان سال ۶۰ انجام و به آزادسازی بستان منجر شد. در آن زمان من اهواز بودم و قبل از شروع

عملیات به منظور اسکان مهاجرین جنگ تحمیلی با مسئولان استانداری و بنیاد امور مهاجرین جنگ جلسات و هماهنگی هایی را داشتیم. در این برهه از زمان، پدر و مادر و برادرانم در روستای ابودبس بودند؛ برادرم خسرو نیز کلاس دوم دبیرستان بود که عازم جبهه ها شد؛ و بنده نیز تا آن زمان تنها یک دختر داشتم و ساکن اهواز بودیم.

بعد از پایان مدت مأموریتم مجدداً از سپاه شادگان به سپاه استان مراجعت نمودم. دوباره پیشنهاد فرماندهی سپاه سوسنگرد را دادند ولی قبول نکردم و قرارگاه رمضان را با «مرتضایی» و «شهید صدرالله فنی» تشکیل دادیم؛ وظیفه این قرارگاه تأمین اطلاعات نظامی و رزمی از عراق بود. دفتر مرکزی در پادگان گلف بود ولی قرارگاه مرکزی در "سه راهی یزد نو" و یک قرارگاه فرعی هم در "جراحیه" و محل پاسگاه حبیب بن مظاهر و یک پایگاه هم در ایلام داشتیم.

آنچه در پی می‌آید مصاحبه‌ای است که خبرگزاری تسنیم در روز ۱۵ دی ۱۳۹۳ و ۹ روز پس از شهادت سردار تقوی‌فر، برای اولین بار منتشر نمود.

این گفتگو، از مجموعه مصاحبه‌هایی بود که برای تدوین اثری درباره «شهید مهدی زین‌الدین» از دوستان و یاران او ضبط و جمع‌آوری می‌شد. اینک متن کامل این گفتگو (با ویرایش) در این یادنامه منتشر می‌شود:

از روزهای سخت سوسنگرد تا همراهی با شهید زین‌الدین

– در ابتدا بفرمایید که در کدام منطقه و کدام واحد سپاه پاسداران فعالیت داشتید.

– بسم الله الرحمن الرحيم. از ابتدای ورود به سپاه و از ابتدای جنگ، در محورهای مختلف بالاخص محور "دشت آزادگان" در خدمت رزمندگان اسلام بودم. قبل از شروع جنگ تحمیلی نیز در محورهای مختلف خدمت دوستان و اهالی منطقه بودم و با برادران و خدمتگزاران انقلاب اسلامی در زمینه مسائل اطلاعاتی و غیر اطلاعاتی فعالیت داشتم.

– از چه زمانی با شهید زین‌الدین آشنا شدید؟

– از ابتدای جنگ تحمیلی با شهید زین‌الدین در منطقه دشت آزادگان و علی‌الخصوص سوسنگرد که مرکز آن محسوب می‌شود، آشنا شدم. آن‌هم زمانی که سوسنگرد برای بار دوم یا به تعبیری از نظر این جانب سوم دست دشمن افتاده بود. سوسنگرد برای بار دوم در تاریخ ۲۳ آبان ۱۳۵۹ به دست دشمن افتاد که الان فرصت توضیح و مجال این بحث نیست. مجدداً با تلاش‌های مسئولین نظام و حضرت امام(ره) و نماینده محترم ایشان حضرت آیت الله خامنه‌ای در شورای عالی دفاع آن زمان، شهید بزرگوار «مصطفی چمران» و ارتش جمهوری اسلامی و برادران سپاه استان خوزستان مجدداً آزاد شد.

– ۲۳ یا ۲۶ آبان ماه؟

– ۲۳ آبان . روز ۲۶ آبان بحثی هست که دوستان به مناسباتی پس و پیش و مشخص کردند؛ ولی آنچه که تاریخ دقیق و قطعی این موضوع است ۲۳ آبان است. چون خود من خدمت دوستان بودم. بعد دشمن بعضی تقریباً در غرب سوسنگرد مستقر شد.

– قبل از آن کدام قسمت سوسنگرد بود؟

– در روستای "احیمر". البته روستای حمر نوشته اند؛ ولی احیمر است که تقریباً باید وصل بشود به "بردیه"، "دهلاویه" و ... ادامه پیدا می‌کند و به بستان وصل می‌شود. از این طرف یک خط تدارکاتی و لجستیکی داشتند که به جبهه تقریباً هویزه و بعد از هویزه می‌رفت به دب حردان و بصره و آن مناطق خرمشهر و ... اما بحث ما بیشتر در این منطقه است روستای

احیمر یک مرغداری بود ما هم داخل شهر مستقر شده بودیم. ما تقریباً در مرکز شهر بودیم. روی رودخانه یک پل بود. قسمت شرقی آن دست ما بود و قسمت غربیش یعنی تا آخرین دیواره های منازل مسکونی نیز دست ما بود از آنجا به بعد دیگر ما توی بیابانها یعنی حد فاصل آخرین منازل شخصی تا این روستای احیمر رو تا آن مرغداری تقریباً منطقه ای بود که بیشتر عراقی ها به واسطه تسلطی که داشتند استفاده می کردند. آنجا یک تپه ای بود و یگان های رزمی شان، توپ و تانک، نیروهای زرهی، تانک و نفر بر و ... آنجا بود. کاملاً به جاده آسفالتی مسلط بودند. پلی که روی رودخانه زده شد و پل مهم و استراتژیکی بود که بین دو قسمت شرقی و غربی رودخانه را به هم وصل می کرد. این پل هم در اولین مرتبه گفته شده منفجر شد.

– پل را چه کسی منفجر کرد؟

– توسط نیروهای مسکونی منفجر شد. به راحتی دسترسی نداشتند. یک پل چوبی که ما اینجا تقریباً شرق اون پل بزرگ فلزی اصلی که منهدم شده بود داشتیم. آن پل هم کاملاً منهدم نشده بود ولی از بس توپ و تانک و ... به آن خورده بود، خراب شده بود. آنجا دقیقاً زیر دید بود و کسی به عنوان یک فرد حق عبور نداشت. هر کس رد می شد او را به وسیله تیرباری که نصب کرده بودند، می زدند در واقع هم به وسیله تانک و هم به وسیله نیروهای کمین شلیک می کردند. آن زمان برادران یک پل چوبی تقریباً اگر اشتباه نکنم پل حدود ۱۵۰ متری مستقر کردند که برای نفر رو نیروهای پیاده استفاده می کردند و بعد دوستان از قسمت غرب که معروف "الوجلال" بود (قسمت غربی شهر از داخل خانه ها رد می شد) یک تونل

هم از زیر جاده زده بودند و باز از طریق بعضی خانه‌ها رد می‌شدند یا شناسایی می‌کردند و یا به نیروهای عراقی تک می‌زدند و حمله می‌کردند.

– محورهای شناسایی شما در کدام منطقه بوده؟

– شما خود سوسنگرد را تصور بکنید، قسمت شرقی شهر که دست ما بود یک قسمتش می‌آمد به غرب. قسمت شرق و غرب سوسنگرد که اینجا روی نقشه هم هست به اسم "سبحانیه" است. برادرها از اینجا رد می‌شدند و می‌رفتند "هوفل شرقی" و "هوفل غربی".

– نیروهای دشمن مستقر بودند؟

– بله عراقی‌ها آمدند تا منطقه هوفل که برادرها می‌رفتند. یک لودر داشتند که لودرشان افتاده بود در گل و لای حاشیه رودخانه. این لودر عراقی‌ها بود که بعد هم توسط نیروهای اسلام مورد اصابت قرار گرفت و آنجا ماند.

– در مورد محورهای شناسایی خود بیشتر توضیح دهید.

– طرف شرق به اضافه غرب و منطقه شمال غربی و شمال شرقی. مقداری از منطقه شرقی آزاد بود ولی شمال غربی بیشتر دست عراقی‌ها بود. یکی از محورهای عمده شناسایی ما که معروف بود سمت هوفل و هوفل غربی و بعد هم وصل می‌شد به جبهه و "تپه‌های الله اکبر". قسمت غرب سوسنگرد که منطقه احیمیر می‌شود. بعد بردیه و دهلاویه در اختیار دشمن بعثی بود و قسمت جنوبی که شامل همین "مالکیه"، "مالکیه وسطی"، "آلبوعفری" و... است از داخل منطقه شرقی معروف به مشروطه محورهای شناسایی ما بودند که البته این راه‌ها یک مقدار آزادتر بود و دوستان راحت می‌آمدند شناسایی؛

لذا این مناطق شهری و شناسایی ما بود.

از "عملیات یا مهدی (عج)" سی و دو سالی می‌گذرد. آن زمان یک بحث‌هایی با بنی صدر خبیث مطرح بود. او فرمانده کل قوا بود در آن زمان، منتها بحث‌ها و گفتمان‌های شک برانگیز و مسئله‌دار مطرح می‌کرد. در ذهنم هست یک عملیات پارتیزانی طراحی شد که ساعت ۳ و ۴ حمله به غرب سوسنگرد آغاز شد.

– ولی در اسناد هست که آن زمان در این منطقه عملیاتی بوده است که طرح ریزی آن را شهید زین‌الدین انجام داد.

– آنچه من به یاد دارم اینست که هنوز شهید زین‌الدین به این محور نیامده بود. منطقه سوسنگرد آن موقع شرایط خاص خودش را داشت. سوسنگرد تقریباً به طور کامل محاصره بود که دشمن با خمپاره ۶۰ که کوتاه‌ترین جنگ افزار دور برد بود در حالیکه دو سه کیلومتر بیشتر فاصله این‌ها نبود از آن در داخل شهر استفاده می‌کردند. هر دو سه روز یا بلکه کمتر صبح، ظهر، شب و در طول روز همیشه هر وقت میل‌شان می‌کشید چند تا گلوله خمپاره برای ما سفارش می‌دادند.

تمام منطقه شهر و بیرون شهر زیر آتش منحنی دشمن بود و نه تنها منحنی بلکه مستقیمش هم با تیر کلاش می‌رسید به شهر. ما آنجا می‌رفتیم شناسایی. نقش شهید زین‌الدین را که آمدند و آن واحد شناسایی را گرفتند عنوان خواهم کرد. یکی از مناطق شناسایی ما محور هویزه به طرف دب حردان بود و بعد در عملیات ۱۵ دی ۵۹ که زمان بنی صدر بود به کمک نیروهای ارتش عملیات را انجام دادیم. تعدادی از برادرهای سپاهی هم رفتند آنجا. در جریان شهدای هویزه تعداد زیادی از برادران مابه شهادت رسیدند و سرور

این شهیدان شهید سید حسین علم‌الهدی بود. این روستاهای مسیر - مانند "گرخه کور"، "احمدآباد" و "قیصریه" - هم کاملاً زیر منطقه دشمن بودند. اینها و هویزه جزء محورهای شناسایی ما بودند.

- از شرق سوسنگرد هم شهر در محاصره بود؟

- از این هوفل شما بگیرید، تقریباً غرب سوسنگرد و قسمت شرقی اش یک دایره کامل می‌شد تا احیمیر که شمالش می‌شد و بعد تا قسمت جنوبش تا بعد هویزه یعنی یک نیم دایره کامل شرق در محاصره دشمن بود. این را هم اضافه بکنم دشمن بعد از عملیات ۱۵ دی آمده بود آنجا و ما زیر تیر کاتیوشای دشمن بودیم. کاتیوشا و توپخانه دور برد دشمن باز شهر را می‌زد که تعداد زیادی اینجا به شهادت رسیدند و آثار گلوله‌هایی که در آسفالت فرو رفته بود.

- اگر موافق باشید برویم سراغ آغاز آشنایتان با شهید زین الدین.

- بعد از ۱۳۵۹/۸/۲۳ که برای بار دوم سوسنگرد از لوٹ وجود بعثیان آزاد شد. شهید اسماعیل دقایقی از برادران بزرگوار سپاه که در آن زمان مسئول بازرسی سپاه استان خوزستان بود به اتفاق بنده که عضو اطلاعات بودم مأموریت پیدا کردیم با دوستان برویم محور و همراه برادران ارتش و سایر مجموعه‌ها، شهید چمران و گروهش را همراهی کنیم و برای مرحله دوم در جمع رزمندگانی که مأموریت آزاد سازی بار دوم سوسنگرد را به عهده داشتند، رفته و بعد از هماهنگی‌ها و سازماندهی نیروهای وارد عملیات شدیم. الحمدلله تا ساعت یازده یازده و نیم با تلاش و جدیت نیروهای سوسنگرد از لوٹ وجود بعثی‌ها آزاد شد و الحاق صورت گرفت. تعدادی

از رزمندگان اسلام که داخل شهر در محاصره دشمنان بعثی بودند و آن‌هایی که بیرون شهر رفته بودند به آنجا ملحق شدند و خلاصه سوسنگرد در اختیار ما قرار گرفت.

من با شهید دقایقی خدمتشان بودم. بعد از یک مدتی یکی دیگر از دوستان را به عنوان فرمانده جدید سپاه خوزستان معرفی کردند. آقای «مسعود صفایی مقدم» سپاه که الان استاد دانشگاه هستند و بعد در مجموعه با برادرهایی که در محاصره بودند یعنی آقای «علیرضا عندلیب» و «عزیز جعفری» و دوستان دیگر که در بحث اطلاعات عملیات در خدمت دوستان بودیم تا تقریباً اسفند ماه ۱۳۵۹ یعنی یک ماه و نیم مانده به سال ۱۳۶۰ که برادر عزیزمان شهید مهدی زین الدین را از ستاد منتظران شهادت که معروف به گلف بود منتقل کنند. این ستاد یکی از پایگاه‌هایی که نیروهای تقریباً شهرستانی و ستادی که برای هدایت جنگ در جنوب تشکیل شده بود را معرفی کردند که مسئول بخش اطلاعات عملیات آن آقای شهید «باقری (غلامحسین افشردی)» بود. مسئول اطلاعات ستاد منتظران شهادت که متصدی سازماندهی و پیگیری و نظارت و مسائل جبهه‌های جنگ استان بود شهید باقری بود و زین الدین توسط او معرفی شد. ما رابطه خیلی نزدیکی هم با شهید باقری داشتیم از ابتدای جنگ قبل از اینکه اصلاً این ستاد تشکیل شود آقای باقری آمده بود آنجا. به هر صورت هر روز که جنگ پیش می‌رفت دشمن یک سازمان منظم و مجهزتری پیدا می‌کرد.

– هنوز جنگ را نمی‌شناختید؟

– نه اصلاً هنوز سیاست و انقلاب و کشورداری و این مسائل رو نمی‌دانستیم. یعنی ۱۳۵۹/۶/۳۱ به قول معروف انقلاب هنوز رسیدش را امضا نکرده بود.

ما هم تازه وارد سپاه شده بودیم که جنگ شروع شد. به هر حال کم کم دیگر نیاز جبهه‌ها ایجاب می‌کرد ما هم در تدارک یک سری کارها بودیم و هنوز خیلی از جنگ افزارها را نمی‌شناختیم. تنها سلاحی که دست ما بود ژ۳ بود که از آن رژیم مانده بود و کلی درد سر داشت. ما از هواپیماهای دشمن هم اطلاعات نداشتیم. سلاح منحنی زن آن‌ها، غیرمنحنی، حتی سلاح فردی را آنچنان تسلطی نداشتیم. به هر صورت حالا کم کم داشتیم در این مقوله‌ها وارد می‌شدیم. از جمله کارهایی که آن زمان صورت گرفت و نیاز جبهه‌ها هم بود این که آموزش نیروها و مدیرانی برای کار اطلاعات و عملیات انجام شد که اولین گروهی که تقریباً برای این موضوع پیش بینی شد تعدادی از دوستان بودند که از شهرستان‌ها آمده بودند از جمله شهید مهدی زین الدین بود. اینها توسط آن ستاد که عرض کردم آقای باقری متصدی‌اش بود فرستاده شدند و دوره‌های مختصر چند روزه‌ای در تهران به عنوان اطلاعات و عملیات دیدند که آشنایی با تانک دشمن، توپ‌ها و هواپیماهای دشمن، یگان‌های رزم، علائمی که در نقشه‌ها و جبهه‌ها به کار برده می‌شد و غیره بود. این اولین دوره بود که پایه‌های دوره‌های بعدی شناخته می‌شد. بعد از ۱۳۵۹/۱/۲۳ زیاد شناختی نداشتیم. شهید زین الدین را با آن پیش درآمد به منطقه دشت آزادگان که همان محور سوسنگرد باشد معرفی کردند و بعد از معرفی یک ماهی ما در خدمتش بودیم.

— می‌شود از معرفی بگویید؟

— تودیع و معارفه‌ای نبود. آنجا پذیرایی ما نخود و کشمش و نبات بود. مگر می‌توانستیم آنجا اجتماعی صورت بدهیم. هر لحظه یک خمپاره یا یک تیر می‌آمد و مهمان محفل بود. اگر می‌خواستیم اجتماعات اینگونه‌ای تشکیل

بدیم کلی تلفات می دادیم و فاتحه خیلی از دوستان را باید به این راحتی می خواندیم. به هر حال زین الدین به ما معرفی شد. حالا نمی دانم تلفنی بوده یا حضوری. تردید از حافظه بنده هست. با ایشان تجاربی داشتم. محورها را نشان دادم. همکاران و همراهان که در مجموعه داشتیم را معرفی کرده و اسامی و مشخصات رو دادم. کسانی از جمله «خضیر حلیه چی» که بر اثر گلوله خمپاره ۶۰ در همان محل کار و استراحتمان به درجه رفیع شهادت نائل شد و «جبار سلیمی» که به شهادت رسید. آقای «فرحان شیخ الکوت» که واقعا یکی از رزمنده های شجاعی بود که تمام زندگی اش را رها کرد و به بستان آمد. یک موتور داشت. موتور شخصی خودش که ما را با آن سوار می کرد. شغلش قصابی بود. اما با موتور ما را در منطقه بستان سوار می کرد و می برد شناسایی. با لباس محلی هم کاملاً آشنا هم بود و إن شاء الله خدا با اولیاء محشورش کند و دوستان دیگر از جمله آقای «شهید سعید عالمی»، «کاظم نیسی»، «عبدالزهر جلالی» این شهید زنده که آمده بود در اطلاعات اهواز یک یادداشت گذاشته بود: "من می دانم در بایگانی، شهادت سراغ کسی نمی آید" و چند وقتی در اطلاعات در خدمتش بودیم.

مجموعه اطلاعات را بیشتر برادران محلی تشکیل می دادند چون هم شناخت داشتند و هم در شهر مانده بودند. حتی بعضی ها خانواده هایشان هجرت کرده بود و جوانان و نوجوانانی بودند که از هستیشان گذشته بودند و با ما همراهی می کردند. البته ما مهمان آن ها بودیم چون منطقه متعلق به این برادران بود. منطقه ی که ما مستقر بودیم، منازلی بود تقریباً هفت هشت واحدی. یکی از آن ها در اختیار فرماندهی بود. یکی در اختیار تبلیغات و دو تای آن در اختیار اطلاعات عملیات بود که یکی را به عنوان آسایشگاه استفاده می کردیم و یکی را به عنوان محل کارمان استفاده می کردیم. یک روز

شهید باقری برای بار دوم آمدند سرکشی و ما به اتفاق خانواده این مسئولیت و بار سنگینی که روی دوشمان بود تحویل برادرمان شهید زین الدین دادیم و از منطقه خارج شدیم.

– اولین کار عملی که شهید زین الدین آنجا انجام داد، چه بود؟

– شهید زین الدین روز اولی که آمد همراه بنده بود و قرار بود به عنوان همکار مشغول شود تا کم کم کارها به ایشان منتقل شود. چون من موقت آنجا بودم و باید برمی گشتم اهواز و من در این مدت یک ماه، یک ماه و نیم که با شهید زین الدین بودم. خاطراتی دارم. او در فرصت‌هایی که پیش می‌آمد داستان زندگی‌اش را برای من تعریف کرد که مثلاً پدرش چه کاره بود و بعد چه طور شد که تبعید شد خرم آباد. در فضایی صمیمی و دوستانه تبادل اطلاعات داشتیم.

– از شهید «مدنی» هم چیزی می‌گفت؟

– بله، از شهید مدنی خیلی می‌گفت که ما همراه شهید مدنی بودیم و خیلی به ایشان ارادت داشتیم. مثلاً خاطرات را برای همدیگر از وضعیت زندگی، رفتار، کردار، گفتار و کارهایی که کردیم و آموزش‌هایی که دیدیم می‌گفتم. سوابق قبل از انقلاب و بعد از انقلاب را برای هم تعریف می‌کردیم. پدرش در کار فرهنگی و کتابفروشی بود. اهل معرفت و شناخت بود.

– از عبادت شهید زین الدین چه چیزهایی دیدید؟

– از همان ابتدا هر کس آمد در جبهه و لیبیک به ندای رهبر گفت، انسانی فهمیده بود. قطعاً برو بچه‌های قدیمی عناصری بودند که زمینه داشتند؛ یعنی

پیش ساخته شده بودند؛ هم به لحاظ خانوادگی و هم تربیتی. مثلاً نسبت به مسائل سیاسی روز آگاهی داشتند. شناخت زین الدین از وضعیت نظام سابق و برخوردهای ساواک بسیار خوب بود. او سیستم ستم‌شاهی را به خاطر برخورد با او و خانواده‌اش می‌شناخت و تعریف می‌کرد و این نشان می‌داد یک عنصر از یک خانواده متدین و ریشه‌ای است و با شناخت این راه را انتخاب کرده است.

— شما در بحث شناسایی هم آموزشی داشتید؟ شهید زین الدین چقدر از این آموزش‌ها را از قبل دیده بود؟

— قبل از اینکه به محور سوسنگرد بیایم و از ابتدای جنگ دوره‌های مختصر و پراکنده‌ای داشتیم. می‌رفتیم از برادران ارتشی از لشکر ۹۲ دعوت می‌کردیم که مثلاً بیا قطب نما را به بچه‌ها آموزش بده؛ یا بیا از هواپیماهای دشمن صحبت کن و توضیح بده. جزوه منتشر می‌کردند و عکس‌هایشان را تهیه می‌کردند. در بروشورها از کاربرد کلاشنیکف و ژ۳ می‌نوشتند. ولی کسی مثل مهدی زین الدین تقریباً با یک شناخت بیشتری بعد از دوره آموزشی آمد آنجا. ما آن زمان هنوز یگان‌های دشمن، لشکر، تیپ، سازمان رزم و علائم نقشه را دقیقاً وارد نبودیم. با اطلاعات مختصات گرفته بودیم ولی خب دقتی که برادران بعد از دوره یک ماه تا ۴۵ روز فراگرفته بودند را نداشتیم.

— وقتی شناسایی می‌رفتید شهید زین الدین هم همراهتان بود؟

— بله؛ با بعضی از دوستان توی محورها تا آنجایی که برایشان میسر بود، می‌رفتند. یکی از پاهایش مشکل داشت؛ کوتاه‌تر بود و می‌لنگید؛ ولی حرکتش را داشت. فعل و انفعالش و تلاش خودش را در ستاد داشت

ولی در محورهایی که ممکن بود، با بعضی از دوستان موتورسیکلت می‌رفت شناسایی.

– سخنی در پایان ندارید؟

امیدوارم ویژگی‌های اخلاقی آن شهید بزرگوار مفید واقع شود و این اثری که توسط دوستان هم ضبط و جمع‌آوری و بعد به صحنه انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی و جوانان و بزرگسالان عرضه می‌شود الگویی باشد برای همه. نیاز است همه بدانند این شهدا چه کسانی بودند و چه جایگاهی داشتند و از کجا شروع کردند و بعد هم خداوند عاقبتشان را به کجا ختم کرد.

گفتگو با همسر و دختران سردار شهید حاج سید حمید تقوی‌فر

– نحوه آشنایی و ازدواج شما با حاج حمید چگونه بود؟
همسر شهید: ایشان پسر خاله من بود. ما در سال ۱۳۵۸ ازدواج کردیم. مراسم عروسی در حیاط مرکز سپاه آن موقع اهواز – باغ معین فعلی – با اجرای نمایشی توسط «محمد جمال پور» و «مرحوم حسین پناهی» با همکاری «حاج صادق آهنگران» و «علی شمشانی» فرمانده وقت سپاه اهواز برگزار شد. حاج حمید با لباس سپاه در مراسم عروسی حاضر شد.

– اخلاق ایشان چگونه بود؟
همسر شهید: حاج حمید در یک خانواده روستایی بزرگ شده بود و همان طور که می‌دانید در روستا پابندی به سنت‌ها به صورت جدی وجود دارد ایشان تنها سنت‌های درست را قبول و اجرا می‌کرد مثل مهمان

نوازی، پایبندی به نماز و عبادت، ولایت ائمه اطهار و محبت و مودت به یکدیگر؛ ولی سنن اشتباه را اصلاً قبول نداشت.

مثلاً موقعی که من با ایشان ازدواج کردم و متوجه شد که ذوق و علاقه به کارهای هنری دارم خودش مرا به واحد تبلیغات سپاه برد و به یکی از برادران مسئول معرفی کرد.

این در حالی بود که الان نیز زنان روستا اجازه حضور پررنگ در محافل اجتماعی را ندارند؛ اما آن زمان حاج حمید معتقد بود باید مثل امام بت شکنی کنیم و سنت‌های غلط را از بین ببریم و من نیز مطیع ایشان بودم. می‌گفت سعی کنید برای خانم‌ها کلاس برگزار کنید تا شاید بتوانیم برای انقلاب کاری کنیم. روستای ابودبس از لحاظ امکانات بسیار ضعیف بود و دسترسی به چیزی نداشتند. بعد از انقلاب یک مقدار رسیدگی شد. او اخیراً خانه پدری خود را تبدیل به حسینیه کرد و خانم‌ها عزاداری‌های خود را امسال در این حسینیه برگزار کردند.

- در خصوص تحصیلات دانشگاهی و ادامه تحصیل شما و دختر خانم‌ها چه نظری داشت؟

همسر شهید: حاج حمید خیلی تأکید بر درس خواندن داشت و همه را به تحصیل تشویق می‌کرد. خودش هم در کنکور دانشگاه قبول شده بود ولی مشغله فراوان و فعالیت‌های انقلابی وقتی برای درس خواندن برایش باقی نگذاشت؛ لذا همیشه می‌گفت من اگر وقت داشتم حتماً درس می‌خواندم اما شما بخوانید.

ایشان اگر فرصت کوتاهی هم پیدا می‌کرد آن را به مطالعه اختصاص می‌داد و واقعاً مشتاق درس و مطالعه بود؛ ولی دغدغه‌های انقلابی و اسلامی فرصت

این کار را نمی‌داد. من ۱۵ سالم بود که با حاجی ازدواج کردم و سوم راهنمایی بودم و حاج حمید ۲۰ سالش بود بلافاصله جنگ شد و من به همراه حاجی وارد سپاه شدیم.

جنگ که تمام شد با اینکه ما صاحب بچه شده بودیم، اما حاجی می‌گفت برو درس خواندن را ادامه بده. من دیپلم گرفتم و دوباره حاج حمید اصرار کرد که به دانشگاه برو و می‌گفت: "شما به جای من برو دانشگاه و درس بخوان." بر اثر تشویق ایشان بود که من به دانشگاه رفتم.

خود حاجی هم یک ترم دانشگاه رفت ولی به دلیل مشغله زیاد نتوانست ادامه بدهد؛ اما دوره نظامی دافوس که معادل لیسانس است را گذارنده بود. البته اگر بگوییم که حاج حمید همچون یک استاد دانشگاه و یک تحلیل‌گر سیاسی و اجتماعی تمام عیار بود، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. نمی‌توان رتبه خاصی برای او در نظر گرفت بخاطر اینکه ایشان هم سیاست‌مدار و مشاور و برنامه‌ریز و هم در صحنه حضور داشت یعنی طرح و برنامه‌ای را که می‌داد خودش هم اجرا می‌کرد و قدرت برنامه‌ریزی و اجرا را توأمان داشت.

– در حال حاضر برخی از افراد مذهبی با فعالیت اعضای خانواده در زمینه‌های هنری موافقت نمی‌کنند؛ در حالی که حاج حمید، «هدی خانم» که ذوق هنری دارد را مدام تشویق می‌کرد در این مورد توضیح بفرمایید؟
همسر شهید: بله، ایشان وقتی متوجه شد «هدی» ذوق نویسندگی دارد خیلی اصرار کرد بنویسد و می‌گفت: "خودم پیگیری و چاپ می‌کنم" و همین کار را هم کرد و کتاب هدی چاپ شد. همیشه به بچه‌ها می‌گفت: "تا من هستم خاطرات زندگی مرا بپرسید و بنویسید".

«مریم خانم» نیز مدارج تحصیلی خود را ادامه داد و در حال حاضر دارای فوق لیسانس الهیات است.

– بقیه دختر خانم‌ها چگونه؟ ذوق هنری دارند؟

همسر شهید: بله «ندا خانم» هم در هنر آشپزی سر رشته دارد.

ندا (فرزند شهید): بابا من را سرآشپز صدا می‌زد و خودش مرا به دوره‌های تخصصی آشپزی فرستاد. من در حال حاضر یک سرآشپز بین‌المللی هستم. وقتی غذا درست می‌کردم پدر تزیین غذاهای مرا می‌دید می‌گفت: "ممنون که نتیجه دوره‌ای که رفته‌ای به این خوبی است".

– حالا که بحث به سمت غذا و آشپزی رفت حاج حمید به چه غذاهایی علاقه داشت؟

همسر شهید: خیلی اهل خورد و خوراک نبود. پیش می‌آمد در محل کار مهمان داشتند و آنها را برای غذا به هتل می‌برد، اما ساعت ۱۱ شب که می‌آمد هنوز افطار نکرده بود و غذای ساده‌ای را که مانده بود از یخچال در می‌آورد و می‌خورد.

نان خالی می‌خورد ولی حاضر نبود به هر غذایی لب بزند. خیلی برایش مهم بود که این غذا از کجا آمده و متعلق به کیست.

در اردوهای که بود به هر کسی جیره‌ای می‌دادند. حاجی جیره خود را می‌گرفت و عموماً می‌داد به کسی و خودش آن را نمی‌خورد.

ندا (دختر شهید): بابا ماهی کباب شده را از همه غذاها بیشتر دوست داشت و همیشه هنگام خوردن ماهی، استخوان‌ها را جدا می‌کرد و گوشت ماهی را در ظرف غذای ما می‌گذاشت.

- برگردیم به موضوع تحصیلات. نظر شهید تقوی فر در مورد تحصیلات بچه‌ها چه بود؟

ندا (دختر شهید): دفعه آخری که بابا تماس گرفت با «مریم» صحبت کرد و پرسید: "دخترچه دکتری را گرفتی؟" یعنی تاریخ‌ها را دقیق در خاطر داشت و پیگیری می‌کرد. این تماس دقیقاً شبی بود که فردایش بابا شهید شد. پدر نگاهش همیشه به قله بود وقتی ما تنبلی می‌کردیم و یا حوصله نداشتیم می‌گفت: "باید استاد دانشگاه شوی" و به کم قانع نبود.

همسر شهید: «منا» که قبول شد در دانشگاه تنکابن، قصد داشتیم برای ثبت نام برویم که برف شدیدی باریدن گرفت. حاجی یک پتوی بزرگ، یک حلب خرما که هیچ وقت آن را فراموش نمی‌کرد، یک باکس آب معدنی و مقداری نان در ماشین گذاشت گفتم: "حاجی چه خبره؟ ما صبح میریم بعد از ظهر بر می‌گردیم. در ضمن شما که هیچ وقت به خوراکی اهمیت نمی‌دادی" گفت: "بچه همراهمان است". برف همچنان در حال باریدن بود و حاجی گفت: "از مسیری می‌رویم که بیشتر طول می‌کشد ولی امن‌تر است ثابت نام منا را از دست ندهیم". حاجی خیلی خوشحال بود که منا مامایی قبول شده است. ۵ کیلومتری تنکابن بودیم که ماشین از شدت بارش برف متوقف شد و نه راه پس داشتیم و نه راه پیش. از طریق موبایل پیگیر بودیم اما پیامک هم گاهی می‌رفت گاهی نمی‌رفت. خلاصه ۲۴ ساعت در ماشین بودیم و وقتی منا سردش می‌شد حاجی بخاری ماشین را روشن می‌کرد وقتی گرم می‌شد خاموش می‌کرد؛ با وجود اینکه باک ماشین را پر کرده بود. می‌گفت: "معلوم نیست تا کی اینجا هستیم. خدا کند سوختمان تمام نشود".

– منا خانم در آن موقع نترسیدی؟

منا (دختر شهید): وقتی پدر بود که از هیچ چیز نمی ترسیدیم. الان هم که نیست طوری رشد کرده و تربیت شده ایم که می توانیم گلیم خودمان را از آب بیرون بکشیم.

بابا پتو را دور من پیچانده بود می گفت: "شما استراحت کن؛ من و مامان بیداریم". آب و نان و همه چیز هم داشتیم چون هیچ مغازه ای آن اطراف باز نبود. خلاصه با پیگیری استانداری مازنداران راه باز شد، اما واقعا تجربه بابا بسیار کارساز بود.

– آیا امورات درسی شما را پیگیری می کرد؟

منا (دختر شهید): بله گاهی وقت ها بیشتر از اینکه به مامان زنگ بزند به من زنگ می زد و جمله معروفش را می گفت: "شما برو جلو من پشتت محکم ایستادم". (و اینجا یاد پدر بغض فرو خورده منا را می ترکاند و گونه هایش را اشکی گرم فرا می گیرد...)

مریم (دختر بزرگ شهید): پدر می گفت: "بچه ها طوری زندگی کنید که آن دنیا با هم باشیم".

همسر شهید: من به حاجی می گفتم: "آخر چطور ممکن است؟ ما کجا و شما کجا؟" ایشان از وقتی که پدرش شهید شد دائما روزه بود ابتدا روزه های پدرش را گرفت بعد از آن روزه های برادرش را گرفت. یعنی سی سال روزه بود.

اول شب می خوابید و ساعت دو سه نیمه شب بلند می شد و شروع به نماز خواندن می کرد. گفتم: "حاجی ما با شما با این همه کار خیر و نماز و روزه

چطور در یکجا قرار می گیریم؟" می گفت: "من بچه هایم را خیلی دوست دارم دعا می کنم هر جا رفتم پیش من باشند".

بعضی وقت ها که ما گله می کردیم: "شما که اینقدر ما را دوست داری چرا دائم پیش ما نیستی و از ما دوری؟" و یا وقتی مریم و هدی به ایشان می گفتند: "بابا ما را هم در نمازها دعا کن"، - چون حاجی بعد از نمازهایش مدام گریه می کرد و نصف شب ها صدایش را می شنیدیم به همین خاطر وقتی بچه ها به او التماس دعا می گفتند - حاجی می گفت: "چرا متوجه نیستید من تمام دعا و درخواستم از خدا این است که بچه هایم عاقبت به خیر شوند و کنار خودم باشند".

در مراسم تشییع پیکر شهید یکی از آقایان آمد و گفت: "شاید امکان اینکه سر مزار حاضر شوید نباشد". به آنها گفتم: "اگر من نباشم مهم نیست، اگر حضور مادر شهید هم به علت کهولت سن و بیماری میسر نمی شود اشکال ندارد، ولی تمام دل نگرانی و توجه شهید به این چهار فرزند بود".

توصیه هایی به من کرده که دل کوه را آب می کند که چطور مردی با این عظمت این چنین در برابر فرزندانش دل نازک می شود. ولی خدا را شکر به طرز عجیبی راه باز شد و بچه ها برای آخرین بار با پدرشان دیدار کردند.

- از دیگر ویژگی های شخصیتی ایشان - از جمله نوع رفتار با مردم و همسایه ها و ... - بگوئید.

همسر شهید: مدتی در شهرک عبدالعظیم شهرری سکونت داشتیم. پیرمردی از اهالی آن اطراف زراعت داشت. یک روز سید حمید به او گفت: "شما خسته شدی، بیل را به من بده." بچه ها به حاجی گفتند: "بابا کمر شما درد می کند بیل را چرا گرفتی؟" گفت: "یک مقدار به این پیرمرد کمک کنیم."

این جمله همان و شخم زدن زمین پیرمرد همان! آن بنده خدا هم چند دسته سبزی عوض کار حاجی به او داد. حاج حمید به پیرمرد گفت: "اجازه بده پیرسم بینم حاج خانم نیاز دارند." از من سؤال کرد گفتم: "حاجی مگر نگفتی به این بنده خدا کمک کنم، پس سبزی را بگیر که اجرت کامل باشد" که پیرمرد گفت: "من که اگر بخوام محبت او را جبران کنم باید تمام سبزی‌هایم را به شما بدهم." آن پیرمرد دوست حاج حمید شد.

مریم (دختر شهید): یک بار که برای تشییع یکی از اقوام رفته بودیم، در حالی که همه حاضرین اعم از بستگان درجه یک و دو و ... با حالت خشک و رسمی و به قول امروزی‌ها با کلاس ایستاده بودند، بابا اول با بیل و بعد با دست خاک می‌ریخت و مزار را مرتب می‌کرد. آن بنده خدا هنوز که هنوز است می‌گوید: "هیچ وقت این تصویر حاج حمید از ذهنم پاک نمی‌شود." این اخلاقش بود. مردم دار و خاکی بود. در تمام مراسم تشییعی که می‌توانست حاضر می‌شد و همیشه وارد قبر می‌شد و مقدمات تدفین را فراهم می‌کرد.

همسر شهید: همیشه می‌گفت: "من همه کار می‌کنم تا هر کسی کمک بخواهد کمکش کنم" ولی هیچ وقت دست کمک به سوی کسی دراز نکرد و درخواست نمی‌کرد. حتی زیر زبان دیگران را می‌کشید تا نیاز آنها را بفهمد و به آنها کمک کند؛ ولی هیچ وقت طلب کمک از کسی نمی‌کرد.

یادم هست یک وقت در یک مسیری در حال حرکت بودیم که بنزین ماشین تمام شد بهش گفتم: "حاجی تماس بگیر با فلانی که نزدیک منزلشان هستیم برایمان بنزین بیاورد." گفت: "این درس را از من داشته باش که هیچ وقت به کسی رو نینداز." در عین نیازمندی بی نیاز بود. گفتم: "مگر می‌شود؟" گفت: "بله می‌شود؟".

بارها می شد که به ماشین نیاز داشت و اقوام و نزدیکانش هم داشتند ولی استفاده نمی کرد ولی وقتی خودش ماشین داشت به دیگران التماس می کرد بیايند از ماشین او استفاده کنند.

– از حاجی تند مزاجی هم دیدید؟

همسر شهید: نمی شود بگویم نه؛ زیرا معیارهایی مدنظر ایشان بود اگر آنها رعایت نمی شد، ناراحت می شد. یکی از معیارهایش این بود که خیلی مهمان نواز بود و بارها با دوستانش سرزده می آمد و می گفت: "یا الله یا الله، مهمان داریم" و من هم متأسفانه اخلاقی داشتم که وقتی می دیدم وسایل در خانه مهیا نیست و نمی توانم پذیرایی کنم ناراحت می شدم و می گفتم: "چرا خبر ندادی؟" حاج حمید هم درهم می شد و می گفت: "یک بار شد ما مهمان بیاوریم و شما ناراحت نشوی؟! خودت را اذیت نکن، اینها هم خودشان می دانند که مهمان سرزده هستند، یک چیزی درست کنید دور هم بخوریم". وقتی که مهمانها می رفتند اول عذرخواهی می کرد بعد به من می گفت: "ببین مهمان حبیب خداست و..." و مرا قانع می کرد.

– در مراسم، یک بنده خدایی بود که خیلی گریه و مویه می کرد و می گفت مستأجر حاجی بوده. جریانش چیست؟

همسر شهید: این بنده خدا جایی را نداشت، حاجی هم او را در منزل پدریش جا داد و چند سال بدون اینکه هیچ مبلغی از او بگیرد آنجا زندگی می کرد، حتی قبض آب و برق را هم حاجی خودش می داد تا اینکه خدا رو شکر مشککش برطرف شد و رفت. بعد از آن هم منزل را رایگان در اختیار یکی دیگر از بستگان که مشکل مالی داشت قرار داد.

– با بچه‌ها در منزل رفتار خاصی داشت که از قلم افتاده باشد؟
 همسر شهید: همیشه تأکیدش پایبندی به مقدسات و آیین و دین و مذهب بود. شوخی هم با بچه‌ها فراوان می‌کرد. این اواخر چون بچه‌ها مدام به او که عراق می‌رفت می‌گفتند: "بابا برات بگیر ما هم بیایم زیارت"، وقتی تماس می‌گرفت با حالت شوخی به بچه‌ها می‌گفت: "برات را ستاندی؟" و این یک تکیه کلام معروفی میان آنها شده بود.

– رفتار ایشان با پدر و مادرش چگونه بود؟
 همسر شهید: وقتی وارد خانواده تقوی شدم چون حاجی فرزند اول خانواده بود هنوز هیچ کدام از خواهر و برادرها ازدواج نکرده بودند و همه بچه‌ها به والدین توجه داشتند؛ اما حساسیتی که حاج حمید روی والدین خود داشتند یک چیز دیگر بود. حتی پدر ایشان در وصیت نامه خود نوشته بود: "حمید اگر من زیر خروارها خاک باشم تو را فراموش نمی‌کنم".
 پدر ایشان خیلی "بچه دوست" بود و دختر و پسر برایش فرق نمی‌کرد و همه را دوست داشت؛ اما حاج حمید – حالا یا به خاطر اینکه فرزند اول بود یا اینکه خیلی توجه و اهمیت به پدرش می‌داد – مورد علاقه خاص پدر بود.

– به صله رحم و دید و بازدید بستگان هم پایبند بود؟
 همسر شهید: همیشه می‌گفت صله رحم خیلی سفارش شده است و به بچه‌ها هم می‌گفت: "قطع کننده رحم مورد لعنت خداست"، در رابطه با مادرش خیلی نگران بود و دائم به او سر می‌زد. وقتی درگیر ساختن حسینیه در روستا بود گاهی از تهران می‌آمدم اهواز تا در کنارش باشم، می‌رفتیم نزد

مادر حاجی و حالش را می پرسیدیم. حاجی می رفت نان گرم برایش تهیه می کرد. به همین خاطر وقتی می رفتیم تهران ایشان دائماً نگران مادرش بود و می گفت: "نمی دانم بچه ها به او رسیدگی می کنند یا نه؟".

می گفتم: "مگر می شود نکنند؟ آن ها هم بچه هایش هستند" ولی چون خودش نبود، اضطراب داشت. مثلاً مادرش عصای خاصی احتیاج داشت حاجی تمام شهر را دنبال این عصا گشت و تا آن را پیدا نکرد آرام نشد.

— با توجه به مأموریت های طولانی حاجی، در رسیدگی به امورات خانواده چگونه بود؟ بالاخره خانواده مشکلات دارد شما انجام می دادید؟ ایشان

کمک می کرد؟ یا سعی می کرد وقتی برمی گردد در مقام جبران برآید؟

همسر شهید: اکثر کارها را خودم انجام می دادم، سالی که شادگان زندگی می کردیم و حاجی فرمانده سپاه شادگان بود، با وجود اینکه حاجی مشغله بسیار داشت خودش خرید می کرد و یا پول در اختیار من قرار می داد و من خرید می کردم. از امکانات بیت المال استفاده نمی کرد و کارهای شخصی اش را به زیر مجموعه واگذار نمی کرد. می گفت: "سعی کنید کارهایتان را خودتان انجام بدهید" و طوری ما را بارآورد که روی پای خودمان بایستیم و حالا متوجه شده ایم که حق با او بود. پیش می آمد که حاجی ۷ ماه نزد ما نبود و اگر قرار بود به کسی تکیه کنیم که کاری پیش نمی رفت.

— در چند ماهی که نبود از وضعیت شما و بچه ها چگونه خبر می گرفت؟

همسر شهید: تماس می گرفت و احوال ما را می پرسید و من هم اتفاقات و ما وقع را برای ایشان توضیح می دادم و ایشان همیشه یک جمله را تکرار می کرد و می گفت: "توکل، فقط به خدا توکل کنید!"

بعد از این سفرهای طولانی چطور دلتنگی های بچه ها را جبران می کرد؟
همسر شهید: یک مرتبه وقتی حاجی از مأموریت برگشت و می خواست
برای خرید نان از منزل خارج شود هدی دختر کوچکمان به او گفت: "عمو
من می توئم باهات پیام؟!" یعنی از بس که کسی را به نام پدر صدا نزده بود
به ایشان عمو خطاب کرد! حاج حمید برگشت و به او گفت: "عمو کیه؟
من باباتم!"

سعی می کرد جبران کند و بچه ها را به پارک و تفریح می برد. مثلاً یک بار ما
را به پارک آبی آزادگان تهران برد و سوار قایق شدیم و حاجی شروع کرد به
پارو زدن. یا بچه ها را باغ می برد و برایشان میوه می چید. یا بچه ها را بازار
می برد و برایشان لباس نو می خرید.

هر وقت تماس می گرفت حتماً با تک تک بچه ها صحبت می کرد. حتی
شب قبل از شهادتش از مریم سراغ کنکور دکتری را گرفت و با هدی کلی
کل کل کرد و هدی بهش گفت: "بابا چیزی خوردی یا باز هم روزه ای، یک
چیزی بخور جون بگیری". که حاجی بهش گفت: "خوردم خیالت راحت!"
به همین خاطر وقتی فردای همان شب، خبر شهادتش را دادند، باورش
برایمان سخت بود

– ظاهراً روز شهادت هم ایشان روزه بودند؟

همسر شهید: بله، یکی از دوستانش می گفت: "هر وقت می خواهید حاجی
را دعوت کنید برای شام دعوتش کنید؛ چون دائم الصیام است." اگر کسی
هم نمی دانست و برای ناهار دعوتش می کرد چیزی نمی گفت و می رفت
آنجا و حتی در گسترده سفره هم کمک می کرد و وقتی تعارفش می کردند

می گفت شما بخورید من بعداً می خورم.
حتی در اردوها و مانورها و ... کمک می کرد و سفره می انداخت که بعضی وقت ها بچه ها به شوخی به او می گفتند: "حاجی انگار نذر کمک داری!"

— شهید تقوی در ابعاد شخصیتی ویژگی های خاصی داشت که حاصل سال ها مراقبه بود. همیشه از شهرت فراری بود و بارها مقام های مختلفی به او پیشنهاد شد که از پذیرش آنها طفره رفت. آیا این ویژگی موجب ساده زیستی در منزل هم شده بود؟

همسر شهید: من به عنوان یک خانم و به خاطر وجود چند فرزند جوان در منزل، دوست داشتم یک مقدار فضای خانه به روز باشد؛ ولی حاجی معتقد بود زندگی باید ساده باشد و بدون غل و غش. می گفت: "وقتی می شود روی موکت نشست نیاز به فرش نیست." و من هم به شوخی به حاجی می گفتم: "بابا این حرف ها مال سال ۵۷ است. شما مثل اینکه در همان سال ماندی." می گفت: "نه باور کن اینطور نیست، درست است که سال ۵۷ کسانی انقلاب کردند که نمونه و ساده زیست بودند ولی الان هم می شود این طور بود."

وقتی زانوی حاجی یک مقدار ناراحتی پیدا کرد رفتم از تولیدی یک دست مبل ساده با قیمت خیلی مناسب خریدم حاجی وقتی آمد و آنها را دید، اول قیمتش را پرسید، وقتی دید قیمت زیادی ندارد گفت: "چون ساده هستند و مناسب اشکال ندارد اگر غیر از این بود ناراحت می شدم."

هر چند ما این ها را برای راحتی حاجی خریده بودیم و مریم هم می خواست برایش صندلی نماز بخرد ولی ایشان حاضر نمی شد نمازش را روی صندلی بخواند.

– نظر ایشان درباره نظام اسلامی چه بود؟

همسر شهید: خیلی برای ایشان مهم بود. می گفت: "همه انبیاء و ائمه نتوانستند حکومت دینی تشکیل بدهند؛ برخی ممانعت دیدند و یا نرسیدند و یا نتوانستند. اکنون که امام خمینی توانسته با کمک مردم یک حکومت دینی را برپا کند باید از این فرصت استفاده کرد".

حاج حمید علاقه خاصی به امام راحل داشت. در مورد مسائل سیاسی تنها معتقد به ولایت بود و دسته بندی های سیاسی چپ و راست را قبول نداشت و می گفت: "فقط یک حزب آن هم ولایت، ما باید پشت سر رهبر باشیم". همچنین تمام ارزش های دینی که به ما تأکید شده از جمله نماز و روزه و اخلاق و ... رعایت هر چیزی که در زمره هنجارهای دین قرار می گیرد، خیلی برایش مهم بود.

– آیا فرزندان را مجبور به پایبندی به این ارزش ها می کرد و یا اینکه اجازه می داد خودشان به شناخت برسند؟

همسر شهید: حاجی چون خودش معتقد بود خیلی رعایت می کرد و به بچه ها هم تأکید فراوان داشت؛ البته نه اینکه آنها را مجبور کند بلکه اهمیت موضوع را برای آنها یادآور می شد و در مورد رعایت ارزش های اسلامی و اهمیت آن تأکید خاص داشت.

– در سال های اخیر حاج حمید چه دغدغه ها و دلتنگی هایی داشت؟

همسر شهید: می گفت: "من در کار خدا مانده ام که من در تمام طول جنگ در جبهه بودم، پس چرا شهید نشدم؟" صحنه های شهادت هم رزمانش را تعریف

می کرد و می گفت: "من برای خودم نگرانم، نکند خدا مرا نمی پسندد؟" می گفتم: "حاجی شاید شما قرار است ذخیره سربازان امام زمان باشید". به مشیت الهی هم معتقد بود ولی می گفت: "چرا دوستان من در نزدیکی من شهید شدند و من زنده مانده ام؟" خیلی ناراحت بود.

دغدغه دیگرش در مورد بعضی از بچه های قدیم بود و تغییراتی که کرده اند. بعضی وقت ها می آمد داخل منزل و می گفت: "حاجیه خانم یک بنده خدایی را دیدم که الان طور دیگری شده و افتاده دنبال یک کارهایی که باورم نمی شود". البته اسم فرد را نمی آورد. می گفت: "نه اینکه فکر کنی دارم از او عیب جویی می کنم، خیر چون فرد عیب جو تا به آن عیب گرفتار نشود، از دنیا نمی رود؛ بلکه برای این می گویم که شما آویزه گوشتان کنید و حواستان جمع باشد که دنبال این کارها نروید".

– حاج حمید با خبر شهادت پدر و برادرش چگونه برخورد کرد؟

همسر شهید: چیز عجیبی بود! من آن موقع منزل مادرم بودم که حاجی آمد دنبال و گفت: "پدرم شهید شد. برویم به مادرم خبر بدهیم". وقتی رسیدیم به منزلشان حاجی به زبان محلی به مادرش گفت: "دایه بسم شهید او بید!" که مادر حاجی ناگهان به صورتش ناخن کشید و حاجی گفت: "این چه کاری بود که کردی؟ باید کفاره بدهی، این کار معصیت است. خوشحال باش که عاقبتش شهادت شد و در رختخواب نمرد. خدا این را نصیب من هم بکند ان شاء الله".

با وجود اینکه حاجی خیلی به پدرش علاقه داشت ولی توداری می کرد و گریه نمی کرد؛ طوری که همسایه ها متعجب بودند که چرا گریه نمی کند.

– بسیار سپاسگزاریم که در این شرایط تألم روحی ما را پذیرفتید و با سعه صدر به سؤالات ما پاسخ گفتید. ما به وجود شما و فرزندان شهید افتخار می‌کنیم و شهید حاج حمید به عنوان الگو در تاریخ ما خواهد ماند و برکات وجودش در حیات انسان‌ها جاری خواهد بود. شما نیز اکنون در محضر خداوند متعال از جایگاه رفیعی برخوردارید. در پایان مشتاق شنیدن پیام شما هستیم.

همسر شهید: شهادت حاج حمید خودش یک پیام است. با وجود اینکه ایشان در طول عمرش به دنبال پیشبرد انقلاب، اسلام، معیارها و ارزش‌های دین بود و در کارهایش بسیار قوی و زحمت کش بود، ولی ناشناخته بود و پس از شهادتش همه متوجه فداکاری و درست‌کاری او شدند. او به خاطر اعتقاداتش از همه دلخوشی‌های دنیا گذشت و همیشه می‌گفت هر چه هست آن طرف هست. غصه بود و نبود این دنیا را نخور و آن دنیا را بساز. خیلی در رابطه با حفظ خون شهداء و راه شهداء خیلی تأکید می‌کرد و برایش مهم بود و می‌گفت: "زندگی نامه شهداء را به بچه‌های مسجد بدهید مطالعه کنند".

شهادت ایشان تأثیرات گوناگونی داشت؛ از جمله اینکه ثابت کرد باب شهادت هنوز باز است.

اگر ما امروز در سرزمین خود آرامش داریم و جنگ نداریم ولی هر جا اسلام در خطر باشد آنجا جبهه ماست و این یک شهادت آرمانی است.

شهادت حاجی برای خیلی از امثال ما تلنگر بود که مراقب اعمال و رفتارمان باشیم. من رزمنده به صرف اینکه رزمنده هستم به بهشت نمی‌روم؛ بلکه بهشت را به بها می‌دهند و حاج حمید به آن بها رسید.

پدر در نگاه دل و احساس «هدی»
از فرزندان سردار شهید تقوی‌فر

ای کاش بابایم بر می‌گشت

بهترین خصوصیتی که از بابام یادمه، امیدواریش توی همه کارها به خدا بود. او هیچ وقت ناامید نمی‌شد، حتی اگر کسی به زحماتش اهمیت نمی‌داد. بابام لجباز نبود و اصرار به انجام کاری حتی از سوی ما که بچه‌هایش بودیم نداشت.

بابای مهربونم خیلی هوای من رو داشت... وقتی می‌خواست از حال و هوای ناامیدی در پیام می‌گفت: "تو همون شخصیت توی کارتون گالیور هستی که میگی: «من می‌دونم، تو موفق نمی‌شی»" و بعد با هم می‌خندیدیم...

اگر بخوام احساسم را در یک جمله بگم، می‌گم: کاش بابام بر می‌گشت ...

پدر در نگاه دل و احساس «مُنا»
از فرزندان سردار شهید تقوی فر

یکی از خصوصیات پدرم شجاعتش بود

امام حسین (ع) بعد از شهادت حضرت علی اکبر فرمودند: "بعد از علی اکبر،
اف بر دنیا". من حالا این حرف رو درک می کنم.
یکی از خصوصیات بابام شجاعتش بود، که وقتی فکر می کرد کاری درسته
و باید انجام بشه، انجام می داد...
وقتی مأموریت بود، به من زنگ می زد و این جمله رو همیشه بیشتر از ایشان
می شنیدم که می گفت: "بابا نگران هیچ چیز نباش، توکل کن به خدا، برو
جلو مُنا، من خودم پشتتم، بابایی..."

آنچه در پی می‌آید حاصل دیدار و گفتگوی خبرنگاران خبرگزاری اهل بیت (ع) - ابنا - با مادر سالخورده و برادر سردار شهید تقوی فر است. این مادر داغ‌دیده، در دوران دفاع مقدس سه بار طعم شهادت عزیز را چشیده است. نخست، داغ شهادت همسر و سپس حسرت از دست دادن دو پسر این خانواده، اما او می‌گوید که از دست دادن «حمید» چیز دیگری بود.

نماز شب و زیارت عاشورای حمید ترک نمی‌شد

«سید عبدالامیر تقوی فر» برادر سردار شهید سید حمید تقوی فر و فرزند دوم خانواده است و حالا که حاج حمید در میانشان نیست، مسئولیت نگهداری از مادر را بر عهده دارد.

او سخنان خود را اینگونه آغاز کرد: "حاج حمید از همان نوجوانی علاقه شدیدی به تحقیق و تفحص در مورد دین اسلام داشت. خیلی به کتب مراجعه می‌کرد. همیشه با هم سن و سالانش مباحثه اعتقادی و دینی انجام داده و همه کودکان و نوجوانان را به اقامه نماز اول وقت دعوت می‌کرد. او به صورت تصادفی شهید نشد، برای شهادت از همان نوجوانی تلاش کرد و همیشه پیگیر مبانی دینی خود بود. حتی به خاطر دارم که بسیاری از

کتب دکتر شریعتی را چندین بار مطالعه کرده بود و هیچگاه از این کارش خسته نمی شد.

برادر فرمانده شهید مدافع حرم با بیان اینکه وضعیت مالی پدرش از ابتدا خوب نبود و با حقوق اندکی که از بابت کارگری در شهرداری کسب کرده بود، باید مخارج ۹ نفر (پنج پسر، دو دختر، همسر و خودش) را تأمین می کرد گفت: "اما با تمام این مشکلات، هیچ گاه ذره ای نامهربانی از او ندیدیم".

سید عبدالامیر، پدر را جزو رزمندگان بااخلاص جبهه های هشت سال دفاع مقدس توصیف کرد و اظهار داشت: "پدرم در سال ۶۲ و در عملیات خیبر به شهادت رسید. او هم رزم شهید «مهدی باکری» بود و به دلیل طی کردن دوره های نظامی جزو نیروهای مهم گردان ایثار از لشکر هفتم حضرت ولی عصر (عج) به شمار می رفت، بنابراین داشتن چنین فرزندی از چنین پدری دور از انتظار نیست".

خواستیم وارد محور اصلی گفتگو، شخصیت حاج حمید شویم که با شنیدن نام او، بغض عجیبی در صدایش احساس کردیم؛ اما با تعصبی مردانه اجازه سرازیر شدن اشک هایش را نداد و گفته هایش را به سوی برادر کوچکترش «سید خسرو تقوی فر» سوق می داد.

وی در مورد دیگر برادر شهیدش که فرزند چهارم این خانواده بود هم گفت: "سید خسرو پس از آغاز جنگ و بلافاصله بعد از دریافت فتوی امام خمینی (ره)، درس و فعالیت های اجتماعی خود را رها کرد و به جبهه نبرد حق علیه باطل شتافت. او همراه با سرداران و مجاهدان بزرگی جنگید تا اینکه پس از پنج سال حضور مداوم در جبهه ها در سال ۶۴ در عملیات فاو و در منطقه عملیاتی والفجر ۸ به درجه رفیع شهادت نائل آمد".

● از توزیع شب نامه تا نفوذ در قلب دشمن

سید عبدالامیر درباره شهید سیدحمید تقوی فر گفت: "حاج حمید برادر بزرگ تر و فرزند ارشد خانواده بود و از ابتدای جنگ در جبهه ها حاضر شد. این برادرمان از سال ۵۶ به صورت رسمی فعالیت های نظامی و سیاسی خود را آغاز کرد و در عملیات مختلف انقلابی حضور داشت.

کارش از توزیع شب نامه ها و اعلامیه های حضرت امام (ره) آغاز شد تا اینکه به جبهه های دفاع مقدس رسید. او جزو نیروهای کمیته بود و بعد از منحل شدن آن به استخدام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد. گروه منصورون به فرماندهی سردار «محسن رضایی» دبیر فعلی مجمع تشخیص مصلحت نظام، نخستین مکانی بود که حاج سید حمید در آن فعالیت داشت و به قبل از پیروزی انقلاب برمی گشت".

برادر این فرمانده شهید مدافع حرم با اشاره به نقش مؤثر این شهید در پی ریزی سپاه پاسداران، خاطرنشان ساخت: "حاج سید حمید بلافاصله بعد از تشکیل سپاه، به همراه تعدادی از دوستانش اقدام به تأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اهواز کردند و در این مسیر از تمام توان خود استفاده می کرد تا نیروهای انقلابی را جذب کند و به کار گیرد".

سید عبدالامیر ادامه داد: "وی در دوران جنگ تحصیلی عضوی از نیروهای عملیاتی بود، اما بعد از اتمام جنگ، عملیات برون مرزی اش آغاز شد و به همراه همزمانش در کشورهایی که احتمال درگیری با ضدانقلاب داشت، حاضر شد".

● تحولات عراق و نقش شهید تقوی فر در آن

برادر شهید تقوی فر، ویژگی های نظامی حاج حمید را اینگونه توصیف کرد: "او جزو نیروهایی بود که به اذعان خود مردم عراق، انقلابی در شهرهای

مختلف ایجاد کرد و در روی کار آمدن دولت شیعی این کشور به دولتمردان عراقی کمک کرد."

وی همچنین با تأکید بر پابندی این شهید والا مقام بر تمام ابعاد یک زندگی گفت: "سید حمید تمام فعالیت‌های خود را در کنار فعالیت‌های اعتقادی و دینی قرار داده و همیشه به این اصل پایبند بود که تمام جوانب زندگی باید با هم مراعات شوند."

سید عبدالامیر در بخش دیگری از سخنان خود، عملکرد این شهید بزرگوار را بسیار عظیم تر از آنچه گفته می‌شود دانست و عنوان کرد: "تنها بخشی از فعالیت‌ها و اقدامات ایشان برای مردم گفته شده و حتی خانواده این شهید نیز از بسیاری از فعالیت‌ها و اقدامات سرافرازانه وی آگاهی دارند."

«سید حمید» برای شهادت آفریده شده بود و لیاقت خود را در کمتر از آن نمی‌دید و بالاخره هم به آرزوی دیرینه خود رسید."

وی با تأکید بر اینکه شهید تقوی در زمان مأموریتش در عراق به دلیل حساسیت منطقه مدت زمان کوتاهی را در ایران سپری کرد، خاطرنشان ساخت: "ایشان بسیار کم در منزل بود. ۳۰ الی ۴۵ روز در جبهه‌ها حضور داشت و تنها برای چند روز کوتاه در کنار خانواده می‌ماند. این روحیه جهادی شهید تقوی فر مثال زدنی و کم نظیر بود."

● سردار بازنشسته‌ای که احساس تکلیف، شهیدش کرد

سید عبدالامیر ادامه داد: "حاج سید حمید از سال ۱۳۹۱ بازنشسته شده بود؛ اما به خاطر ارادت به نظام اسلامی و احساس تکلیف، پس از بازنشستگی و در حالی که هیچ مسئولیت سازمانی بر عهده نداشت، در میادین نبرد عراق حاضر شد و در برابر نیروهای تکفیری و داعش ایستادگی کرد."

وی با اشاره به رابطه بسیار صمیمی این فرمانده شهید با حاج قاسم سلیمانی اظهار داشت: "سردار سلیمانی از لحاظ سازمانی و رفاقت جزو نزدیکان این شهید بود که در زمان دفاع مقدس و نیز جنگ عراق علیه تروریسم در میادین نبرد حضور فعال داشتند".

برادر شهید تقوی‌فر در پایان سخنان خود، خصوصیات اخلاقی این سردار اسلام را بسیار زیبا عنوان کرد و گفت: "ایشان متواضع، مؤمن و مخلص بودند و بدون هیچ چشم‌داشتی در میادین جنگ حضور داشت و همواره در هر کشوری بدون توجه به اصالت آن سرزمین در برابر کفر قد علم کرده و از حیثیت اسلام دفاع کرد".

● مادر شهید: بعضی‌ها همیشه نگران حضور «حمید» در عراق بودند

پس از پایان سخنان شیرین برادر، مادر سالخورده «حاج حمید» کلام را آغاز کرد، پیرزنی که از چهره‌اش مشخص بود که غم و اندوه دو شهید دوران دفاع مقدس و یک شهید مدافع حرم نتوانسته او را از پای درآورد. «روبخیر تلغری» مادر ۷۵ ساله‌ای است که به گفته خود، داغ از دست دادن «حمید» برایش بسیار سخت‌تر از شهادت همسر و پسر کوچکش بود.

او در تمام دقایقی که با برادر شهید تقوی‌فر در حال گفتگو بودیم، تنها سکوت کرده و شاهد این مصاحبه بود. حال که سراغش رفتیم، آه عمیقی کشید و در پاسخ به سؤال خبرنگار ابنا در خصوص این فرمانده ایرانی مدافع حرم گفت: "حمید پسر بزرگ بود، با همه فرزندانم فرق داشت، او آرامش من بود. خیلی از رفتنش ناراحت هستم، بیشتر از همه برای این ناراحتم که چرا مثل زمان جبهه رفتنش در جنگ تحمیلی با من خداحافظی نکرد".

اینجا بود که اشک‌های مادر شهید تقوی‌فر سرازیر شد و با گوشه‌ای از

چادرش مانعی در برابر ادامه چشمه حسرت چشمانش گشت. او درباره سال‌های دور گفت: "حمید از همان کودکی پسر سر به راهی بود. با خدا، با دیانت، با نماز، اهل مسجد و منبر و عزاداری برای اهل بیت (ع) بود و ده‌ها خصلت نیک دیگر را یکجا داشت".

مادر شهید تقوی با اشاره به خصوصیت‌های زمان کودکی این فرمانده شهید گفت: "حمید هم بازی‌های خود را دور هم جمع نموده و آنان را به انجام فرایض دینی و اعتقادی تشویق می‌کرد. برای آموزش مسائل دینی به هم سن و سالانش، کتاب‌های مذهبی را مطالعه می‌کرد و در کوچه و مسجد برای آنان توضیح می‌داد".

● کارهای منزل و روستا را به خوبی انجام می‌داد و همدم ما بود

وی دوران ستمشاهی را از مهم‌ترین ایام حیات شهید تقوی فر نامید و خاطرنشان ساخت: "حاج حمید حتی کوچک‌ترین اذیت و آزاری برای خانواده و همسایگان نداشت. همیشه کمک حال من و پدرش بود. در کارهای خانه و روستا به من و پدرش کمک می‌کرد. در کاشت نخل در روستا همه به پدرش کمک می‌کرد و خودش به کاشت و پرورش آن مشغول می‌شد".

خانم تلغری افزود: "وقتی در خانه مریض بودم، حمید همیشه پیگیر احوالاتم بود و مُدام برنامه غذایی‌ام را زیر نظر داشت".

وی تصریح کرد: "همه این‌ها به خاطر نماز شب‌ها و عباداتی بود که حمید اقامه می‌کرد. حمید همیشه در نمازهای جماعت پیش‌قدم بود و دوستان، آشنایان و اهل فامیل را به شرکت در عزاداری‌ها و نماز جماعت توصیه می‌کرد".

مادر این شهید اسلام با تأکید بر اهتمام ویژه سردار تقوی فر به قرائت قرآن و

ادعیه اظهار داشت: "زیارت عاشورای حمید هرگز فراموش یا ترک نمی شد و قرائت قرآن خصلت همیشگی او بود. اخلاق و رفتارش به قدری تحسین برانگیز بود که اهالی محل و شهر ناخودآگاه پیرو او شده بودند."

مادر شهید تقوی فر با تأکید بر شدت مسئولیت پذیری این شهید نسبت عملیات جهادی گفت: "گاهی حتی تا شش ماه خبری از او نداشتم. همواره می گفت که شهادت تنها آرزویش است و اینگونه شد که طعم شیرین شهادت را چشید."

وی همچنین، توکل به خدا و پایبندی به ارکان نظام اسلامی را رمز موفقیت های حاج حمید خواند و تصریح کرد: "از همان دوران دفاع مقدس تا همین روزهای پایانی، همیشه وقتی به عملیات می رفت از من اجازه می گرفت. آخرین دفعه ای که (پس از عاشورای ۱۴۳۶) به عراق رفت، گفت که برمی گردد؛ اما پس از مدتی خبر شهادتش را به جای خودش آوردند."

● شهادت پسر برای رضای خدا بود و روسفید شد

خانم تلغری با چشمانی خیس از اشک ادامه داد: "حمید برایم خیلی عزیز بود. او فرزند ارشد و همدم من بود. برای رفتنش خیلی ناراحتم اما به خاطر اینکه در راه اسلام و دفاع از انقلاب اسلامی شهید شد خرسندم."

آنچه در پی می‌آید توصیف سردار شهید تقوی فر از زبان برادران اوست.

پدر شهیدمان نیز او را در زندگی الگو و مربی خود می‌دانست

● سیدمجید تقوی فر:

حاج حمید همانطور که پدر شهیدمان او را در زندگی الگو و مربی خود می‌دانست، برای همه ما اهل خانواده نیز مربی، معلمی بی‌ریا و بی‌ادعا بود که با عمل و اخلاقش راه درست زندگی کردن و ایمان بخدا و مؤمن بودن را به ما می‌آموخت. مثلاً اگر از من خطا و اشتباهی می‌دید با محبت برادرانه به من تذکر می‌داد: مجید جان، عزیزم، این کارت رو اینجوری می‌شه اصلاح کنی و بعد برایم توضیح می‌داد.

حاجی از نوجوانی تا زمان شهادتش با عمل به تکالیف دینی و خودسازی و مراقبت‌های بی‌وقفه برای دور شدن از گناه و نزدیک شدن بخدا، از خودش انسانی مؤمن ساخت و به آرزوی همیشگی‌اش رسید.

افتادگی، ساده زیستی، خوشرویی، و دوستی با مردم کوچه و بازار و همسایه‌ها

را، از زبان همین مردم و دوستان و هم‌زمانش شنیده‌اید. در صرفه‌جویی برای حفظ بیت المال بسیار مراقب بود، یک روز تابستانی برای افتتاح مقری در خرمشهر، رفته بودیم، که مشاهده کرد همکاران وی با کسی که قرار بود پلی را برای تردد خودرو به مقر احداث کند بر سر میزان دستمزد به توافق نرسیدند و بگومگو داشتند، حاج حمید علی رغم جایگاه نظامی، خستگی مفرط و گرمی هوا با تواضع آستین بالا زد اقدام به احداث گذر و نصب پل تردد خودرو نمود.

● سید عبدالامیر تقوی‌فر:

من از بچگی این را بیاد دارم که حاج حمید همیشه مرا تشویق به درس خواندن می‌کرد. می‌گفت: اگر می‌خواهی به جامعه بیشتر خدمت کنی، درس بخوان.

ایشان برای همه ما، مثل یک معلم و مربی بود. البته هیچ وقت کسی را مجبور به کاری نمی‌کرد، خوب یا بد بودن یک کار را برای من که برادر کوچکتر بودم توضیح می‌داد. با مهربانی و محبت و با صبر و حوصله سعی می‌کرد اشتباهات مرا به من گوشزد کند.

اصلاً رفتارش طوری بود که هر کس او را می‌شناسد از او به بزرگی یاد می‌کند. از کارهای خیرش، عبادتش، شجاعتش، دوستی اش، باید بروید از همسایه‌ها، از خانواده شهداء، از دوستان و مردم پرسید. من چه بگویم؟ من خیلی کوچکتر از آن هستم که درباره بزرگی‌های برادرم بگویم...

شهید تقوی‌فر وظیفه شرعی خود را دفاع از ولایت و ولی فقیه می‌دانست؛ لذا مشوق حضور پدر و برادرانش در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل شد.

متن زیر گفتگویی است که «سمیرا خطیبزاده» خبرنگار روزنامه کیهان با همسر صبور سردار سامراء انجام داد و در شماره یکشنبه ۱۷ آبان ۱۳۹۴ این روزنامه منتشر شد.

مردی که با آرزوی شهادت زندگی می کرد

– در ابتدای گفت و گو خودتان و همسرتان را معرفی کنید؟

– «پروین مرادی» هستم، همسر شهید حاج حمید تقوی فر؛ از شهدای مدافع حرم در عراق. خودم و همسر هر دو اهوازی هستیم.

– از تحصیلات خودتان بگویید؟

– پانزده ساله و دانش آموز کلاس سوم راهنمایی بودم که با حاج حمید ازدواج کردم. از آنجا که حاج حمید اصرار داشت که من تحصیلاتم را ادامه دهم بعد از تمام شدن جنگ، من را در مدرسه بزرگسالان ثبت نام کرد. بعد از طی کردن دوره دبیرستان مدرک پیش دانشگاهی را هم گرفتم. همین چند سال پیش هم با تشویق های زیاد ایشان دوره کاردانی را ثبت نام کردم؛ کاردانی امور فرهنگی. بعد از گرفتن مدرک کاردانی هم ایشان دوباره برای

ادامه تحصیل من اصرار کردند و هم‌اکنون هم کاردانی به کارشناسی را در رشته مدیریت فرهنگی می‌خوانم و دانشجو هستم.

– چه شد که با آقای تقوی فر ازدواج کردید؟

– من و حاج حمید "پسر خاله، دختر خاله" هستیم. حاج حمید پنج سال از من بزرگتر بودند. فضای خانواده هر دو ما سنتی بود. اما حاج حمید و خانواده اش در یکی از روستاهای عرب زبان اطراف اهواز زندگی می‌کردند، به نام اُبوده بس. اُبوده بس در لغت به معنی پدر بس یا همان شیر خرم است. یعنی پدر شیر خرم. جو زندگی حاکم بر روستا به نوعی بسته‌تر از شهر است؛ ولی از نظر اعتقادات مذهبی فوق العاده پایبندتر از شهر بودند و مشکلات فرهنگی زمان شاه کمتر در آنجا رسوخ پیدا کرده بود.

اما منطقه‌ای که خانواده ما در آن زندگی می‌کردند یکی از شهرک‌های مسکونی شرکت نفت اهواز بود که انگلیسی‌ها ساخته بودند. خانه‌هایی با سقف‌های شیروانی. چون پدرم کارگر شرکت نفت بود. برای همین فضای فرهنگی و مذهبی دو جایی که در آن زندگی می‌کردیم خیلی متفاوت بود. در آن شهرک همه چیز و همه امکانات رفاهی زندگی مهیا و فراهم بود. یک فروشگاه بزرگ برای خرید، مدرسه، باشگاه ورزشی، استخر، درمانگاه و حتی سینما همه وجود داشت. در حالی که در همه مناطق اهواز این امکانات نبود. به منطقه‌ای که در آن می‌نشستیم کارون می‌گفتند. شما فکر کنید در سینما آنجا بروزترین فیلم‌های روی پرده سینما را پخش می‌کردند. خوب طبیعتاً شرایط زندگی که من و حاج حمید در آن بزرگ شدیم خیلی متفاوت بود. اما خانواده ما هم مذهبی بودند. من پنج برادر بزرگ داشتم. البته آنها اجازه نمی‌دادند که من و خواهرم به راحتی در کوچه و خیابان قدم بزنیم و

تاثیر بپذیریم. خود حاج حمید هم جدای از خانواده‌شان از همان ابتدا دارای شخصیت مذهبی محکمی بودند. مثلاً تعریف می‌کرد که قبل از رفتن به مدرسه توی روستایشان کلاس قرآن رفته و قرائت و روخوانی قرآن را از همان زمان مسلط بوده است. حتی سعی کرده بود با همان سن کم قرآن را حفظ هم بکند. اما من تا قبل از مدرسه اصلاً با قرآن آشنا نبودم. چون در زمان شاه هم در مدارس زیاد به قرآن بها نمی‌دادند.

– حالا با این همه تفاوت فرهنگی بین خانواده شما و حاج حمید، چه شد که شما را انتخاب کردند؟

– حاج حمید اوایل پیروزی انقلاب نزدیک خانه ما خیلی رفت و آمد می‌کردند. آنجا یک پاسگاه بود که حاج حمید و بقیه دوستان انقلابی اش تصرف کرده بودند. حتی یادم است برای برادرم پوستر و عکس و حتی قبل‌ترش کلی اعلامیه امام(ره) می‌آورد. برادرم آن زمان مسئول انجمن اسلامی آن منطقه بود. برادرم و حاج حمید خیلی با هم صمیمی بودند. من هم بعضی عکس‌ها و پوسترها را می‌بردم مدرسه مان. همین رفت و آمد باعث آشنایی حاج حمید با من و مطرح کردن بحث ازدواج شد.

– خانواده شما چه عکس العملی نشان دادند؟

– برادرم چون حاج حمید را خوب می‌شناخت با این ازدواج موافق بود. زمان خواستگاری ایشان عضو سپاه بودند و سپاه تازه تشکیل شده بود. من یک خواهر بزرگ‌تر هم داشتم. اما خانواده ایشان گفتند که ما برای خواستگاری پروین آمده ایم. پدرم گفت: "نمی‌شود چون پروین از مدرسه که می‌آید کیفش را می‌اندازد یک گوشه و می‌رود دنبال بازی. این هنوز

بچه است و نمی تواند امور زندگی را در دست بگیرد. به عنوان مثال همین دیشب لباس ایشان را مادرشان شسته است!" اما حاج حمید به پدرم گفت: "اشکالی ندارد. اگر بحث لباس شستن است من خودم بلدم لباس های خودم و ایشان را بشویم".

اما چون خانواده سالم و پاکی بودند، پدر و مادرم همه جور حاج حمید را قبول داشتند. این شد که بالاخره با ازدواج ما موافقت شد.

– پدر و مادر حاج حمید چگونه بودند؟

– حاج حمید فرزند شهید است. پدر ایشان سال ۱۳۶۲ در عملیات خیبر به شهادت رسید. پدرش همیشه می گفت حاج حمید مشوق من برای رفتن به جبهه بوده است. جنگ که شروع شد حاج حمید به پدرش می گوید: شما نمی خواهید برای دفاع از کشورتان و این همه تأکیدی که حضرت امام(ره) روی این موضوع داشتند به جنگ بروید؟ پدرش گفته بود: بگذارید حساب و کتاب های مالی ام را بکنم می روم.

دو سال بعد هم یعنی سال ۱۳۶۴ برادر حاج حمید در عملیات آزادسازی فاو در جزیره مجنون به شهادت می رسد. زمان شهادتشان یک جوان ۱۸ ساله بود.

– زندگیتان چگونه شروع شد؟

– خیلی ساده و بی تکلف. درست آبان ۱۳۵۸ بود؛ حاج حمید همان اول با من صحبت کرد و گفت دوست ندارم مراسم ازدواجمان مثل بقیه فامیل پر تکلف و پر از تشریفات باشد. من پیشنهادی دارم و اینکه عروسیمان در خود سپاه باشد. با مهمان های کم. فقط خانواده من و خودت و خیلی ساده. خریدمان هم جزئی بود. آن زمان در منطقه ما رسم بر این بود که پول

از خانواده پسر می گرفتند و جهیزیه می خریدند. یعنی جهیزیه بر عهده پسر بود. حاج حمید اصلاً اعتقادی به زندگی پر زرق و برق نداشت. می گفت مگر یک پاسدار می خواهد چقدر عمر کند؟ یعنی ازدواجش را بر مبنای شهادت شروع کرده بود. ما هیچ چیزی برای جهیزیه نخریدیم. برای خرید عروسی هم یک دست لباس ساده و مقنعه گرفتم و یک چادر مشکی و حلقه ساده. که همه هم انتخاب خود حاج حمید بود. مهریه ما هم مهریه حضرت زهرا(س) بود. من در مراسم عروسی هم همان لباس ها را پوشیدم. روز عروسی هم با یک پیکان خیلی ساده و معمولی آمد دنبال ما و رفتیم مراسمی که محل کارشان برایمان تدارک دیده بود. آقای شمخانی آن زمان فرمانده سپاه وقت اهواز بودند که در مراسم ما چند دقیقه ای صحبت کردند. یک تئاتر طنز اجرا شد که مرحوم «حسین پناهی» در آن بازی می کرد با حاج «صادق آهنگران» به اسم "مرشد بچه مرشد". این مراسم عروسی ما در سپاه بود.

– بعد از عروسی در کجا ساکن شدید؟

– در روستای حاج حمید و در خانه مادرشوهرم. دو سه روز بعد از عروسی حاج حمید آمد و گفت که وسایلت را جمع کن برویم مسجد روستا. مسجد روستایشان اصلاً جایی برای نماز خواندن زن ها نداشت. توی مسجد من را به دوستانش معرفی کرد و گفت ایشان به کارهای هنری خیلی علاقه دارد و تجربه خوبی هم در این زمینه دارد. آخر من در دوران تحصیل در گروه تئاتر مدرسه مان بازی می کردم. روزنامه دیواری هم درست می کردم و در امور هنری فعال بودم. دلش می خواست در روستا یک کار فرهنگی خوبی راه بیندازیم. ولی موفق به انجام این کار نشدیم چون مسجد روستا از ورود زنان

جلوگیری می کرد. حاج حمید همیشه می گفت که این روستا علاوه بر فقر مادی فقر فرهنگی زیادی هم دارد. بعد از دو هفته کلا رفتیم اهواز و ساکن شدیم. کار حاج حمید در اهواز خیلی سنگین بود. در قسمت اطلاعات عملیات سپاه کار می کردند و مسافت اهواز تا روستا برایشان کمی در دسر ساز شده بود. وقتشان را زیاد می گرفت.

– یعنی آمدید اهواز؟

– بله. حاج حمید یک وانت آورد و وسایل و خرت و پرت هایی که از مادر ایشان و مادر خودم گرفته بودیم را سوار وانت کردیم. وسایل ما به اندازه نصف وانت بود، یعنی حتی یک وانت هم پر نشد. یک فرش شش متری، یک قابلمه کوچک و مقداری ظرف خورده ریز را که از مادرشان گرفتیم. سپاه به ما یک خانه داد. یک خانه کوچک و در آن جا ساکن بودیم. حاج حمید من را برد تبلیغات سپاه. به مرحوم حسین پناهی و آقای جمالپور معرفی کرد و از کارهای هنری و فرهنگی من برایشان تعریف کرد. من از فردای آن روز در تبلیغات سپاه مشغول به کار شدم.

– اخلاق حاج حمید چگونه بود؟ از روحیاتش بیشتر بگویید.

– حاج حمید واقعا تک بود. هم توی خانواده من و هم همسر، حتی در بین دوستانش. این چیزی نیست که من الان بعد از شهادتش بگویم. همیشه می گفتم. حاج حمید کارهایی را در زمان حیاتش انجام می داد که از هیچ کس سراغ ندارم. به عنوان نمونه همین مداومت حاج حمید بر روزه. حاج حمید از سال ۱۳۶۲ یعنی زمان شهادت پدرشان تا سال ۱۳۹۳، یعنی ۳۱ سال تمام هر روز روزه بود. البته غیر از روزهای حرام مثل روز عاشورا. اوایل

زندگی‌مان اگر مسافرت بودند روزه نمی گرفتند، اما این اواخر حتی در سفرها هم روزه بودند. چون کثیرالسفر حساب می شدند.

– حالا چرا از شهادت ایشان به بعد روزه گرفتند؟

– حاج حمید علاقه خاصی به پدرش داشت و بالعکس، این علاقه دوطرفه بود. جویری که پدرش حاج حمید را وصی خودش قرار داده بود، برای مسایل مالی و نماز و روزه. حتی من خودم شنیدم که پدرشان می گفتند حاج حمید مربی من است. یعنی تا این حد به حاج حمید اعتقاد داشتند. حاج حمید اول از گرفتن روزه‌های پدرش شروع کرد و همین منوال را تا آخر ادامه داد. حاج حمید حتی از طرف پدرش به مکه رفت و حج ایشان را بجا آورد.

– هیچ وقت به ایشان غر نمی زدید که: چرا این قدر روزه می گیری و چرا یک ناهار با ما نمی خوری؟
– بعضی مواقع این را می گفتم؛ اما ایشان می خندیدند و می گفتند: "عوضش شام را با هم می خوریم".

– ویژگی اخلاقی دیگری هم داشتند؟

– از دیگر خصوصیات اخلاقی ایشان نماز شبشان بود. یاد ندارم که شبی نماز شب ایشان ترک شده باشد. ما حتی به احترام حاج حمید سجاده‌اش را که هنوز در کنار پذیرایی پهن است جمع نکرده ایم. یعنی دلمان نمی آید که جمعش کنیم. پایین و جای پای سجاده به قدری پوسیده شده است که گمان می کنید سجاده قدیمی است. در حالی که سجاده خیلی هم کهنه

نیست. مداومت زیاد ایشان در نماز خواندن سجاده را این گونه کرده است. نماز شبش طولانی هم بود. از ساعت سه نیمه شب دیگر خواب نداشت. گاه در قنوت و سجده نماز شبش چنان گریه می کرد که من از گریه ایشان منقلب می شدم. ایشان خیلی آرام و بی صدا نماز می خواندند، هیچ گاه برق را روشن نمی کرد. اما چون من روی نماز ایشان حساس شده بودم مراقب کارهایشان بودم. از زمان جوانی هم همین طور بود. همیشه به من هم توصیه می کرد که شما هم بلند شو و نماز شب را بخوان. می گفتم من نمی توانم مثل شما باشم. می گفت شما نمی خواهید مثل من نماز بخوانی، بلند شو حتی اگر شده دو رکعت نماز بخوان. چیزی که برای من جالب بود حاج حمید چه از زمانی که یک پاسدار جزء بود و چه از زمانی که به درجات بالای سپاه رسید فرقی نکرد. چه در ظاهر و چه در باطن. یعنی آن زمان که با ایشان ازدواج کردم و زندگیمان را شروع کردیم تمام خرده ریزهای زندگیشان نصف و انت بود، الان هم تمام زندگیشان را بعد از این همه سال در یک وانت بریزی همان نصف وانت است، نه بیشتر. از نظر اخلاقی هم هیچ تغییری نکرده بودند. همان چیزهایی که سال ۱۳۵۸ که با هم ازدواج کردیم برایشان مهم بود الان هم برایشان اهمیت داشت. مثل اعتقادات مذهبی. همین چند وقت پیش قبل از شهادتش بستگان که به منزل ما آمدند، صدایشان درآمده بود. می گفتند این چه وضع زندگی کردن است. یک مسجد هم اگر بروی اسباب و وسایلش بیشتر و به روزتر از شماست.

آنچه در پی می‌آید گفتگویی است که پایگاه اینترنتی شهید خبر با سرکار خانم «هدی تقوی فر» دختر هنرمند سردار سامراء - که اینک قصد دارد خاطرات حاج سید حمید را بنویسد - انجام داده و روز ۲۵ آبان ۱۳۹۴ منتشر کرده است.

گلایه فرزند شهید تقوی فر از طعنه به شهدای مدافع حرم

هدی تقوی فر در ابتدای این گفتگو در لزوم تبیین رشادت‌های شهدا گفت: "معتقدم سلاح یک نویسنده قلم اوست. من هم بعد از شهادت پدرم شروع به نگارش خاطرات وی کردم. به نظرم این کمترین کاری بود که می‌شد انجام داد و رسالتی که به دوش خود حس می‌کردم. هر نویسنده‌ای باید از اطرافیان خود شروع کند با همان توان خود وارد شود و به ترویج فرهنگ شهدا بپردازد".

تغییر سبک قلم بعد از شهادت پدر

این نویسنده جوان افزود: "تأثیر شهادت پدرم بر تغییر سبک قلمم را به

خوبی حس می‌کنم. بعد از ایشان من از داستان نویسی و رمان نویسی تخیلی کودک و نوجوان روی به تحقیق و تفکر آورده‌ام، نگاهم به جامعه عمیق‌تر شده و این فرصت را غنیمت می‌دانم. اتفاقاً در کتابی که چاپ هم کرده‌ام ایشان بسیار به من کمک کردند."

نقش تربیتی پدر

تقوی فر با اشاره به شهید مورد علاقه شهید سید حمید گفت: "پدرم، شهید «فنی» و شهید «معماری» را بسیار دوست داشتند. این دو از شهدای دفاع مقدس بودند و من از کودکی با ایشان و سیره شان آشنا بودم.

همچنین شهید «علی هاشمی» از شهدای مورد علاقه پدرم بودند و در صحبت هایشان از ایشان خیلی می‌گفتند و همین باعث شده بود من به ایشان علاقمند شوم.

پدرم خیلی هم از شهید «غیور اصلی» نام می‌برد و می‌گفت که نقش او در جلوگیری از سقوط اهواز بسیار مهم بوده است. از بچگی با همین خاطرات پدرم در این جو قرار گرفته بودیم. همچنین همیشه با پدر به اردوهای راهیان نور می‌رفتیم."

عمو یا پدر؟!

"ایشان برای دفاع از دین و میهن، مدت‌های زیادی را دور از خانواده بود. خاطرم هست یک بار مأموریت پدرم به کردستان ۶ ماه به طول انجامید و در این مدت طولانی من او را ندیده بودم. وقتی ایشان به خانه برگشت می‌خواست برای خرید نان به بیرون برود که من به او گفتم: عمو من هم با شما بیایم؟! که ایشان به من توضیح داد که من بابا هستم، نه عمو!"

پدرم ایرانی بود و از ایران دفاع کرد

هدی تقوی فر ضمن گلایه از برخی برخوردهای افراد معلوم الحال با شهادت شهدای مدافع حرم و بویژه پدرش در فضای مجازی و برخی محافل گفت: "پدرم در سالهای دفاع مقدس حضور داشت و از کشور خود دفاع کرد؛ اما تقدیر این بود در دفاع از حریم ولایت و امامت در سامرا به شهادت برسد. برخی به ما طعنه می زنند که "پدرتان عرب بوده یا برای اعراب کشته شده یا مثلاً از سرزمین عربها دفاع کرده است!". بارها این توهینها را دیده‌ام.

ایشان با درجه و رتبه‌ای که داشت می‌توانست از ایران برود و زندگی بهتری برای خود داشته باشد؛ اما در کشور خود ماند و برای دین و تمامیت ارضی وطن خود در سامراء شهید شد. اما اکنون این شماتت های بیهوده به ناحق به ما روا داشته می شود. گاهی در فضای مجازی کامنت هایی منتشر می شود که جفا در حق شهدای عزیز و مظلوم و غریب مدافع حرم است".

طلب دعای شهادت از مادر شهید

وی گفت: "بعد از شهادت پدرم، خانواده شهید هاشمی ما را به منزلشان دعوت کردند و به زیارت مادر ایشان رفتیم. این مادر عزیز نقل می کردند: که شهید حاج حمید قبل از سفر آخرشان به دیدار مادر شهید هاشمی رفته و گوشه چادر ایشان را می بوسند و می گویند: مادر برای من دعای شهادت کنید. من ناراحت شدم و به ایشان گفتم: نه، امیدوارم به سلامت برگردی که ایشان رفت و به شهادت رسید".

خاطره‌ای در پاسخ به کنایه‌ها

هدی تقوی فر گفت: "یک خاطره از پدرم می‌گویم شاید جواب همه این طعنه‌ها باشد. پدرم هربار که از عراق با ما تماس می‌گرفتند، به ایشان می‌گفتم: سلام مرا به سربازان اسلام برسانید و با خنده جواب می‌دادند: سلام هدی به سربازان اسلام رسید؛ اما بار آخری که پدرم با من صحبت داشتند - که شاید کمتر از ۱۰ ساعت بعد ایشان به شهادت رسیدند - وقتی همین جمله را گفتم، فرمودند: سلام من به همه بشریت.

این یعنی حاج حمید خود را دیگر متعلق به همه بشریت می‌دانست و دفاع از بشریت را آرمان خود کرده بود و این یعنی ایشان فرامادی و فرا زمینی می‌اندیشیدند، چه برسد به فرامنطقه‌ای".

خاطراتی از خانم پروین مرادی همسر سردار شهید حاج حمید تقوی فر

● ۱.

یک روز که دخترم «مریم» می خواست برای خرید به فروشگاه برود از او خواستم دو متر سفره برای استفاده مهمانان بخرد.

آن روز حاج حمید با مهمانی وارد خانه شد. بعد از اینکه غذا آماده شد مشغول آماده سازی وسایل شدم حاجی به آشپزخانه آمد و گفت: "سفره را بدهید پهن کنم" مریم سفره طلایی رنگی را که تازه خریده بود به حاج حمید داد. حاج حمید نگاهی به سفره انداخت و گفت: "باباجون چرا این سفره رو خریدی؟ رنگ این سفره خیلی تجملاتی و اشرافی است" مریم در جواب حاج حمید گفت: "بابا من اصلاً به رنگش توجه نکردم بلکه به جنسش که ضخیم بود توجه کرده بودم" حاج حمید ادامه داد: "تجملات یواش یواش وارد زندگی آدم می شود؛ طوری که باعث می شود پا روی افراد ضعیف بگذارید"

من هم وقتی دیدم حاج حمید ناراحت شده است، همان سفره قبلی را به دستش دادم و هیچوقت از آن سفره استفاده نکردم.

● ۲.

منزل ما فاقد پارکینگ بود. ماشین را مقابل خانه پارک کرده و به خانه آمده بود. بعد از کمی استراحت، خواستیم برای خرید به فروشگاه برویم که حاج حمید گفت: "در ماشین باز شده. مثل اینکه قصد دزدیدن ماشین رو داشتند". بعد از اینکه ماشین رو بررسی کرد گفت: "زاپاس ماشین دزدیده شده". قبل از خرید به کلانتری محله رفتیم و گزارش دزدی زاپاس ماشین را دادیم. مأمور بعد از شنیدن حرفهای حاج حمید گفت: "حاج آقا! دیروز یک ماشین را گرفتیم که پر از زاپاس های دزدی بود. من پیشنهاد می دهم که شما یکی از این زاپاس ها را به جای زاپاس دزدیده شده تان بردارید!". حاجی قبول نکرد؛ اما هر چه حاج حمید مقاومت می کرد مأمور کلانتری اصرار بیشتری می کرد! حاج حمید که اصرار مأمور را دید گفت: "خیلی خوب؛ الان نزدیک نماز مغرب است. من به مسجد می روم و از پیش نماز مسجد می پرسم و با شما تماس می گیرم و جواب می دهم". حاج حمید بعد از اینکه از مسجد محل برگشت با مأمور کلانتری تماس گرفت و گفت: "جواب من همان است که قبلاً به شما گفتم. من نمی خواهم زاپاسی که برای من نیست را بردارم". فردای آن روز باهم به خیابان امین حضور رفتیم و یک زاپاس خریدیم. حاج حمید خیلی به حرام و حلال اهمیت می داد.

● ۳.

چند سال پیش مشکلی برای خانواده پیش آمده بود. من بعد از پرس و جو و مشورت، نذر کردم که برای حل آن مشکل، یک روز روزه برای امام حسین (ع) در ماه محرم یا صفر در خانه خودمان برگزار کنم.

وقتی تصمیمم را با حاج حمید در میان گذاشتم بسیار خوشحال شد و استقبال کرد. پرسید: "در مجلس عزایی که می‌خواهید برگزار کنید چه دعا یا زیارتی قرار است خوانده شود؟" من چون به زیارت ناحیه مقدسه علاقه داشتم سریع گفتم: "زیارت ناحیه مقدسه". حاج حمید گفت: "این که شما می‌گویید خوب است و هر قدر هم زیاد خوانده شود باز هم خوب است؛ ولی بهتر است وقتی برای مردم برنامه ریزی می‌کنید بیشتر دقت کنید و خیلی چیزها - از جمله وقت - را در نظر بگیرید تا مردم با طولانی شدن مراسم اذیت و خدای ناکرده از شرکت در مراسم مذهبی زده نشوند". پرسیدم: "پیشنهاد شما چه دعایی است؟" حاج حمید گفت: "زیارت عاشورا".

● ۴.

گوشی رو برداشتم. حاج حمید بود با صدای گرفته‌ای شروع به احوالپرسی کرد. با نگرانی پرسیدم: "صدایت چرا اینطور شده؟ نکند شیمیایی شدی؟" جواب داد: "نه، سرمای شدیدی خوردم" و در ادامه گفت: "برای فردا شب بلیت بغداد به اهواز را گرفته‌ام. می‌توانی بیایی اهواز تا با هم بیفتیم دنبال کار ساخت حسینیّه، بلکه هر چه زودتر تمام بشود و من با خیال راحت به عراق برگردم؟".

فردای آن روز وقتی حاج حمید را در فرودگاه اهواز دیدم خیالم راحت شد؛ چون بعد از تماس تلفنی دلشوره عجیبی پیدا کرده بودم و مرتب فکر می‌کردم که نکند حقیقت را به من نگفته و واقعاً شیمیایی شده باشد. در بازگشت از فرودگاه برایش از دلشوره‌ای که به جانم افتاده بود گفتم. بعد از اینکه حرفهای مرا شنید لبخندی زد و گفت: "شیمیایی نشدم ولی دلشوره

شما شاید برای این بوده... " و سپس چفیه مشکی که دور گردنش انداخته بود را نشان داد که سوراخی در آن خودنمایی می‌کرد!

من با عجله محل سوراخ چفیه را لمس کردم و پرسیدم: "جریان چیه؟" حاج حمید در حالی که می‌خندید گفت: "معلوم نیست چشم طرف چه عیبی داشت که کله من را ندید و به چفیه تیراندازی کرد؟!"

با ناراحتی گفتم: "این چه حرفیاست که می‌زنی؟ خدا را شکر که تیرش خطا رفت."

حاج حمید که نگرانی من را دید برای اینکه حال و هوای من را عوض کند در حالی که می‌خندید گفت: "چند بار بهت بگویم که بادمجان بم آفت ندارد؟!" و به سوراخ چفیه اشاره کرد و ادامه داد: "این هم سندش".

● ۵.

چند روزی بود که هوای دیدن بچه‌ها حاج حمید را بی‌تاب کرده بود و در تدارک رفتن به تهران بود. معمولاً غروب خسته از روستا می‌آمد و از مادرش دیدنی می‌کرد و بعد به زیتون می‌آمدیم؛ ولی چند روزی بود که صبح زود صبحانه و یخ و مایحتاج کارگران را مهیا می‌کرد و ظهر از روستا می‌آمد تا با هم برای انجام کارهای آخر برویم؛ یک روز خرید سوغاتی برای بچه‌ها، یک روز سفارش رطب؛ یک روز خرید ماهی جنوب و ...

آن روز گفت: "خدا یاری کند و این دفترخانه کار ما را انجام بدهد دیگر می‌رویم بلیت تهران را می‌گیریم". چند روزی بود که کارش توی دفترخانه گیر کرده بود؛ ولی روز پیش، سر دفتر بهه حاجی گفته بود که اصل کار انجام شده و فردا صبح که شما بیاید کار تمام شده است.

حاج حمید با خوشحالی پله‌ها را تند تند طی کرد و وارد دفترخانه شد با این

امید که کار تمام شده باشد؛ که با قیافه گرفته سردفتر روبرو شد: "ببخشید حاج آقا! متأسفانه سیستم قطع شده و نتوانستم کار شما رو انجام بدهم" و ادامه داد: "اگر سیستم وصل بشود کار را انجام می‌دهیم".

من منتظر بودم ببینم حاج حمید بعد از آنهمه دوندگی، حالا که به او گفته شده دوباره کارش گره خورده چه عکس العملی نشان می‌دهد؟!

حاج حمید با آرامش روی صندلی نشست و از داخل کیفش یک کتاب درآورد و شروع به مطالعه کرد. من کنار حاج حمید نشستم و گفتم: "می‌خواهی مطالعه کنی؟!" حاج حمید گفت: "من دیگر به این واقعیت پی بردم که هر وقت دنبال کار دنیایی هستم انواع مشکلات جلوی راه من سبز می‌شود. البته من سعی می‌کنم دنبال دنیا نباشم، ولی بنا به تکلیف الهی چاره‌ای نیست و باید زندگی کرد. الان هم چاره‌ای جز صبر کردن نداریم فقط نباید بگذاریم وقتمان تلف شود".

آن روز حاج حمید تا پایان وقت اداری مشغول مطالعه کتاب شد و خوشبختانه کار انجام شد و مدارک را از دفترخانه به ثبت اسناد تحویل دادیم و فردای آن روز به تهران آمدیم.

بعد از شهادت حاج حمید از دفترخانه تماس گرفتند که سند به آدرس فرستاده شده ولی کسی نبوده است که تحویل بگیرد. گفتند: "لطفاً به مالک حاج حمید تقوی فر بگویید برای تحویل سند به پست مراجعه کند".

● ۶.

اواخر آبان ماه همراه حاج حمید به دندانپزشکی رفته بودم. در مسیر با ایشان تماس گرفتند و اطلاع دادند که بلیت عراق اوکی شده و ساعت پروازشان ۸:۳۰ شب است.

حاج حمید از من خواست کیف کوچک سبز رنگ او را برایش آماده کنم. پرسیدم: "مگر سامسونت را همراهتان نمی‌برید؟" گفت: "نه؛ وصیت نامه و تعدادی مدارک در سامسونت گذاشتم که لازم است نزد شما امانت بماند. در صورتی که برنگشتم شما وکیل من هستی که طبق وصیت عمل کنی." من با ناراحتی گفتم "این چه حرفی است که می‌زنید؟ ان شاء الله بسلامتی برمی‌گردید".

هر وقت حاج حمید می‌خواست به مأموریت برود دخترم «مریم» پدرش را از زیر قرآن رد می‌کرد و حاج حمید هم بعد از بوسیدن قرآن خانه را ترک می‌کرد. ولی آن روز بعد از بوسیدن قرآن، لای قرآن را باز کرد و آیه ای را زمزمه کرد: "إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ - ... و هیچ کس نمی‌داند که در کدامین سرزمین می‌میرد..."

حاج حمید در حالی که می‌خندید گفت: "آیه خوبی آمد".

با هم به ایستگاه اتوبوس رفتیم تا راهی فرودگاه شود. حاج حمید برای خداحافظی دستش را بالا برده بود و تکان می‌داد. آخرین تصویر حاج حمید در ذهن من اینگونه نقش بست.

این نوشته برداشتی آزاد و کوتاه از زندگی شهید سید حمید تقوی فر است. نویسنده از انگیزه خود برای نوشتن این مقاله می نویسد: "این زندگینامه را نوشتم؛ نه اینکه چون به فیض شهادت نائل شده است. چرا که این نوشتار نشان می دهد او شهید بوده است."

مردی با معیارهای خطبه همام

به قلم: لفته منصوری

۱. اصلیت خانواده سید حمید به روستای "کوه زر" شوشتر باز می گردد. روستای کوه زر یکی از روستاهای بسیار زیبا در مسیر "شوشتر" به "عقیلی" است.

۲. تاریخ سکونت کوزری ها (یعنی اهالی کوه زر) در اهواز روشن نیست و به زمان های دور برمی گردد؛ اما آنها حامل فرهنگ بختیاری و فارسی و عربی هستند. شما وقتی در مقابل یک "دشت بزرگی" یا "قنواتی" و "کوزری" قرار می گیری، متحیر می شوی که اینان چگونه ارزش های فرهنگی و قومی خود را با تمام ظرافت ها و زیبایی های حفظ و حراست کرده اند. از این رو بود

که عراقی‌ها از تسلط سیدحمید تقوی‌فر بر فرهنگ عربی تعجب می‌کردند و به باور آنها سیدحمید، "نجفی" و "عراقی" است. نجفی‌ها در جامعه عراقی به مردم زرنگ، باهوش، با فرهنگ و مقتصد مشهور هستند. این هم‌آوایی و تقارن عناصر فرهنگی که در این مردمان نیک‌سیرت نهفته است. دلیل روشنی بر ساختار جامعه خوزستانی است که می‌تواند به عنوان یک لایه هویتی ارزشمند ذیل هویت ایرانی بازتعریف شود.

۳. سیدحمید تقوی‌فر در سال ۱۳۳۸ به دنیا آمد. دوره‌های ابتدایی و راهنمایی را در منطقه محروم کوت عبدالله سپری کرد. قبل از انقلاب اسلامی، تحصیلات متوسطه خود را در دبیرستان سعدی اهواز به پایان رساند و دیپلم گرفت. در آن شرایط افراد باسواد در روستاها بسیار اندک و انگشت‌شمار بودند. اما روستای "ابودبس" به دلیل ساختار فرهنگی و اجتماعی و ارتباطات قومی و فرهنگی دارای ساخت و بافت منحصر به فردی در استان خوزستان بود و هست. این روستای کوچک شخصیت‌های تحصیلکرده و شهدای متعدد دارد؛ از جمله «نصرالله تقوی‌فر»، «خسرو تقوی‌فر» (برادر شهید سیدحمید در عملیات والفجر ۴)، «جلیل براتوند»، «جمیل زرگانی»، «لامی» و «کاظم بابادی».

۴. گروهی از یاران قدیمی، قبل از انقلاب اسلامی و در دوران ستم شاهی پایه‌گذار فعالیت‌های مذهبی در روستاهای "ابودبس"، "جنگیه" و "کوت عبدالله" بودند. این حلقه دور «شیخ جبار عبیات» و کلاس‌های عقیدتی و قرآنی انسجام یافتند و بعد از انقلاب اسلامی خیزش‌های انقلابی را در منطقه سامان دادند.

۵. سیدحمید تقوی فر قبل از انقلاب همراه با یاران خود و پس از انقلاب اسلامی همواره یک عنصر فرهنگی دینی - انقلابی، شیفته امام و رهبری و عاشق نظام مقدس جمهوری اسلامی بود. همزمان با اولین گروه از فرزندان ایران اسلامی در سال ۱۳۵۷ وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد. او علیرغم مسئولیت‌های مهم و سنگینی که در سپاه پاسداران داشت - از جمله مسئولیت اطلاعات سپاه سوسنگرد، فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شادگان، جانشینی قرارگاه رمضان و فعالیت‌های برون مرزی - اما هیچ وقت از زی سادگی و بی آلاچی خارج نشد. هیچکس از اهالی روستای ابودبس او را با ماشین‌های سپاه ندید! او را با لباس سبز سپاه مشاهده نکرد! و او را با عناوین پرافتخار جهادگر فی سبیل الله نشناخت!

۶. سیدحمید برآستی فرزند عشایر بود. زمانی که فرمانده سپاه شادگان بود، در جریان قتلی که در بین طوائف منطقه رخ داده بود با بزرگ‌منشی، بدون استفاده از جایگاه خود دست یکی از بزرگان طائفه را بوسید و آب بر آتش انتقام ریخت و از خونریزی بیشتر جلوگیری کرد.

۷. زمانی که لوله کشی وجود نداشت و زنان برای مصارف خانگی با بشکه و ظروف روی سر، آب از رودخانه یا نهر به روستا می‌آوردند، سیدحمید با چوبی که در دو طرف آن حلب بسته بود (عرب‌ها به آن کُتر می‌گفتند) بر شانه‌های خود آب می‌آورد و به خانواده‌هایی که کسی نداشتند آب می‌رساند و کمک می‌کرد.

«مصطفی باوی» یکی از دوستان شهید می‌گوید: "چند هفته قبل از شهادت سیدحمید، او به دیدن مادر خود در اسلام آباد رفته بود. شب هنگام مشاهده کرد

که جوی فاضلاب که باز بود، گرفته و جلوی منزل متعفن شده است. فرمانده رشید سپاه اسلام دست به کار می شود و با بیل، مسیر فاضلاب را باز کرده و جوی را تمیز می کند. یکی از همسایگان پیرمردی بود که وقتی ایشان را می بیند از او می خواهد جلوی منزل او را هم تمیز کند و سردار شهید بدون هیچ ادعایی این کار را برای پیرمرد انجام می دهد و خداحافظی می کند. پس از شهادت سیدحمید، این پیرمرد به سر و صورت خود می زد و گریه کنان به مسجد آمد و گفت من چند هفته پیش، از این سید خواستم که جوی آب جلوی منزلم را تمیز کند و فکر می کردم که کارگر شهرداری است و حالا که این عکس را مشاهده کردم متوجه اشتباهم شدم و بر کرده خود افسوس می خورم".

۸. سیدحمید یک کشاورز بود. او بعد از شهادت پدر و برادرش روی زمین چهار هکتاری خانواده کار کشاورزی می کرد. وقتی بیل می زد گویی کشاورزی کارکشته را می بینی.

از چهارپایان و موتورسیکلت برای رفت و آمد استفاده می کرد. زمین را با نخل هایی که از شادگان و نهال های پرتقالی که از دزفول خریداری کرده بود، احیاء کرد. او کماکان با همان اورکت قدیمی و رنگ و رو رفته در محافل و مجالس ظاهر می شد؛ و اگر سراغی از سیدحمید می گرفتی هیچ وقت او را در صدر مجالس و محافل نمی یافتی.

این ویژگی های اخلاقی منطبق با اوصافی است که امیرمؤمنان علی (ع) در وصف متقیان در خطبه معروف هَمَام فرموده است. شهید سیدحمید تقوی فر بر عهد خود به عنوان پاسدار انقلاب اسلامی ماند و خداوند فوز شهادت به دست اشقیاء زمان را به او هدیه داد.

براستی آن گونه که حضرت آیت الله «موسوی جزایری» نماینده محترم ولی

فقیه در استان در هنگام تشییع پیکر پاک شهید گفتند: "سید حمید مزدوالای خود را از ائمه سامراء گرفت".

او پاسدار و حامی حرم امام هادی و امام عسکری (علیهما السلام) بود و خوشا به سعادتش که: عاش سعیداً و مات سعیداً.

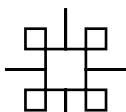
ایثار شهید تقوی فر، حتی پس از شهادت

بنا به وصیت سردار شهید سید حمید تقوی فر از شهدای مدافع حرم، بخش عمده دارایی‌ها و اموال این شهید بزرگوار برای کمک به مددجویان کمیته امداد امام خمینی (ره) اهداء شد.

بنا به وصیت این شهید و موافقت سرکار خانم «پروین مرادی» همسر و نیز فرزندان آن بزرگوار، حدود ۴,۵ هکتار زمین کشاورزی و منزل حدود ۳۵۰ متری در روستای ابودیس از توابع شهرستان کارون، و سه دهنه مغازه به مددجویان کمیته امداد اهدا شد.

به خواسته شهید تقوی فر و فرزندان این شهید عزیز، عواید حاصل از فروش محصولات و اجاره و زمین‌های کشاورزی به ایتم زیر پوشش کمیته امداد شهرستان باغملک اهدا شد.

خانه‌اهدایی نیز به کانون فرهنگی، آموزشی زیر نظارت این کمیته برای مردم نیازمند آن منطقه تبدیل می‌شود و کلاس‌های آموزشی، دینی، مهارت‌های زندگی و آموزش‌های فنی و حرفه‌ای مانند خیاطی و رایانه برگزار می‌شود. سه دهنه مغازه کنار منزل اهدایی نیز برای اشتغال خانواده‌های زیر پوشش کمیته امداد در نظر گرفته شده است.



فصل دوم

در سوگ سردار سامراء

پیام‌های تسلیت و سخنرانی‌های یاران

اطلاعیه روابط عمومی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و اعلام رسمی خبر شهادت سردار سرتیپ پاسدار سید حمید تقوی فر

بسم الله الرحمن الرحيم

سردار سرتیپ پاسدار حمید تقوی فر که پس از دوران دفاع مقدس در عرصه‌های مختلف پاسداری از انقلاب اسلامی و مقابله با دشمنان اسلام و جبهه مقاومت و بیداری اسلامی نقش آفرینی‌های ارزشمند و ماندگاری داشت، سرانجام در حین انجام مأموریت مستشاری به ارتش و بسیج مردمی عراق برای مقابله با تروریست‌های تکفیری و داعش، در شهر سامراء و در جوار مرقد مطهر امام عسکری (ع) به شهادت رسید.

شهید تقوی از فرماندهان قرارگاه رمضان در دروان دفاع مقدس بود که پدر وی در دوران جنگ تحمیلی و در عملیات خیبر و برادرش نیز در عملیات والفجر ۸ به فیض عظیم شهادت نائل آمدند.

سردار حاج حمید تقوی یکی از افتخارات منطقه کوت عبدالله مرکز شهرستان کارون و فرزند روستای ابودبس روستایی از توابع بخش مرکزی اهواز در

درگیری‌های منطقه بلد در استان صلاح‌الدین به درجه رفیع شهادت نائل آمد. این سردار بزرگ که فرماندهی محور سامراء را بر عهده داشت در درگیری با تروریست‌های تکفیری داعش به اسطوره‌ای بی‌بدیل تبدیل شد.

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهادت این سردار اسلام را به محضر حضرت ولی عصر (عج)، مقام معظم رهبری (مد ظله العالی)، ملت انقلابی ایران اسلامی بویژه مردم شهیدپرور خوزستان و خانواده و بستگان این شهید والامقام تبریک و تسلیت عرض می‌نماید.

مراسم تشییع پیکر مطهر شهید تقوی فر در تهران فردا دوشنبه ساعت ۹ صبح در حسینیه عاشقان ثارالله ستاد فرماندهی کل سپاه برگزار خواهد شد. پیکر مطهر این سردار رشید اسلام روز سه شنبه (۹ دی) در اهواز تشییع و به خاک سپرده خواهد شد.

روابط عمومی کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

۷ دی ۱۳۹۳

پیام رئیس مجلس شورای اسلامی به مناسبت شهادت سردار حمید تقوی فر

به نام خدا

شهادت مجاهد فی سبیل الله و رزمنده صادق و سرافراز سردار شهید حمید تقوی که همواره افتخار کسوت سربازی انقلاب، نظام و حریم ولایت را در دل و جان خویش داشت بار دیگر فضای کشور را از شمیم خوش شهیدان آکنده ساخت. شهید سردار تقوی در گمنامی همت فراوانی در جنگ تحمیلی برای مقابله با متجاوزان صدامی و پس از آن مبارزه با تروریست‌های تکفیری و صیانت از ارزش‌های دینی و اسلامی داشتند و سرانجام نیز با همان ایمان و عشق در دفاع از عتبات عالیات ائمه معصومین (علیهم السلام) به لقاء الهی واصل شدند. اینجانب شهادت این شهید والامقام را به پیشگاه حضرت بقیة الله الاعظم، مقام معظم رهبری، ملت شریف ایران، هم‌زمان و خانواده گرانقدر و صبور ایشان تبریک و تسلیت عرض کرده و امیدوارم روح بلند این شهید با اولیاء الهی محشور گردد.

علی لاریجانی

پیام نماینده مردم خوزستان در مجلس خبرگان رهبری

بسم الله الرحمن الرحيم

سردار شهید اسلام و مجاهد فی سبیل الله، «حاج سید حمید تقوی فر» سرانجام به آرزوی دیرینه اش که همانا فوز عظیم شهادت و همجواری در سایه رحمت الهی و آمرزش و آرامش ابدی بود نائل آمد.

سیره عملی این مرد خدا، بدون شک نشانه آشکار و تجسم عینی، انسان های مؤمنی است که بر عهد خود با خداوند تبارک و تعالی، وفادار ماندند و پاداش آنان، رسیدن به فوز عظیم شهادت است.

شهید سید حمید تقوی فر، عمر پر برکتش را در راه خدمت به مردم و انقلاب اسلامی سپری ساخت و با مجاهدت های خستگی ناپذیر، در خارج از مرزهای میهن اسلامی، از خود باقیات الصالحات فراوانی بر جای گذاشت. این شهید والامقام در دفاع از حریم حرمین شریفین عسکرین (ع) به درجه والای شهادت نائل آمد و به اجداد طاهرینش (ع) پیوست.

زندگی پربار و سراسر از تقوا، خلوص و معنویت او می تواند برای نسل

جوان امروز و آیندگان، اسوه و الگوی خوبی باشد تا در مسیر طوفان‌های حوادث و فتنه‌های آخرالزمان، بدان تمسک جویند و نیرو بگیرند. از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم که همه عزیزان و بخصوص نسل جوان راه این شهید سعید و بزرگوار را ادامه داده و همواره یادش را گرامی بدارند.

سید علی شفیعی

پیام نماینده مردم خوزستان در مجلس خبرگان رهبری

بسم الله الرحمن الرحيم
«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»؛ از میان مؤمنان مردانی اند که به آنچه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند. برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنها در همین انتظارند و هرگز عقیده خود را تبدیل نکردند»

آیه ۲۳ سوره احزاب.

سردار رشید اسلام، یادگار دلیرمرد دفاع مقدس، مجاهد نستوه میدان مبارزه با آمریکا و صهیونیسم بین الملل «حاج حمید تقوی فر» به مزد بزرگ و فوز عظیم شهادت نائل شد و به پدر، برادر و یاران شهیدش پیوست. ایمان، تقوی، صداقت، اخلاص، فداکاری، ولایتمداری، جوانمردی و سلحشوری، ویژگی های بارز این شهید سعید است. تداوم راه شهیدان، مسئولیتی الهی است که در پاسداری از اسلام و مکتب اهل بیت (ع) و حفظ

نظام اسلامی و پشتیبانی از ولایت فقیه و پیروی از رهبری عزیز و تداوم مبارزه با استکبار جهانی و مزدورانش تبلور دارد.

خوزستان در این امتحان الهی در مصاف با امویان زمان سرافراز است و همچنان فرزندان برومندش با رشادت در میدان رزم حاضرند و گل‌های پرپرش از سفر کربلا می‌آیند و ندای لبیک یا حسین را با خون خود سر می‌دهند.

شهادت این شهید والامقام و سرباز بقیه الله الاعظم را به مولایمان آقا امام زمان (عجل الله فرجه) و نائب بر حقش رهبر معظم انقلاب و ملت بزرگ ایران اسلامی و مردم قهرمان خوزستان و هم‌زمان و بستگان و خانواده‌اش تبریک و تسلیت عرض می‌نمایم و از خداوند متعال مسالت می‌نمایم صبر جمیل و اجر جزیل به ایشان عطا نماید و به این شهید عزیز علو درجات و رضوان و رحمت واسعه و صلوات و غفران الهی و حشر با اولیای اطهر محمد و آل محمد کرامت بخشد.

عباس کعبی

پیام نماینده ولی فقیه، معاون رئیس جمهور و رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران

بسم الله الرحمن الرحيم

خانواده محترم سردار شهید گرانقدر تقوی

سلامم علیکم بما صبرتم

خیل دلدادگان سالار شهیدان جملگی شیدای شهادت بودند.

بدون تردید هر قطره خونی که در راه حق و دین مبین اسلام ریخته شود ریشه درخت اسلام را تنومندتر می نماید و چهره پلید و شیطانی گروه کفار را به جهانیان نشان می دهد چنانکه کربلا و شهادت مظلومانه امام حسین (علیه السلام) و یارانش در تاریخ نشان داد که سیاهی و پلیدی آشکار خواهد شد و یاد و خاطره انسان های بزرگ همواره در اذهان به عنوان اسطوره های همیشه جاودان زنده خواهد ماند.

از این رو، ضمن محکومیت اقدامات تروریست های تکفیری داعش، آنان باید بدانند مسلمانان بیدار و آگاه در سراسر جهان هیچ گاه از موضع خود، عقاید و اصول دینی عقب نشینی نمی کنند و محکم تر از گذشته

گام خواهند برداشت.

صبر جمیل و تسلی خاطر بازماندگان و علو درجات برای سردار رشید اسلام «شهید حاج حمید تقوی‌فر» را از بارگاه ایزد منان خواستارم.

سید محمدعلی شهیدی

پیام فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

«من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلا»

«شهادت مرگ انسان‌های زیرک و هوشیار است؛ چرا که در مرگ طبیعی و عادی، انسان متاع جان خود را گم میکند.» مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) خانواده معظم شهید سرافراز سردار سرتیپ پاسدار حمید تقوی سلام علیکم بमा صبرتم

درود و تحیت خداوند بر شهید سردار حمید تقوی که در میدان‌های سخت پاسداری از انقلاب اسلامی لحظه‌ای نیاسود، همو که پیرو راستین مکتب امامت و ولایت بود و همواره دل در گرو عشق امام و مقتدایش، خمینی کبیر(ره) داشت، مجاهد سلحشوری که تا آخرین نفس در صیانت از ارزشهای والای اسلامی و تبعیت خالصانه از مقام معظم رهبری، حضرت آیت الله العظمی امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) درنگ ننموده تا سرانجام با

قامتی استوار و قلبی سرشار از عشق و ارادت به خاندان اهل بیت عصمت و طهارت(ع) به درجه‌ی رفیع شهادت نائل گردید.

اینجانب شهادت آن پاسدار وفادار ولایت را به فرمانده معظم کل قوا، خانواده معزز شهید، بستگان، همزمان آن شهید و مردم شریف عراق تبریک و تسلیت عرض می‌نمایم.

حضرت حق روح پر فتوح آن شهید عزیز را با مولا و مقتدایش حضرت امیرالمومنین امام علی(ع) محشور و به خانواده محترم صبر و شکیبایی توأم با عزت، سعادت و پاداش صابرين عنایت فرماید؛ ان شاء الله.

سرلشکر پاسدار محمد علی جعفری

فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

حركة أنصار ثورة ١٤ فبراير البحرينية تعزي قائد الثورة الإسلامية والشعب الإيراني^١

بسم الله الرحمن الرحيم

«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» صدق الله العلي العظيم.

إلى قائد الثورة الإسلامية سماحة آية الله العظمى الإمام السيد علي الحسيني
الخامني (دام ظله الوارف)..

إلى الشعب الإيراني المسلم .. إلى حرس الثورة الإسلامية في إيران ..

تتقدم حركة أنصار ثورة ١٤ فبراير إلى قائد الثورة الإسلامية سماحة آية الله العظمى
السيد علي الحسيني الخامني (دام ظله الوارف) وإلى الشعب الإيراني المسلم
العظيم، وإلى حرس الثورة الإسلامية وعائلة الشهيد ورفاق نضاله وجهاده بشهادة
أحد أبرز قادة الحرس الثوري وفيلق القدس العميد اللواء المجاهد الحاج حميد
تقوي فر (رضوان الله تعالى عليه) الذي استشهد يوم السبت المصادف ٤ ربيع

١. پیام تسلیت جنبش یاران انقلاب ١٤ فوریه بحرین به رهبر انقلاب اسلامی و مردم ایران.
برای آشنایی با این جنبش به پیوست ٢ همین کتاب مراجعه کنید.

الأول ١٤٣٦ هـ. في سامراء دفاعاً عن مرقد الإمامين العسكريين عليهما السلام، على يد أعداء الإسلام وأعداء الإنسانية التكفيريين الدواعش، سائلين المولى العلي القدير أن يتغمد روح الشهيد الرحمة الواسعة وأن يسكنه فسيح جناته مع الشهداء والصديقين وحسن أولئك رفيقا.

كما نسأل الله العلي القدير أن يلهم قائد الثورة الإسلامية والشعب الإيراني وعائلة الفقيه ورفاق نضاله وجهاده في حرس الثورة الإسلامية الصبر والسلوان إنه سميع مجيب.

لقد تلقى شعبنا البحراني المسلم وشباب الثورة المقاومين والبواسل وكذلك الشعب العراقي الأبى نبأ شهادته على يد قناص داعشى بعثي صدامي وهابي صهيوني تكفيري يحزن وألم شديد ، حيث إفتقدت الأمة الإسلامية والشعب الإيراني وحرس الثورة الإسلامية والقوى الثورية والحشد الشعبي في العراق قائداً عسكرياً ومجاهداً بطلاً قضى حياته أيام شبابه في الجهاد ضد الطاغوت الشاهنشاھي وبعد إنتصار الثورة الإسلامية إنخرط في حرس الثورة الإسلامية ليدافع عن مكتسباتها ويجاهد ويقا تل الإستكبار العالمى والشيطان الأكبر أمريكا والقوى الغربية وعملائهم الرجعيين والنظام البعثي الصدامي المقبور في الحرب المفروضة على الجمهورية الإسلامية والتي إمتدت لثمان سنوات.

إن الشهيد اللواء الحاج حميد تقوى فر ابن الشهيد وأخو الشهيد قد قضى حياته المباركة لأكثر من ٣٥ عاما من عمر الثورة الإسلامية في خدمة الإسلام والثورة الإسلامية وحركات التحرر الإسلامية والعالمية في لبنان وسوريا والعراق وغيرها من البلدان ، وكان مناضلاً ومجاهداً إلى جانب رفاق دربه أمثال الشهيد عماد مغنية أحد قادة حزب الله والمقاومة الإسلامية اللبنانية ، وبعد أن تقاعد عن العمل في حرس الثورة الإسلامية نذر نفسه للدفاع عن العتبات المقدسة في العراق وجاهد إلى جانب قوات فيلق بدر والحشد الشعبي والجيش العراقي للدفاع عن العتبات

المقدسة في سامراء التي تم تهديدها من قبل التكفيريين الدواعش وأيتام صدام
المقبور عملاء الاستكبار العالمي والقوى الصليبية وعملائهم من القوى الرجعية
من الحكومات القبلية الخليجية، وعلى رأسها النظام الديكتاتوري السعودي
الوهابي الحاكم في الرياض.

إن أبناء شعبنا في البحرين ومعهم ثوار المقاومة البواسل إذ يعززون قائد الثورة
الإسلامية والشعب الإيراني المسلم الغيور على شهيد العتبات المقدسة، ويعززون
حرس الثورة الإسلامية وفيلق القدس والجنرال الشجاع المقدم الحاج قاسم
سليمانى، فإنهم يعاهدون الله ورسوله والأئمة الأطهار عليهم السلام بأنهم سيكونوا
أوفياء لدماء الشهداء وأوفياء لنهج الإمام الخميني الراحل (قدس سره) وأوفياء
للإمام القائد الخامنئي في الدفاع عن العتبات المقدسة والدفاع عن خط المقاومة
والممانعة، وسيكونوا جنوداً أوفياء للدفاع عن الإسلام المحمدي الأصيل ومن
أصحاب البصيرة لوأد الفتن والحروب الطائفية والمذهبية التي يسعى الاستكبار
العالمي وعملائه في العالم العربي والإسلامي أن يشعلوها من أجل الإيقاع بالأمة
في أتون حروب طائفية ومذهبية.

إن حركة أنصار ثورة ١٤ فبراير تشيد بمواقف الشهيد الكبير اللواء الحاج حميد
تقوي الذي تخلى عن هذه الدنيا الدنية والفانية وإستمر في خطه ونهجه فهو من
أصحاب البصائر الرساليين الذين أصبحوا في خط الدفاع الأول وخندق المقاومة
ضد الكفر العالمي وضد الدواعش الصداميين الصهاينة، ودافع عن العتبات
المقدسة وعن الشعب العراقي وكرامته وأعراضه أمام القوى التكفيرية التي قررت
أن تبيد كل المراقدة المقدسة وأن تبيد الشعب العراقي وتستبيح حرمانه ودمائه.
إن دماء الشهيد اللواء الحاج حميد تقوي ستكون شعلة وقادة تثير غيرة أبناء الأمة
الإسلامية والثوار والمناضلين من أجل الإستعداد واليقضة للدفاع عن مرقد أهل
البيت عليهم السلام والمقدسات، وستكون دمانه الطاهرة حافزاً لكل المناضلين

والمجاهدين لمقارعة الاستكبار العالمي والشیطان الأكبر أمريكا، فالشهيد تقوي فر كان مناضلاً ومجاهداً ضد الاستكبار والاحتلال الأنغلوأمریکي الغربي للعراق وشارك مع المقاومة العراقية لإخراج القوات الأمريكية والغربية، ولذلك كان مطارداً من قبل قوى الاحتلال والإرهاب والكفر العالمي الأمريكي، وأخيراً تم إستهدافه من قبل عملائهم الدواعش ليفوز بالشهادة من أجل الدفاع عن العتبات المقدسة في سامراء، وقد جاءت شهادته قبيل شهادة الإمام الحسن العسكري عليه السلام وتوزيع الإمام المهدي الحجة المنتظر بالولاية والإمامة الربانية، فهنيئاً له الشهادة وهنيئاً له الشفاعة من أئمة المعصومين الأطهار.

كما ان حركة أنصار ثورة ١٤ فبراير تطالب جماهير شعبنا وشبابنا الثوري وشباب الأمة العربية والإسلامية وخصوصاً الشباب العراقي وقوات الحشد الشعبي أن يتعرفوا كثيراً على شخصية هذا القائد العسكري والجندي المجهول للإمام الراحل الخميني العظيم، والسيد الإمام القائد الخامنئي، والإمام الحجة المنتظر المهدي (عجل الله تعالى فرجه وأرواحنا لتراب مقدمه الفداء)، لكي يكون هذا الشهيد البطل لهم قدوة وأسوة، فتاريخ حياته مدرسة متكاملة في مختلف المجالات، فعلى الرغم من إبتعاده عن الأضواء والإعلام إلا أنه وكما تناقلته وسائل الإعلام والفضائيات ووسائل التواصل الاجتماعي، كان كتلة من العمل والنشاط والنضال والجهاد من أجل رفعة وعظمة الإسلام الرسالي والمحمدي الأصيل وحفظ كيان نظام الجمهورية الإسلامية في إيران، وإستمرار قوة جبهة المقاومة وتيار الممانعة ضد الكيان الصهيوني وضد الإستكبار العالمي.

فهنيئاً للشهيد اللواء الحاج حميد تقوي فر هذه الشهادة الدائمة فقد ختم حياته بعد جهاد طويل بالشهادة والتي هي فخر وأمل كل مؤمن مجاهد رسالي، وقد إلتحق بالرفيق الأعلى مع أئمة وقادته وسادته النبي الأكرم محمد وأهل بيته الطيبين الطاهرين ومع الشهداء والصديقين في مقعد صدق عند مليك مقتدر وحسن

أولئك رفيقا.

فنسأل الله عز وجل أن يوفق جماهيرنا وشبابنا الثوري في سائر العالم العربي والإسلامي وأحرار وشرفاء العالم بأن يكونوا أوفياء له ولدماثه الطاهرة ولدماء الشهداء الأبرار الذين يدافعون عن العتبات المقدسة وحرم السيد العقيلة زينب عليها السلام في دمشق، والعتبات المقدسة في العراق.

كما وتتوجه بالشكر الجزيل لجماهير الشعب الإيراني في طهران وجماهير محافظة خوزستان ومدينة أهواز ورفاقه في حرس الثورة الإسلامية الذين قاموا بالواجب وشيعوا شهيد العتبات المقدسة إلى مثواه الأخير ، فلولا شهادة الشهيد اللواء تقوي فر وأمثاله من المدافعين عن الأضرحة المقدسة لقامت قوى الإرهاب والتكفير بهدم كل العتبات المقدسة في سوريا والعراق.

اللهم إرحم شهداءنا الأبرار .. وشهداء العتبات المقدسة ...

اللهم احفظ الرجال المدافعين عن حريم العتبات المقدسة في سوريا والعراق ...

النصر للإسلام .. والموت للإستكبار العالمي والصهيونية العالمية ...

الموت للوهابية والدواعش أعداء الله والإنسانية ...

حركة أنصار ثورة ١٤ فبراير

المنامة - البحرين

٣٠ ديسمبر ٢٠١٤م

پیام تسلیت استاندار خوزستان

بسم الله الرحمن الرحيم

باغی که شکوفه اش سپید است / هر میوه ی تازه اش شهید است
ای خوشا خون که بر صفحات سپید دلتنگی و اقتدار می شکوفد تا غنچه
غیرت و شرف به زندگی بنشیند...
ای خوشا رهایی ... ای خوشا شهادت ...
چه دلتنگی جان فرسایی بود آنگاه که بر دست های شعله تشییع می شدی...
کارون از کدام کرانه بر این کاروان عاشق بگرید وقتی فرزندان غیور و
قوی دل خود را در حجمی ترمه پوش رهنمون می سازند؟
خوزستان به عهد دیروز مردانش که جاری خونشان تا همیشه، به کالبد این
دیار جان می بخشد مردانش زنده است؛ مردانی چون شهید تقوی فر که تا
پای جان عاشقانه و ولایتمندانه ایستادند به حرمت حریم حرم ...
دروود و سلام بر او که عاشق و استوار زندگی را به جاودانگی نشست هر چند
گویی در نبودش زمستان، دی ماه را در ذهن و ضمیر ما جا گذاشته است.

عبدالحسین مقتدایی

پیام تسلیت شهردار اهواز

بسم رب الشهداء و الصدیقین

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»

بار دیگر نوای الهی ارجعی الی ربک، ضمیر خود را دریافت و فرزندی دیگری از خطه خونرنگ خوزستان و طلایه داران مدافع حریم اهل بیت علیه السلام حماسه‌ای ماندگار از رشادت و صلابت آفرید.

آری؛ فرزند برومند و استوار کربلای ایران سردار شهید حاج حمید تقوی فر نامش در دفتر ایثار و شهادت این سرزمین و تاریخ ثبت شد و به خیل یاران باوفای ابا عبدالله الحسین(ع) پیوست و ترجمان کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا گردید.

او مظهر صفا، صداقت، رادمردی و راستی بود و نام نیکش در صحیفه شهدای اسلام و انقلاب ثبت و ضبط گردید.

آری، شهید خونابه‌اندیشناک فضیلت، کرامت و حریت قافله حیران بشریت است که مقصود راستین طریقت را می‌نمایاند و با بذل شیره جان خویش، شمع مرده انسانیت را در دل جهان سودازده و بی آرام؛ شعله ور می‌سازد.

شهید افسون توحید بر کالبد مرده انسان است.

شهید بارقه روشنائی الهی است در شام تردیدزدگان و خیام دنیاصفتان.
شهیدان اما زنده اند و خون این طایفه؛ رازها، آلام و آمال نهفته در قلب تاریخ
را بر ملا می سازد.

خون شهید بی گمان راز هستی است و این خون راهنمای همیشه زنده تاریخ.
اینجانب شهادت سردار حمید تقوی فر فرزند برومند خطه خونرنگ
کربلای ایران را به حضرت ولی عصر (عج)، مقام معظم رهبری، امت بصیر
و شهادت طلب میهن اسلامی به ویژه خوزستان و خانواده صبور این عزیز
تبریک و تسلیت عرض نموده و از خداوند بزرگ، علو درجات آن شهید
سرافراز و بردباری بازماندگان را مسألت می نمایم.

سید خلف موسوی

شهردار اهواز

آنچه در پی می آید بخشی از سخنرانی امیر دریابان «علی شمشانی» دبیر شورای عالی امنیت ملی در مراسم تشییع پیکر سردار تقوی فر در روز دوشنبه ۸ دی ۱۳۹۳ در حسینیه عاشقان ثارالله ستاد فرماندهی کل سپاه پاسداران در تهران است.

اگر تقوی ها در سامراء خون ندهند مردم ما باید در سیستان و آذربایجان و اصفهان خون بدهند

هرچند در بین ما - به نیکی یا به عادت - مرسوم است که "زنده خوب" و "مرده بد" نداشته باشیم، ولی واقعیت این است که تعریف از سردار تقوی فر از این قاعده پیروی نمی کند.

شهید تقوی فر از روزهای آغازین تشکیل سپاه اهواز در کسوت پاسداری به انجام مأموریت های اطلاعات - عملیات می پرداخت و این مسیر را تا آخر عمر گرانقدر خود دنبال کرد.

این شهید، کم حرف بود اما پرتوان عمل می کرد و از بنیانگذاران تشکل مجاهدین عراقی در جنگ بود که پشتوانه همکاری با این مجاهدین، از او فرماندهی ساخت که مبارزان عراق، این شهید بزرگوار را براحتی به عنوان

فرمانده قبول می‌کردند.

شهید تقوی فر بر عهد و پیمان دیرین خویش باقی ماند و در این زمان که فریاد "هل من ناصر ینصرنی" انقلاب را شنید دوباره خالصانه در کسوت سربازی که هیچگاه آن را ترک نکرده بود درآمد و وارد میدان دفاع از حریم اسلام ناب محمدی (ص) شد و از همان روزهای آغازین دستورالعمل صهیونیستی برای ایجاد اختلاف در جامعه مسلمین و شروع فتنه جدید دشمن در منطقه، در سکوت لباس سربازی را پوشید تا از حریم اسلام دفاع کند.

فتنه‌ای که اینک در منطقه به شکلی حساب شده وجود دارد از روزهای ابتدایی انقلاب علیه انقلاب ما آغاز شده بود. مرحله اول این فتنه جنگ تحمیلی بود که مردم ما با مجاهدت از آن عبور کردند. مرحله بعدی در زمان بیداری اسلامی شکل گرفت؛ بیداری اسلامی در روزهای آغازین فضای خوبی را طی کرد و علیه حکام وابسته منطقه بود؛ اما دشمنان تفکر کردند که راه مقابله با آن، منحرف کردنش از اهداف اصلی است. اهداف اصلی بیداری اسلامی، مبارزه علیه ظلم و جور، صهیونیسم جهانی و حکام خودکامه بود؛ اما نظام سلطه در صدد انحراف این مسیر برآمد و این پتانسیل را به جای آن اهداف اصلی، به سوی هدفی دیگر مانند انقلاب اسلامی روانه کرد. وضعیت آشفته و آشوب‌بار کنونی منطقه ما، به دلیل همین نگاه سردمداران غربی برای مبارزه با انقلاب اسلامی و اسلام‌خواهی ماست.

اما به دلیل وجود مجاهدینی همچون شهید تقوی فر، انقلاب اسلامی از دوران جنگ تحمیلی سربلند بیرون آمد و از اثرات پیروزی‌های انقلاب اسلامی است که تفکر دینی جوامع سیاسی منطقه به سمت مطالبه‌گری سوق داده شده است. این پتانسیل هنوز هم زنده است و با خون تقوی‌ها آبیاری می‌شود.

از ثمرات همین خونهاست که دستاوردهای انقلاب اسلامی - همچون دوران دفاع مقدس، کسب دانش هسته ای و مقابله با فتنه درون دنیا اسلام - به دست آمد و اینها دستاوردهایی نیست که ملت ایران براحتی دست از آنها بردارند.

شایعه پراکنان بیمار این روزها به ترویج این شبهه می پردازند که "چه نسبتی بین سامراء و حمید تقوی وجود دارد؟ و ما را چه کار به اینکه در عراق و سوریه چه می گذرد؟" پاسخ این سؤال روشن است؛ اگر تقوی ها در سامراء خون ندهند، ما باید در سیستان، آذربایجان، شیراز و اصفهان خون بدهیم. تقوی و تقوی ها امروز برای این خون می دهند که قبل از آنکه ما در تهران خون دهیم آنان در سامراء دفاع کنند و خون دهند.

دستاوردهای ناشی از قربانی دادن در راه انقلاب دستاوردی نیست که ملت ما براحتی دست از آن بشوید و اربعین امسال و آن راهپیمایی باشکوه ثمره همین خونهاست. خون شهدایی همچون سردار «حمید تقوی فر» درخت بیداری اسلامی را آبیاری می کند و آینده آن را روشن تر خواهد کرد.

آنچه در پی می‌آید بخشی از سخنان سردار «ایرج مسجدی» مشاور عالی فرمانده سپاه قدس است که روز نهم دی ماه ۱۳۹۳ در گلزار شهدای اهواز و پس از دفن این شهید عزیز بیان نمود.

سردار تقوی‌فر نقش مهمی در مقابله با داعش داشت

بسم الله الرحمن الرحيم

سردار حاج قاسم سلیمانی به واقع احساس دین نسبت به این شهید داشت و به همین دلیل در مراسم تشییع پیکر وی حضور یافت؛ اما هنگام اقامه نماز بر پیکر شهید، مردم به دلیل علاقه بسیار، به سوی ایشان هجوم آوردند و شرکت سردار در ادامه مراسم میسر نشد. لذا سردار سلیمانی به من امر کردند که چند کلامی را از سوی ایشان عرض کنم.

سردار تقوی‌فر انسانی متدین، شجاع، مخلص، خستگی‌ناپذیر، مجاهد و نستوه بود که تنها برای رضای خدا، در راه شهداء و برای اباعبدالله الحسین(ع) مجاهدت کرد.

شهید تقوی‌فر یک سرتیپ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود که در سازماندهی، آموزش، تشکیل یگان‌های عملیاتی و تأسیس کتائبی از

مجاهدان عراق در دوران دفاع مقدس نقش داشت. وی در تأسیس نیروهای مردمی برای مقابله با داعش که با فتوای آیت‌الله «سیستانی» صورت گرفت و جوانان شیعه عراقی به سوی جبهه‌ها آمدند نیز نقش بسیار برجسته‌ای ایفا کرد. شناخت خوبی میان عراقی‌ها و سردار تقوی فر حاکم بود و او را مانند فرمانده خود دوست داشتند. کارگاه‌های تروریست‌ها و عملیات انتحاری داعش در کربلا و کاظمین از منطقه "جرف الصخر" سازماندهی می‌شد؛ لذا نیروهای مردمی عراق با عملیات در این منطقه، جاده کربلا تا بغداد را پاکسازی کردند. شهید تقوی فر در کنار نیروهای عراقی در عملیات "سعدیه" و "جلولاء" علیه نیروهای داعش حضور داشت و توانستند دشمنان را از مرزهای جمهوری اسلامی ایران تا پشت رودخانه دجله به عقب برانند. سردار تقوی فر پس از این عملیات در منطقه "بلد" در جنوب سامراء و شمال بغداد برای عملیات بعدی حاضر شد.

وی فرمانده شجاع میدانی، نیروی متخصص اطلاعاتی و در سازماندهی نیروی مردمی و عشایر، یک کارشناس خبره بود و هیچ‌کس نمی‌توانست کار او را انجام دهد. گاهی بیش از دو ماه در عراق می‌ماند و کنار خانواده خود نبود. در عملیات سامراء خمپاره‌های داعش تا حرم امامین عسکریین (ع) می‌آمد؛ لذا عملیات بلد برای پاکسازی این منطقه و بیرون آوردن سامراء از تهاجم نیروهای تکفیری با حضور سردار تقوی فر صورت گرفت که عملیات بسیار سختی بود و سه روز به طول انجامید تا پاکسازی انجام شد.

خون شهید تقوی فر باعث شد خون هزاران زائر شیعه و مخلص حضرت علی (ع) و امام حسین (ع) حفظ شود و بغداد، کاظمین، کربلا، نجف و مرزهای جمهوری اسلامی از تهدید نیروهای تکفیری داعش، در امنیت قرار بگیرد.

آنچه در پی می‌آید بخشی از سخنانی است که آیت الله «حیدری» نماینده خوزستان در مجلس خبرگان رهبری، در مراسم گرامیداشت شهید تقوی‌فر بیان داشت:

حاج حمید اعتقاد داشت اگر داعش تنها یک گروهک بود تاکنون بساطش برچیده شده بود

آشنایی بنده با شهید حاج حمید تقوی‌فر به دوران ۸ سال دفاع مقدس و زمانی برمی‌گردد که ایشان متصدی فرماندهی سپاه برخی شهرستان‌ها مثل "شادگان" و بعضی قرارگاه‌ها بود.

در زمانی که وی فرماندهی قرارگاه فجر را بر عهده داشت از نزدیک شاهد خلق و خو و شجاعت، اخلاص و خاکی بودن وی بودم.

اما آخرین خاطره‌ای که از ایشان دارم مربوط می‌شود به ایام ذوالحجّه امسال که برای روز عرفه به کربلا مشرف شده بودیم و روز عید قربان از کربلا به طرف کاظمین حرکت کردیم. بعد از نماز مغرب و عشاء مشغول زیارت ضریح مطهر کاظمین بودم که به وسیله یکی از همزمان حاج سید حمید متوجه شدم که ایشان در حرم مطهر است.

خیلی خوشحال شدم؛ چون مدت‌ها بود که این سید بزرگوار را ندیده بودم. رفتم کنار او نشستم. همین که نمازش تمام شد، با یکدیگر معانقه کردیم و نشستیم و ایشان مفصلاً اوضاع جاری مسائل داعش و مظلومیت مردم عراق را برایم توضیح داد.

با توجه به اینکه ایشان علاوه بر اینکه به فرماندهان عراقی مشورت‌های لازم را می‌داد در کنار رزمندگان حضور میدانی فعال نیز داشت، بخشی از این خاطرات را برایم نقل کرد و به مشکلاتی که در رابطه با برخورد با داعش وجود دارد نیز اشاراتی داشت.

خلاصه اینکه می‌گفت اگر داعش صرفاً یک گروهک بود بدون اینکه از او حمایتی شود خیلی راحت می‌شد بساط آن را جمع کرد؛ اما هم اکنون متأسفانه از سوی برخی کشورها و جریانات مورد حمایت واقع شده و کار را سخت کرده است. اما در عین حال بسیار امیدوار بود که انشاء... این فتنه حل شود.

از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم که ایشان را با شهدای کربلا محشور بفرماید.

آنچه در پی می آید بخشی از سخنان حجت الاسلام والمسلمین «علی شیرازی» مسئول نمایندگی ولی فقیه در نیروی قدس سپاه پاسداران است که در مراسم بزرگداشت سردار شهید تقوی فر در مسجد امیرالمؤمنین(ع) شهرک شهید محلاتی تهران ایراد کرد.

با تمام وجود از حرم اهل بیت(ع) دفاع می کنیم

سردار تقوی فر در دوران جنگ هشت ساله دفاع مقدس به درون عراق نفوذ می کرد؛ جایی که نیروهای بعثی و صدامیان قرار داشتند.

او در آن دوران تا کربلا هم پیش رفت و یکی از نیروهای عراقی که همراه شهید بود می گوید ذره ای ترس در وجود او ندیدم؛ علت این شجاعت، "تقوا"ی شهید تقوی فر بود. این روحیه شجاعت و شهادت طلبی تا آخر در وجود این سردار وجود داشت.

امروز همه شهدای مدافع حرم در مقابل استکبار، داعش، اسرائیل و دشمنان برای رضای خدا شمشیر به دست گرفته اند.

یک عده می گویند اگر در کنار آمریکا نایستیم انقلاب شکست می خورد. آنها هر چقدر هم بخواهند دل انسان های مؤمن را خالی کنند و بگویند "آمریکا

و اسرائیل و داعش کجا و ما کجا؟" اما ذره‌ای تردید در دل رزمندگان ایجاد نمی‌شود.

ما تابع ولایت و رهبری هستیم و تا پای جان برای دفاع از دین و ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب و دفاع از خط ولایت فقیه محکم ایستاده‌ایم.

ما برای دفاع از حرم اهل بیت (ع) با تمام وجود وارد می‌شویم؛ همانگونه که گلوله دشمن به پهلوی شهید تقوی اصابت کرد و او مدتی هم درد کشید و سرانجام به سوی لقاء الله پرواز کرد. این یعنی اینکه: "یا زهر! من هم آماده‌ام که پهلویم شکسته شود؛ و فرزندان تو هنوز برای پهلوی شکسته تو می‌سوزند".

آنچه در پی می‌آید بخشی از سخنان «هادی العامری» نماینده پارلمان عراق و رییس سازمان بدر است که در حاشیه مراسم بزرگداشت سردار شهید تقوی‌فر در مسجد امیرالمؤمنین(ع) شهرک شهید محلاتی تهران، در گفتگو با خبرنگاران بیان کرد.

شهید تقوی‌فر، خودش یک مکتب بود

شهید تقوی‌فر مصداق آیه «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه» بود. او مردی زاهد، عابد، اهل اطاعت خداوند و فردی شجاع بود که خودش یک مکتب به حساب می‌آمد.

من و حمید سال‌ها با هم دوست و هم‌رزم بودیم. او در عراق در کنار ما بود و سپس به سوریه رفت و باز به عراق بازگشت.

شهید تقوی‌فر در اکثر نبردهای مهم با داعش حضور داشت. این شهید بزرگوار در عملیات جرف الصخر نقش مهمی ایفا کرد؛ و باب شهادت به روی چنین کسانی بسته نخواهد بود.

اگر حضور قاسم سلیمانی، جمهوری اسلامی ایران و شهدایی مانند تقوی‌فر در عراق نبود اکنون دولت «حیدر العبادی» در کار نبود.

آزادسازی عراق بدون مشارکت نیروهای مردمی امکان‌پذیر نیست؛ لذا برنامه‌ریزی و تأمین امکانات لازم برای نیروهای مردمی وجود دارد تا این نیروها برای آزادسازی تمام خاک عراق از تروریست‌ها وارد عمل شوند. نیروهای مردمی در هماهنگی با نیروهای ارتش و پلیس عراق در حال نبرد با داعش هستند و عراقی‌ها خودشان می‌توانند بدون کمک ائتلاف بر تروریست‌ها پیروز شوند.

آنچه در پی می‌آید بخشی از سخنان سردار «امین شریعتی» فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا در دوران دفاع مقدس است که در مراسم گرامیداشت شهید تقوی‌فر در اسلام آباد بیان داشت:

مستندات فعالیت‌های او از ابتدای جنگ گردآوری شود؛ نه فقط اقدامات وی در قرارگاه رمضان

همه صحبت‌هایی که اکنون از شهید حاج حمید تقوی‌فر می‌شود مربوط به سال ۱۳۶۵ به بعد است؛ ولی حاج حمید از عناصری بود که اگر سال‌های اوایل جنگ در سوسنگرد حضور پیدا نمی‌کرد خیلی از کارها به نتیجه نمی‌رسید.

محل استقرار سپاه سوسنگرد خانه‌های قدیم ژاندارمری بود و یک خانه در اختیار «شهید زین الدین» و «شهید تقوی‌فر» قرار داشت. آخر شب‌ها که به آنجا سر می‌زدیم فانوس اتاقشان همیشه روشن بود. فراموش نمی‌کنم که شب‌های سه‌شنبه نماز امام زمانشان ترک نمی‌شد.

حاج حمید با یک معنویت بسیار زیاد کار بزرگی را در سوسنگرد انجام

داد. بچه‌ها از استان‌های مختلف در سوسنگرد بودند ولی اشراف به منطقه نداشتند؛ اما حاج حمید حتی عشایر منطقه را به نام می‌شناخت و تعدادی از آنها را به عنوان راهنما ساماندهی کرد و کانال‌های کشاورزی که در منطقه وجود داشت یکی از محورهای اصلی ما برای حمله علیه دشمن شد.

افراد لشکر بعثی تا ساعت ۱۱ صبح خواب بودند، چون شب تا صبح از ترس به شکل بی‌هدف تیر اندازی می‌کردند.

یادم هست که حاج حمید، بنده و «عزیز جعفری» را در روز روشن به دل سنگرهای عراقی برد و این باعث شد که اعتماد به نفس خیلی خوبی به ما دست بدهد؛ چون همانگونه که عرض کردم این پندار بر نیروها و حتی مسئولین کشور غالب شده بود که کاری نمی‌توانیم انجام بدهیم ولی این اقدامات حاج حمید موجب تجدید قوای روحی نیروها شد.

به جرأت می‌توان گفت کاری که حاج حمید انجام داد در کل جبهه‌های خوزستان بی‌نظیر بود، آن هم راه اندازی شناسایی منطقه به صورت جزء به جزء بود.

در اطراف "بهبهان" اردوگاه‌هایی مختص جنگ‌زده‌ها ایجاد شده بود. به حاجی گفته بودند چهار نفر از اهالی سوسنگرد آنجا ساکن هستند. حاج حمید رفت و آنها را آورد فقط برای اینکه کانال‌های کشاورزی منطقه خود را به عنوان راهنما به حاجی معرفی کنند و به این ترتیب اطلاعات سوسنگرد را با دقت زیاد سازماندهی کرد. بعد از آن بود که توانستیم، هم لحظه به لحظه به دشمن نزدیکتر شویم و هم تسلط بر دشمن پیدا بکنیم و عملیات‌های ما صورت گرفت. یعنی کار حاج حمید منتج به آزادسازی دهلاویه شد قبل از عملیات امام مهدی (عج) و قبل از آن نیز عملیات‌های دیگر، تا رسید به عملیات آزادسازی بستان و آنجا بود که لشکرهای ما شکل گرفت. پیش از

آن فقط تیپ داشتیم و همه اینها مرهون زحمات حاج حمید بود. هیچ فرد غیربومی آنجا نداشتیم و همه از اهالی دشت آزادگان بودند و عمدتاً از منطقه سوسنگرد و هویزه و ابوحمیظه و ... ایشان با یک اعتماد به نفس همه را به صحنه کشاند.

من اعتقاد دارم بعد از «حسن باقری» که استاد شناسایی بود، یکی از کسانی که بحث اطلاعات و شناسایی را در کل سپاه پایه گذاری کرد، حاج حمید بود.

اما در میدان عمل سید حاج حمید تقوی فر به خصوص در آزادسازی "سوسنگرد"، "بستان" و "مگاسیس" و تا تشکیل تیم عاشورا حضور پررنگی داشت. امروز اگر می بینید حاج حمید در محور سامراء آنگونه با فرماندهان عراقی می نشیند و عملیات را هدایت و افراد را توجیه می کند به دلیل این است که واقعا به عنوان یک فرمانده در میدان، عمل کرده است. حاج حمید یک فرد تک بعدی نبود؛ هم شناسایی می کرد و هم در عملیات ها شرکت داشت.

تلاش اصلی ارتش عراق رسیدن به اهواز از مسیر سوسنگرد بود. آنها تا ۲۵ کیلومتری اهواز هم رسیدند و ایشان یکی از عوامل اصلی بود که با به کارگیری و سازماندهی بومیان و عشایر منطقه با اعتماد به نفس کامل این نقشه را نقش بر آب کرد؛ به گونه ای که عشایر منطقه برای شناسایی وارد سنگر عراقی ها می شدند و پاکت سیگار و یا هر وسیله دیگری از آنها را با خود می آوردند تا نشان بدهند که آنجا بوده اند.

همین نیروها چقدر در حفر کانال به ما کمک کردند، طوری که ما بعضی از عملیات ها را روز انجام می دادیم. آنها شب تا صبح کانال حفر می کردند و خاک ها را به عقب منتقل می کردند و ما صبح برای شناسایی می رفتیم.

بنده معتقدم باید مجموعه‌ای از خاطرات و مستندات مرتبط با فعالیت‌های شهید تقوی فر از ابتدای جنگ تاکنون را گردآوری و تدوین نمود و صرفاً به اقدامات وی در قرارگاه رمضان پرداخته نشود. نقش شهید تقوی فر در سازماندهی و ایجاد تیم‌های اطلاعات و عملیات رزمی بسیار مهم بود و اگر این کار صورت نمی گرفت آزادسازی غرب سوسنگرد به درازا می کشید؛ زیرا اوایل جنگ بود و افراد چندان تجربه‌ای نداشتند، اما حاج حمید همه این کارها را به واسطه تدین و معنویت بسیار عمیقی که داشت انجام داد. امروز اگر بر پیکر مبارکش گریه کردیم اول به حال خودمان گریه کردیم و گرنه او که به سعادتش رسید، و اگر شهید نمی شد برای ما سؤال ایجاد می شد.

مأموریتی در عراق در دست انجام داشتیم که یک روز حاج حمید پیش من آمد و گفت: "تصمیم بر این شده که من از قرارگاه رمضان به جای دیگری منتقل شوم". گفتم: "امکان ندارد شما کاری را نیمه‌کاره رها کنی، پس قسم می خورم دنبال شهادت هستی".

سرانجام همینطور هم شد. امیدواریم مشمول دعای خیر این شهید بزرگوار قرار گیریم.

صفحات آتی شامل سخنرانی سردار «ایرج مسجدی» در مسجد شهرک
بروجردی تهران در شب تشییع سردار سید حمید تقوی فر است:

شهید تقوی فر؛ شهید ملی جمهوری اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

«رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقده من لسانی یفقهوا قولی».
لازم می دانم در ابتدا از شما خواهران و برادران شهرک شهید بروجردی
تشکر کنم. قرار نبود در اینجا مراسم برگزار شود؛ ولی اهالی این شهرک
و امام جماعت مسجد گفتند: مگر می شود مراسمی برای این شهید در این
مسجد و در این شهرک برگزار نشود؟!!

حق مطلب هم همین است؛ زیرا این شهرک نامش به نام شهید عزیز و
بزرگوار "بروجردی" مزین است؛ و ۳۵ شهید دارد؛ و پنج شهید گمنام در
آن به خاک سپرده شده اند؛ و سرداران شهیدی از جمله سردار حاج حمید
تقوی فر در این شهرک بودند و با شما و فرزندان شما زندگی کردند. همه
اینها معنویت خاصی به این شهرک داده است.

بنده به نوبه خود، از طرف خانواده شهید تقوی فر و همزمان این شهید بزرگوار از کلیه ساکنین این شهرک به خاطر این انگیزه و حضور پر شکوه تقدیر و تشکر می‌کنم؛ آجرکم الله. خدا به همه‌تان اجر بدهد ان شاء الله؛ و امیدوارم این شهداء در روز قیامت برای بنده و شما شفاعت کنند. بنده لازم می‌دانم نکات مختصری برای شما بیان کنم تا بدانید واقعاً چه شهید بزرگی را از دست دادیم.

شهید تقوی فر حقاً شهیدی گمنام است. او سرداری بسیجی بود. برادران عزیز! موقعی که می‌گویم او یک سردار بسیجی بود، نه به این معناست که یک نیروی داوطلب مردمی بود. خیر؛ شهید تقوی فر یک سرتیپ پاسدار بود. او یکی از سرتیپ‌ها و سرداران جلیل القدر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود؛ اما کجا شهید شد؟ و چرا اینگونه به شهادت رسید؟

بنده تقریباً ۲۸ سال با شهید تقوی فر همکار و دوست بودم. همچنین بنده ناقابل مدتی در قرارگاه رمضان فرمانده ایشان بودم و آقای تقوی فر فرمانده قرارگاه فجر اهواز بود. وی همچنین مدتی مسئول اطلاعات ما در تهران بود و مدتی فرمانده قرارگاه شد و بعضاً جانشین قرارگاه بود. آنچه که ما از ایشان سراغ داریم، ایشان یک انسان بزرگ و یک فرمانده رشید و شجاع و دلاور بوده‌اند.

سردار حاج حمید تقوی فر از خانواده شهدا بود؛ فرزند شهید و برادر شهید و از یک خانواده مجاهد و رزمنده. اما اگر بخواهم بنده یک مقدار فنی تر و یک مقدار تخصصی تر آقای تقوی را برای شما معرفی کنم. خواهید دانست که چه انسان بزرگواری را امروز می‌خواهیم بر دستان خودمان تشییع کنیم. او شهید ملی جمهوری اسلامی است. واقعا این مجاهد شهید، شهید اسلام است، شهید تشیع است. شهادت ایشان در دفاع از سرزمین جمهوری

اسلامی است. شهادت ایشان در دفاع از اماکن و عتبات مقدس ما است. آقای تقوی فر یک مجاهد مخلص، فداکار، خستگی ناپذیر، نستوه، مثل کوه استوار در مقابل دشمن بودند.

سردار تقوی فر در قرارگاه فجر جنوب اهواز در زمان جنگ و دفاع مقدس مسئولیت سازماندهی، آموزش و پشتیبانی مجاهدین عراقی را با کمک همکاران و همزمانش بر عهده داشت؛ از جمله با سردار «فروزنده» همکاری فنی می کرد. ایشان در کار با عراقی ها عالی بود و در زمان جنگ، مبارزه طولانی با بعثی های عراق داشت و توانست بسیاری از جوانان شیعه عراقی علاقمند به ایران را جذب و سازماندهی نماید و آنان را علیه حزب بعث صدام بکار گیرد.

شهید تقوی فر از سرداران علاقمند به امام و ولایت و روحانیت بود و علاقمند به نظام مقدس جمهوری اسلامی بود. ایشان از مجاهدین واقعی در راه خدا به شمار می آمد و فعالیت های زیادی علیه صدام داشت. ایشان جوان های عراقی را جذب کرد، سازمدهی کرد، آموزش داد، یگان نظامی از آنان تشکیل داد، گردان بندی کرد، و از اینها یک نیروی منظم و سازمان یافته در کنار رزمندگان جمهوری اسلامی علیه رژیم بعثی بوجود آورد.

معروفیت و محبوبیت آقای تقوی فر تنها در ایران نیست؛ بلکه بسیاری از عراقی ها و مقامات دیروز، مقامات امروز، مردم عراق، عشایر عراق، مجاهدین عراقی و شیعیان جنوب عراق ایشان را به خوبی می شناسند. همینطور دشمنان اسلام ایشان را به دلیل فعالیت های گسترده اش به خوبی می شناختند .

این راه ادامه پیدا کرد تا جنگ تمام شد؛ اما شهید تقوی و همکاران ایشان دست از این راه مقدس برنداشتند، ارتباط با عراقی ها و مجاهدین عراقی

و سفرهای سری و محرمانه بسیار زیاد و متعدد در عمق عراق داشت و با عشایر و مردم شهرهای مختلف دیدار کرد و گروه‌های نهضتی عراقی را تشکیل داد.

در سال ۲۰۰۳ میلادی که آمریکایی‌ها به عراق حمله کردند و رژیم صدام سرنگون گردید، آن مسایل پیش آمد و جریان تکفیری در عراق درست شد. زمانی که گروه القاعده و داعش، شیعیان را تهدید کردند و حمله کردند و مناطق بسیاری را گرفتند و به کربلاء و کاظمین و نیز به فرودگاه بغداد و سامراء نزدیک شدند، خمپاره‌های داعش به سامراء می‌رسید و اماکن زیارتی را تهدید می‌کرد. شیعیان عراق، ملت مسلمان و غیور عراق، رزمندگان عراقی، کسانی که در سپاه بدر بودند، کسانی که در گروه‌های صدری بودند، افرادی که در کتائب مختلف بودند، با سازماندهی و برنامه‌ریزی و مدیریت سردارانی همچون شهید بزرگوار حاج حمید تقوی‌فر، و با فتوای مرجعیت شیعه حضرت آیت الله العظمی سیستانی شکل گرفتند و مانند بسیجیان زمان جنگ خودمان در بسیج مردمی عراق (الحشد الشعبی) سازماندهی شدند. این افراد یگان‌های جدیدی تشکیل دادند و علیه داعش با کمک ارتش عراق وارد جنگ عملیاتی شدند.

بنده نمی‌خواهم سخنرانی طولانی ایراد کنم اما این را می‌خواهم برای شما برادران و خواهران عزیز بگویم که عملیات جرف الصخر که انجام شد و منطقه کربلاء تا فلوچه پاکسازی شد، تمام این منطقه جایی بود که تکفیری‌ها و داعشی‌ها کارگاه‌های بمب‌سازی داشتند و با استفاده از آن مهمات، عملیات‌هایی در کربلاء و کاظمین انجام می‌داده‌اند و فعالیت‌های تروریستی خود را از این منطقه جرف الصخر سازماندهی می‌کردند؛ لذا یک منطقه بسیار پیچیده و مهم بود. حتی در زمان حضور آمریکا، سربازان

آمریکایی، می ترسیدند به این منطقه وارد شوند. لکن شهید تقوی فر در عملیات جرف الصخر شجاعانه شرکت کرد و حضور فیزیکی داشت و فرماندهی می کرد و عملیات را هدایت می کرد. موقعی که این منطقه آزاد شد، همه ما نتیجه اش را در اربعین مشاهده کردیم. اربعین امسال شاهد جمعیتی بسیار بیشتر از سال های گذشته بود. در سال گذشته ما حدود ۴۰۰ شهید در مراسم اربعین حسینی داشتیم؛ اما امسال به دلیل انجام عملیات جرف الصخر و پاکسازی این منطقه از داعشی ها و تکفیری ها و تصرف این منطقه، تمام کارگاه های بمب سازی به دست بچه های مجاهد و شیعه عراقی افتاد؛ کسانی که تحت رهبری و فرماندهی امثال شهید تقوی آنجا عملیات کردند.

منطقه که پاکسازی شد، شما در اربعین امسال دیدید که محیط امن شده بود. این همه زائر - که فقط از ایران حدودا دو و نیم میلیون نفر در کربلاء حاضر بودند - و نزدیک به ۱۸ تا ۱۹ میلیون جمعیت زائر در این مراسم با شکوه شرکت کرده بودند و به فضل خدا و امنیتی که توسط اشخاصی همچون شهید تقوی فر ایجاد شد، هیچ اتفاق نا امنی رخ نداد.

علاوه بر آن شهید تقوی فر برای انجام عملیات دیگری که از سه چهار روز پیش با هدف پاکسازی شهرستان عزیز بلد در جنوب سامراء و اطراف آن و ایجاد یک امنیت پایدار و عمق استراتژیک آغاز شد وارد آن منطقه شد. شهید تقوی فر یک شهید عملیاتی، یک نیروی مجاهد، یک نیروی رزمنده واقعی، و یک سردار سرتیپ سپاه بود؛ اما واقعاً وقتی که می گویند "سردار بسیجی" مثل یک بسیجی مخلص گمنام وارد عراق شد و در عملیات شرکت کرد و گروه ها را هدایت و فرماندهی نمود. در شهر عزیز بلد ایشان در جنگ با داعشی ها و تکفیری ها مورد اصابت تیر

قناص قرار گرفت و به درجه رفیع شهادت که مشتاق آن بود نائل گردید. شهادت شهید «شاطری» نیز تقریباً مانند حادثه شهادت شهید تقوی‌فر بود. آن سردار شهید و والامقام مهندس و سرتیپ پاسدار شاطری هم در یک چنین اتفاقی در شهر عزیزبیلد در جنوب سامراء و شمال بغداد به شهادت رسید.

شهید حاج حمید تقوی‌فر سردار رشید اسلام و از مجاهدین واقعی فی سبیل الله بود. ایشان از هم‌زمان شهید دقایقی، شهید فنی و شهید جهان‌آرا بود؛ شهدایی که ما به آنها افتخار می‌کنیم. این شهیدان، شهدای بزرگان ما هستند و شهید تقوی‌فر در سلک و رتبه آنها و در رده این شهدا است.

اکنون که شهید تقوی‌فر به شهادت رسیده است ما توانستیم این حرفها را بنزیم. تا دیروز ایشان نه اجازه می‌داد و نه راضی به این سخنان بود. شهید تقوی‌فر وقتی به مأموریت می‌رفت تا مدت طولانی برنمی‌گشت و خانواده ایشان در اینجا در جوار شما در انتظار این مجاهد فی سبیل الله بود. بعضی مواقع ماه‌ها طول می‌کشید تا از مأموریت برگردد.

عزیزان من! خدا می‌داند که آقای تقوی‌فر دنبال شهادت می‌گشت؛ و سرانجام خداوند این فوز عظیم را به ایشان عنایت فرموده اند.

خداوند لطف کرد و منت گذاشت و ایشان را به آرزوی خودش رساند؛ چرا که آرزوی بزرگ شهید تقوی‌فر شهادت فی سبیل الله بود. و اگر غیر از این شهادت نصیب حاج حمید می‌شود، خودش را در مقابل شهداء شرم‌منده می‌دید.

شهادت زبینه این مرد بزرگ و این مجاهد فی سبیل الله است. خدا ایشان را در جوار شهدای کربلاء بویژه با سید و سالار شهیدان امام

حسین علیه السلام ان شاء الله محشور فرماید.

خانواده محترم او، فرزندان و دختر خانم‌های عزیز او در جوار شما زندگی می‌کنند. همین‌طور که برای تجلیل از این شهید عزیز، زحمت کشیدید و برای تشییع آمدید، ان شاء الله خانواده او را نیز مورد نهایت تکریم و تعظیم قرار خواهید داد.

اگر امثال این شهید نبودند، اگر امثال عملیات جرف الصخر و عملیات جلولاء نبود، این داعش تا مرزهای جمهوری اسلامی در "قصر شیرین" و "مهران" پیشروی می‌کرد و ما باید در جمهوری اسلامی با آنها می‌جنگیدیم. شهدا عمق استراتژیک و امنیت جمهوری اسلامی هستند؛ لذا قدر بدانید. بعضی‌ها می‌گویند چرا بچه‌های ما آنجا می‌جنگند؟ چرا ما در دمشق، دیر الزور، حلب، رقه، جلولاء، جرف الصخر، کربلاء و نجف می‌جنگیم؟ این جهاد در راستای امنیت جمهوری اسلامی و برای دفاع از ولایت و حریم حرم‌های شریف و عتبات است تا مانع از این شود که دست کثیف تکفیری‌ها به اماکن مقدسه ما برسد.

شما مگر نمونه جنایات اینها را ندیدید؟ در سامراء ندیدید چه کار کردند؟! عزیزان! برنامه داعش این بود که اول به بغداد حمله کند. بعد از اینکه از سوریه به طرف عراق سرازیر شدند هدف اولیه شان تصرف بغداد بود. بعد می‌خواستند نجف و کربلاء و کاظمین و سامراء را تصرف کنند و تمام این حرم‌های شریف ائمه(ع)، شبستان‌ها، ضریح‌های مطهر همه را منهدم و نابود کنند. اجساد ائمه اطهار ما از خاک در بیاوردند و معلوم نیست به کجا ببرند و چه بلایی بر سر آنها بیاورند!!

آن موقع ببینید که در دنیای تشیع چه فاجعه و چه اتفاقی می‌افتاد؟ بله برنامه داعش این بود. اما چرا این اتفاق نیفتاد؟ به دو دلیل:

یک: لطف، مشیت و اراده الهی.

دوم: دست پرتوان این مجاهدین فی سبیل الله.

ایام اربعین شاید خیلی از شما عراق بودید و دیدید که مردم عراق چقدر از ایران تجلیل می کردند؛ چقدر از فرماندهان سپاه پاسداران جمهوری اسلامی ایران تجلیل می کردند؛ چقدر از سردار سلیمانی تقدیر کردند. مطمئن باشید امروز و فردا از شهدایی همچون شهید تقوی فر، نه تنها در ایران بلکه در عراق تجلیل می کنند! مردم عراق می گویند این شهدا به عراق آمده اند و مناطق و شهرهای ما را از لوث داعش آزاد کردند و این اماکن را حفظ کردند. اینها آمده اند تا به کمک ما کنند. اینها آمده اند تا از ما حمایت کنند.

مجاهدان و رزمندگان عراقی بسیار نیروی عظیمی هستند. افراد زیادی به ما مراجعه می کنند و می خواهند که به جبهه عراق یا سوریه اعزام شوند. اما در عراق ما نیروی زیادی داریم و فعلاً نیازی به نیرو نیست. آنجا خود عراقی ها و خود سوری ها و خود مردم انقلابی و مبارز این کشورها حضور دارند و ما آنان را سازماندهی و پشتیبانی و حمایت می کنیم. البته در حد ضرورت، فرماندهان و عزیزانی که بتوانند در آنجا اقدام مؤثر ارائه بدهند اعزام می شوند و به عراقی ها کمک می کنند؛ اما نیاز به لشکرکشی از طرف جمهوری اسلامی نیست. نیاز به فرماندهانی هست که بتوانند عراقی ها را سازماندهی و پشتیبانی بکنند.

داعشی ها و القاعده ای ها نیروهایشان را از یمن، عربستان، چین و جاهای مختلف می آورند. آنها نیرو از تکفیری ها جذب می کنند برای اینکه به اهدافشان برسند. اما فکر نکنید که در سوریه، ارتش به تنهایی دارد می جگند؛ بلکه حزب الله دلاور لبنان، مجاهدین دلاوران لبنانی، مجاهدان و

دلاوران شیعه افغانستان و نیز مجاهدان و دلاوران عراقی که به دست شهید بزرگوار حاج حمید تقوی فر سازماندهی شده‌اند، همه این نیروها به کمک ارتش سوریه آمدند و از سقوط دمشق جلوگیری کردند و داعش را به عقب راندند. در منطقی همچون اماکن زیارتی، مرقد حضرت زینب(س) و مرقد حضرت رقیه(س) آنها دشمن را تارمار کردند.

بنابر این انسان‌های بزرگی همچون شهید تقوی فر نقش اساسی در موفقیت پیروزی و نصرت الهی که به دست نیروهای و رزمندگان عراقی اتفاق افتاد دارند.

این مبارزه ادامه دارد و امیدواریم با دعای خیر شما ملت ایران و خانواده‌های شهداء ما بتوانیم ان شاء الله روز به روز دشمن را بیشتر به عقب برانیم و نه تنها اماکن زیارتی بلکه کل خاک عراق از لوث وجود تکفیری‌ها و داعشی‌ها پاکسازی کنیم. این امر، باعث ارتقاء امنیت جمهوری اسلامی، امنیت اماکن مقدسه و مردم مسلمان عراق خواهد شد.

در پایان سخن از حضور همه شما برادران عزیز و بزرگوار، روحانیت محترم، برادر عزیز و محترم دکتر «جلیلی» که در این مجلس حضور دارند، امام جماعت مسجد شهرک شهید بروجردی، هیئت امنای مسجد، همه ساکنین شهرک شهید بروجردی، خواهران و برادران، کلیه همکاران و رفقا و هم‌زمان شهید و دوستانشان و همسایگان‌شان تشکر می‌کنم و امیدوارم که شهید عزیزمان و همه شهداء شفاعت کننده ما باشند.

آنچه در پی می‌آید ناگفته‌های سردار «حاج احمد فروزنده» فرمانده قرارگاه رمضان در هشت سال دفاع مقدس است که در مراسم بزرگداشت شهید حاج سیدحمید تقوی‌فر در مسجد جامع خرمشهر بیان داشت.

سردار تقوی یک نمونه قرن بیست و یکمی از صحابه حضرت رسول(ص) است

بسم الله الرحمن الرحيم
(وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ)
صدق الله العلی العظيم.

سردار شهید تقوی‌فر را از سال ۱۳۵۹ می‌شناسم؛ از زمانی که بنده به عنوان مسئول اطلاعات خرمشهر در جلسات هماهنگی اطلاعات عملیات در گلف، شرکت می‌کردم و توفیق آشنایی با ایشان را آنجا پیدا کردم. از سال ۱۳۶۲ که بنده به اهواز منتقل شدم، همکاری مشترک ما با یکدیگر بیشتر شد؛ آن زمان قرار شد تشکیلاتی در سپاه راه اندازی شود و مأموریتش کار در عمق خاک عراق باشد تا از پشت جبهه به دشمن بتازد و اطلاعات مورد نیاز نیروهای مسلح را برای عملیات‌ها به دست بیاورد.

ایشان بخشی از کارهای اطلاعاتی محور "العماره" و "بصره" را شخصاً بر عهده گرفته بود و برای سرکشی و سازماندهی نیروها مأموریت‌های زیادی را در داخل عراق به سامان می‌رساند؛ به طوری که تمام آبراه‌های هور را جزء به جزء و به نام می‌شناخت و می‌دانست هر کدام به کجا ختم می‌شود. تا اینکه در عملیات خیبر و بدر، معابر ما از محورهای جنوبی بسته شد و عراق خطوط دفاعی پیوسته و چند لایه‌ای تشکیل داد و عملاً نفوذ دشوار شد. همزمان با این رویداد، تشکیلاتی با عنوان "قرارگاه رمضان" در شمال غرب (کرمانشاه) برای عملیات‌های برون مرزی در خاک عراق تشکیل شد. و عملیات‌های بزرگی با نفوذ ۱۵۰ کیلومتری در خاک دشمن انجام شد. همچنین انهدام پالایشگاه‌های کرکوک نیز از دیگر مأموریت‌ها و اقدامات این قرارگاه بود.

تا مقطعی که قرار شد پایگاه هوایی کرکوک که در مرکز عراق قرار دارد را مورد حمله قرار دهیم و سردار تقوی‌فر با این مناطق آشنا نبود و تا آن موقع هم به آنجا نرفته بود. در اهواز مرکزی وجود داشت به نام مرکز بازجویی از اسرای عراقی که نخبگان و درجه‌داران و فرماندهان عراقی در آنجا نگهداری می‌شدند. چون مأموریت ما برون مرزی بود از آن مرکز کمک خواستیم تا اگر اطلاعاتی در این زمینه هست به ما بدهند و یا نیروهایی را که می‌شود در این رابطه استفاده کرد در اختیار ما قرار بدهند.

در این بین فردی به نام «ابوحسین» که خلبان اسکادران عراقی بود را پیدا کردیم. ایشان یک سرهنگ شیعه و نسبتاً اهل نماز و روزه بود و باعث تعجب بود که وی چگونه در ارتش عراق تا این حد پیشرفت کرده است؛ زیرا عموماً افرادی برای این موقعیت‌ها انتخاب می‌شدند که از هر حیث با معیارهای حزب بعث همخوانی داشته باشند. بویژه این که برای انتخاب

خلبان در هر نظامی، معیارهای سختگیرانه وجود دارد و باید کاملاً مورد اعتماد آن نظام باشند. چون یک هواپیما با دو تَن مهمات می تواند در هر نقطه‌ای هر حادثه و یا فاجعه‌ای را رقم بزند و برای آن کشور خطرآفرین باشد. به همین خاطر بیشترین کنترل و حساسیت در گزینش خلبان‌ها و افسران نیروی هوایی اعمال می شود.

با حضور سردار تقوی، بعد از بررسی‌هایی که انجام دادیم قرار شد این خلبان عراقی را به خاک عراق بفرستیم تا عملیات شناسایی و اطلاعاتی در پایگاه کرکوک انجام بدهد؛ این در حالی بود که این اتفاق بندرت در جهان می افتد که کشوری به سرباز طرف مقابلش اطمینان نماید. البته این کار برای کشور مبدأ هم می توانست پیام بزرگی داشته باشد زیرا ایشان فرمانده اسکاادران و افسر عالی رتبه ارتش آنها بود که با ما همکاری کرد؛ از این رو کار بسیار حساس و پر مخاطره‌ای محسوب می شد. و جای سؤال بسیار داشت.

قرار براین بود که پس از این عملیات شناسایی، با اتکا به اطلاعاتی که به دست می آمد برنامه ریزی و زمینه یک عملیات از سوی قرارگاه رمضان با کمک کردها مهیا شود. باید یک فرد همراه ایشان می رفت و سردار تقوی اصرار داشت که خودش برود. ما به او گفتیم: "حاجی! درسته که ایشان تعهد داده که همه گونه همکاری با جمهوری اسلامی انجام بدهد و قول داده که برگردد، ولی احتمال یک در هزار ممکن هم وجود دارد زیر قولش بزند و آنجا شما را تحویل بدهد" سردار تقوی گفت: "خیالتان راحت؛ من با او می روم و برش می گردانم". چون کار خیلی حساسی بود اجازه نداد فرد دیگری برود؛ زیرا وقتی تصمیمی می گرفت بر تصمیم اش پافشاری می کرد. حالا تصور بفرمایید ایشان با یک افسر عراقی از سرزمینی که تاکنون از

آن عبور نکرده - یعنی کردستان عراق - با آن لایه‌های امنیتی بسیار سخت تا بغداد نفوذ کند و پس از اینکه محل استقرارشان مشخص شد به سمت کرکوک بروند و یکی دو عملیات دیگر هم انجام داده و به ایران برگردند؛ آن هم زمان صدام که تدابیر و لایه‌های امنیتی صدچندان بود.

خلاصه سه چهار روز بعد از انجام عملیات، دشمن متوجه ورود آنان و دیدار آن افسر خلبان با خانواده‌اش شد و ما نیز که پیش بینی دستگیری آنها را می‌کردیم با تمهیداتی بخشی از خانواده وی را به ایران منتقل کردیم.

نتیجه رفتن سردار تقوی با افسر عراقی این شد که اگر نیاز بود دو سال کار فکری، اعتقادی و فرهنگی بر روی او انجام شود تا بدین جا برسد او در این سفر یک هفته‌ای آن افسر عراقی را بسیار متحول کرد؛ به گونه‌ای که با وجود تمام فشارهای قابل پیش بینی برای خانواده‌اش و دستگیری و اعدام بستگانش، بر ایمان خود استوار ماند و مقاومت کرد.

اگر سردار تقوی هفته گذشته در دفاع از حرمین عسکرین به شهادت رسید، دستیابی به این فوز عظیم در یک هفته میسر نشده است. ایجاد این روحیه ریشه در سال‌های ۶۰ و ۶۵ و سوسنگرد و محورهای عملیاتی و مجاهدت‌های آن روزها دارد.

تمام نیروهایی که با ایشان کار کرده‌اند - از ایرانی گرفته تا عراقی و لبنانی و ... - از فقدان او متأثرند؛ اما از سوی دیگر اذعان دارند که حق ایشان چیزی به جز شهادت نبود؛ نه اینکه در رختخواب و بر اثر بیماری از دنیا برود.

این اواخر احساس می‌کردیم که ایشان دارد دنبال شهادت می‌دود؛ تا اینکه منتظر شهادت باشد. به طوری که وقتی عملیات یک روز عقب می‌افتاد و عملیات به جای جمعه به شنبه موکول می‌شد، ایشان ابراز ناراحتی می‌کرد و می‌گفت: "چرا شهادت ما را یک روز عقب انداختید؟" و این نشان از

وجود روحیه‌ای ناب و اعتقادی همچون صحابه پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین علی (ع) و امام حسین (ع) دارد.

سردار تقوی‌فر به تمام معنا متدین بود. آنهایی که او را یک بار دیده‌اند و با او یک ربع نشست و برخاست داشته‌اند به این نکته رسیده‌اند که ایشان در چهره، گفتار، رفتار و تمامی سکنت و عاداتش اخلاص موج می‌زد. زاهد و عابد بود و برای خودسازی وقت می‌گذاشت و دچار روز مره‌گی نمی‌شد؛ اسیر برنامه‌اش نبود بلکه برنامه را او مشخص می‌کرد. در تهور و شجاعت و بی‌باکی و نهراسیدن از مرگ مثال زدنی بود. ای کاش کلیپ‌های آخرش را می‌دیدید که در زیر بارانی از گلوله‌ها حاضر به خوابیدن بر روی زمین نشده و به حالت ایستاده یا حداکثر نیم خیز نیروها را هدایت می‌کند؛ انگار تیرها قرار نیست به او اصابت کنند و از کنارش عبور می‌کنند.

ایشان فردی صدیق و راستگو بود و من در مدت ۳۰ سال آشنایی، یک کلمه غیر راست از او نشنیدم.

از دیگر ویژگی‌های ایشان این بود که هیچ گاه غیبت نمی‌کرد و اهل نشست‌های بی‌نتیجه و لهو نبود. بلکه در پی این بود که به دیگران خدمت کند. اگر کاری به او محول می‌شد به گونه‌ای عمل می‌کرد که حتماً آن کار به سرانجام برسد و مشکلات پیش رو را هموار می‌کرد تا فرد به نتیجه دلخواه برسد و این برای مسئولین و خدمتگزاران مردم در ادارات ما درس است که اگر می‌خواهیم جامعه را نجات بدهیم باید این چنین روحیه‌هایی را به جامعه تزریق نماییم.

نکته دیگر اینکه عاشق حضرت امام و مقام معظم رهبری و ولایت بود. سعی می‌کرد یک سر سوزن از مسیری که رهبری تعیین می‌کند، عدول نکند و رمز موفقیت نظام را این می‌دانست که همه زیر پرچم ولایت باشند و در

یک مسیر حرکت کنند.

در سال ۱۳۶۲ و در عملیات خیبر، پدرش و در سال ۱۳۶۴ در عملیات فاو نیز برادرش به شهادت رسیدند. ایشان از روزی که پدرش تشییع شد تا روزی که خود در "بلد" به شهادت رسید، روزه بود. شب‌ها از ساعت دو یا حداکثر سه بعد از نیمه شب در حال مناجات بود. ما یک چنین شخصیتی را از دست دادیم.

این اطلاعاتی که عرض کردم تجربه شخصی خود و نیز بر اساس گفته‌های خانواده و نزدیکان شهید تقوی است. ما سال‌ها با او کار می‌کردیم ولی نمی‌دانستیم که حاج حمید ۳۰ سال روزه بوده است. اکنون متوجه می‌شویم که چرا هر وقت برای صرف غذا صدایش می‌زدیم می‌گفت: "من بعداً می‌خورم" یا "میل ندارم" یا "گرسنه‌ام نیست". نمی‌خواست کسی از کارهایش مطلع شود.

اگر در مورد شخصیت ایشان پژوهش شود ابعاد مختلف این انسان کشف می‌شود. اگر این شخصیت تبیین شود می‌تواند الهام بخش و پیام‌رسان نسل حاضر و نسل‌های آتی باشد و به عنوان نمونه قرن بیست و یکمی صحابه حضرت رسول(ص) در جامعه ما معرفی شود.

روحش شاد و یاد و خاطره‌اش جاودان باد.

آنچه در پی می‌آید متن سخنرانی «ندا تقوی فر» دختر سردار شهید حاج سید حمید تقوی فر است که روز شنبه ۲ اسفند ۳۹۳۱ در مراسم بزرگداشت آن شهید در شهر بغداد ایراد شد.

خدای ابو مریم، پشتیبان مجاهدان است

بسم الله الرحمن الرحيم

ای برادران مسلمان!

گمان نکنید ابو مریم^۱ رفته است؛ یقین داشته باشید که ابو مریم زنده است و همچنان دست حمایتش بر روی شانه های شماست.

ابو مریم زندگی و وطن خویش را رها کرد تا دوشادوش شما شیران مجاهد برای دفاع از اسلام و مسلمین بجنگد.

ابو مریم حامی مظلومان بود و صدای "هل من ناصر" شما را شنید و لبیک گفت و یاری تان کرد. او جانفش را در این راه فدا کرد؛ چرا که صادقانه شما را دوست داشت و از وضعیت کنونی شما نگران بود. اللهم تَقَبَّلْ مِنَّا هذا القربان.

۱. «ابو مریم» کنیه سردار تقوی فر بود که یاران عراقی او با آن ایشان را مخاطب قرار می دادند.

پس ای شیران مجاهد، بتازید و غرش کنید تا دشمنان از قاطعیت شما بهراسند؛ و ایمان داشته باشید که شما بر حق هستید؛ زیرا نه تنها ابو مریم در کنار شماست بلکه خدای ابو مریم نیز یاور و پشتیبان شماست. ملت رسول الله (ص) امتی متحد و مقتدر است ان شاء الله. ما همه با هم در یک صف، در خدمت اسلام و مسلمین هستیم. ای قهرمانان سرایا الخراسانی!

بدانید که ما از شما انتقام خون پدرمان را نمی خواهیم؛ چرا که ما پدر خود را با خدای خود معامله کردیم، و لا غیر. ما کمال تشکر و قدردانی را از شما اعضای سرایا الخراسانی داریم که دوشادوش پدرم جنگیدید و پس از شهادت او برایش مجالس بزرگداشت گرفتید. شما در جای جای عراق برای پدرم مراسم گرفتید و اخبار این مراسم به ما رسید. از تک تک شما عزیزان بی نهایت ممنون و سپاسگزارم. ان شاء الله شاهد فتوحات روز افزون شما در جبهه حق علیه باطل باشیم تا ابو مریم مثل سابق به شما افتخار کند و در بهشت برای شما لبخند بزند. قائدنا إلى الأبد، الامیر ابو مریم... لیبیک یا ابا مریم.

متن زیر، سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین حاج «سید تقی حسینی»
از هم‌زمان شهید حاج حمید تقوی فر است که روز سه شنبه ۱۲ آبان
۱۳۹۴ در منزل سردار شهید ایراد گردید.

آنچه سردار یک روز قبل از شهادتش به من گفت!

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين و لعنة الله على
اعدائهم اجمعين.
قال الله تبارك وتعالى : «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ
الرَّحْمَنُ وُدًّا» (سوره مريم - آيه ۹۶).
مردم به بعضی از انسان‌ها عشق می‌ورزند. اما این محبت به این دلیل است
که آنان سردار و سرلشکر هستند و درجه‌های عالی نظامی دارند؟!
خیر؛ قرآن کریم رمز این محبوبیت و عشق‌ورزی را چیزهای دیگری می‌داند.
قرآن بروشنی توضیح داده است که رمز عظمت این شهداء و محبوبیت
این بزرگان دو چیز است که اگر بخواهیم محبوب دلها باشیم و عظمت
پیدا کنیم باید این دو شاخصه را در خود به وجود بیاوریم. در این صورت

قطعاً عظمت پیدا خواهیم کرد؛ شبیه به عظمتی که سالار شهیدان حسین بن علی (ع) و امامان معصوم و اولیاء دین و بندگان صالح و شایسته ذات مقدس ربوبی دارند.

قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا». یعنی لازم نیست انسان مشهور بشود؛ رسانه‌ای بشود؛ مردم او را بشناسند؛ یا خودش در پی این باشد که خود را به دیگران بشناساند و معرفی کند. بلکه فرمود: کسانی که واقعا بندگان مؤمن خدا و اهل ایمان - به معنای واقعی - باشند و در کنار آن، اهل عمل صالح نیز باشند خداوند متعال محبت آنها را در دل اهل ایمان و در دل دیگران قرار خواهد داد. شهدای ما فقط برای خدا کارشان را انجام دادند و از دیگران توقع نداشتند.

محل شهادت سردار تقوی فر؛ عبادتگاه مؤمنان

بنده در چند سفر اخیر که به عراق رفتم، دیدم که در منطقه "بلد" در محل شهادت جناب سید حمید تقوی فر - رضوان الله تعالی علیه - یک یادمان ساخته‌اند و مردم به آنجا می‌روند و زیارت عاشورا و دعای توسل و قرآن می‌خوانند. این محبوبیت و عظمتی که شهدای ما دارند رمزش در همان دو نکته است: ایمان و عمل صالح.

رمز عظمت شهید همدانی که وقتی پیکر مطهر و ملکوتی ایشان به تهران آمد آن تشییع باشکوه شکل گرفت و در همدان نیز - به تعبیر رهبر عزیز انقلاب - تمام شهر به استقبال آن پیکر مقدس آمد چه بود؟

روز ۹ دی در سال گذشته راهیچ وقت فراموش نمی‌کنیم که اهواز و خوزستان همه به استقبال سردار سرفراز تقوی فر آمدند. رمز این عظمت چه بود؟

رمز این دو تشییع باشکوه همان دو نکته بود: ۱. ایمان ۲. عمل صالح

مهم‌ترین پیام این مجلس روضه و این نشست که در منزل شهید سید حمید تقوی و با حضور خانواده و هم‌زمان و رفقا و همفکران و هم سنگران‌ش برگزار شد همین مطلب است.

مدافعان حرم، همراهی با حسین(ع) را ثابت کردند

خدا رحمت کند حضرت امام(ره) را که فرمودند: "شهداء در قهقهه‌ای مستانه‌شان و در سرور بی‌مثالشان عند ربهم یرزقون‌اند". این جمله واقعا مضمون عالی قرآن را با عبارات زیبا و قشنگی بیان کرده است. امروز ما می‌توانیم به ضرس قاطع بگوئیم کسانی که واقعا مضمون "یا لیتنا کنا معک، فنفوز فوزاً عظیماً" را ثابت کردند.

ما در زیارات امام حسین(ع) آرزو می‌کنیم که: ای کاش ما هم بودیم در آن معرکه عظیم و در آن نهضت خونین و مقدس و فداکاری می‌کردیم. شهداء این ادعا را ثابت کردند؛ مخصوصاً شهدای قضایای اخیر در عراق و سوریه که مدافع حرم شدند. بسیاری از این عزیزان بازنشسته شده بودند و دیگر اگر از نظر تکلیف شرعی و قانونی و ملی - هر جور که شما حساب بکنید - وظیفه‌ای نداشتند و دیگر باید می‌نشستند در منزل و به زندگی شخصی خودشان رسیدگی می‌کردند؛ به فرزندان عزیزشان می‌رسیدند، دخترهایشان را عروس می‌کردند؛ پسرهایشان را داماد می‌کردند؛ به همسرانشان می‌رسیدند... ولی واقعا به تمام معنی ثابت کردند که: یا لیتنا کنا معک فنفوز فوزاً عظیماً...

درود خداوند متعال بر ارواح طیبه شهیدان؛ سلام خداوند متعال بر روح ملکوتی امام شهیدان حضرت سید الشهداء(ع)...

و ما هم عرض می‌کنیم: یا لیتنا کنا معکم فنفوز فوزاً عظیماً...

برپایی مجلس روضه در میدان جنگ

هیچ وقت فراموش نمیکنم شب ۲۸ صفر و ایام شهادت امام رضا علیه السلام را که ما همراه آقای صاحب احسن (که الان در این مجلس مقدس در حضور ایشان هستیم) در منطقه عزیز بلد خدمت حاج سید حمید تقوی فر رسیدیم. ایشان صادقانه فرمودند: "آقا سید! شما که اینجا آمدی کأنه همه دنیا به من داده اند." من گفتم: "ما کی باشیم و چه باشیم؟!". فرمودند: "وقت خوبی آمدید. امشب برنامه ریزی کنیم تا در این منزل ها مجلس روضه برپا کنیم".

آنجا معمولاً رزمنده های مدافع آن منطقه در خانه ها سکونت داشتند و سنگر خیلی کمتر داشتیم. ایشان برنامه ریزی کردند و در ایام منتسب به پیامبر خاتم حضرت محمد مصطفی (ص) و امام حسن مجتبی و آقا امام رضا علیهما السلام حدود ۹ جلسه روضه داشتیم. سردار شهید تقوی فر علاقه ای عجیب به اینگونه مجالس داشتند و در آن مجالس هم شرف حضور داشتند.

شهید تقوی فر؛ یک متشرع تمام عیار

الحق و الانصاف من می توانم در جمع عاشقان شهید و شهادت، شهادت بدهم که سردار تقوی فر به تمام معنی یک انسان مقید به مسائل شرعی و حلال و حرام و امور دینی بود. واجباتش را انجام می داد و از محرمات درو می کرد. نکته دیگری که وقتی در خدمت ایشان بودیم می دیدم اینکه در وقت سرکشی و بازدید از خط مقدم جبهه، به محض شنیدن صدای اذان ایشان تمام کارها را تعطیل می کرد و می ایستاد به نماز و نماز جماعت را با شکوه برگزار می کرد.

دیگر اینکه سردار سید حمید تقوی فر یک سردار کم خرج برای بیت المال

و نظام و تشکیلات بود؛ کم خرج و پر فایده. حتی لباس هائی که با آنها در جبهه شرکت کرده بود از پول شخصی خود تهیه کرده بود. کمترین استفاده را از بیت المال می کرد. این یکی از خصوصیات این شهید بزرگوار و والا مقام بود. در روایات ما هست که حضرت علی علیه السلام به جناب سلمان فرمودند: "تو این خصوصیت زیبا را داری؛ آدم کم خرجی هستی اما فایده ات برای دیگران خیلی زیاد است". و من می توانم این را درباره شهید تقوی فر شهادت بدهم.

مسئله بعدی ایشان واقعا مرگ را به بازی گرفته بود. ایشان اعتقاد به حمل سلاح نداشت؛ با اینکه اسلحه زیادی آنجا بود. در یک صحنه ما به شوخی به ایشان می گفتیم که: اگر شما می خواهید شهید شوید ما نمی خواهیم شهید بشویم؛ هنوز کار داریم. ایشان فرمود: "آقا سید ما این جملات را از شما شنیدیم و شما به ما یاد دادید که تا خدا نخواهد هیچ اتفاق نمی افتد".

آخرین خاطرات با سردار شهید

در آخرین روزهایی که ایشان را دیدم به منطقه ای نیزار و نخلستان رفتیم که خیلی آلوده و پر از گروه های داعشی بود؛ اما او اصلا هیچ باکی نداشت. روز آخری که من در خدمت ایشان بودم روز جمعه و یک روز قبل از شهادت ایشان بود که فردای آن روز - شنبه ۶ دی ۱۳۹۳ - نزدیک غروب آفتاب با زبان روزه به شهادت رسیدند.

من رفتم با ایشان خدا حافظی کنم چون مأموریت دیگری در یک قسمت دیگر داشت. ایشان با تعبیری سرشار از احترام به من فرمودند: "سماحة السید! شما می روید ولی پشیمان می شوید. من می روم و شهید می شوم و شما جا می مانید و حسرت می خورید".

سپس یک دانه خرما به من دادند و فرمودند: "این را به عنوان آخرین خرما از من بگیرید و بروید؛ ولیکن پیشیمان می شوید" ... و همینطور هم شد.

شجاعت کم نظیر حاج حمید

سردار حاج حمید تقوی فر در زمان دفاع مقدس از کسانی بودند که در زمینه اطلاعات عملیات و شناسایی دشمن خیلی پر تلاش و خستگی ناپذیر بود. حتی در صحنه های پر خطر آن زمان که کسی جرأت نفوذ به عراق را نداشت به عمق عراق نفوذ می کرد و مناطق زیادی از استان های عراق را شناسایی کرده بود. وی مسئول اطلاعات قرارگاه رمضان در زمان جنگ بودند.

ایشان شهید معرکه بود و بعد از مدتی تیر خوردن به فوز عظیم شهادت رسید. دوستان برای ما نقل کردند که اصلاً ایشان نگران نبود که چرا این واقعه اتفاق افتاده و مجروح شده است.

ایشان دائم الوضوء بود و یک طمأنینه و آرامش خاصی داشت. پس از اصابت گلوله هم از کسی خواهش نکرده بود که به مکان دیگری منتقل شود تا زنده بماند.

تعبیری که باید در حق ایشان گفت همان جمله زیبایی است که مقام معظم رهبری درباره شهید «احمد کاظمی» فرمودند که: "شهید کاظمی قبل از شهادتش آمد پیش من و به من گفت که برای من دعا کنید که من شهید بشوم؛ که من گفتم: نه شما باید بمانید و خدمت کنید". و بعد آقا فرمودند: "عشق به شهادت در دل او شعله می کشید." واقعا شهید تقوی نیز اینچنین بود. بعضی وقتها چون با ایشان می نشستیم و نزدیک و رفیق بودیم، می گفتم: "برگردید به منزل و به اهل بیت و خانواده خدمت کنید." ایشان فرمود: "آقای

حسینی! حیف ما نیست که با مرض پروستات و مرض قند بمیریم؟" و الحمد لله به آرزوی دیرینه‌اش رسید و توفیق شهادت نصیبش شد. امیدواریم خداوند عزیز توفیق ادامه دادن راه ایشان را به ما و همزمان او عنایت فرماید.

عزتمندانه زندگی کنیم و عزت مندانه بمیریم

پیام بنده به نیروهای مقاومت و انقلابی و مکتبی در کشورهای اسلامی در بحرین، یمن، عراق، سوریه، لبنان و سایر کشورهای تحت ستم که در راه امام حسین (ع) و راه شهید تقوی‌فر و شهید کاظمی و شهید همدانی که علیه استکبار جهانی و وهابیت و داعش و گروه‌های تکفیری مبارزه می‌کنند، همان پیام امام حسین (ع) و سرور و سالار شهیدان است که فرموده‌اند "و مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ". مثل من حسین بن علی هرگز با مثل یزید بیعت نمی‌کند. و "هیهات منا الذلة". پیام خون مطهر این شهدای به تمام معنی ادامه دهنده راه امام حسین علیه السلام این است که: اگر ملت‌های مظلوم و تحت ستم می‌خواهند عزت‌مندانه زندگی کنند و عزت‌مندانه بمیرند باید راه امام حسین (ع) را سر مشقشان قرار بدهند؛ همین‌طور که امام حسین (ع) فرموده‌اند: "لَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ". آن عمل را که انجام دادم اسوه خودتان قرار دهید. الحمد لله ایران اسلامی با این سرافرازی در مقابل همه استکبار جهانی ایستاده است حضرت امام خمینی این راه پیش‌بینی کرد و فرموده‌اند: "اگر مستکبران و دنیا داران بخواهند در مقابل دین‌مان بایستند ما در مقابل تمام دنیای آنها خواهیم ایستاد". رمز این مقاومت این است که مردم و جوانان عزیز ایران، فکر و مرام حسینی دارند. کشورهای اسلامی که تحت ستم هستند اگر می‌خواهند بر مشکلاتشان فایز بشوند راه مذاکره و نشستن با سران استکبار، راه عزت نیست و جز ذلت چیزی دیگری را به بار نخواهد آورد.

امروز همان راه و روش حضرت امام خمینی توسط رهبر عاشورایی حضرت امام خامنه ای مد ظله العالی در مملکت ما ادامه پیدا کرده است.

ایران عاشورایی؛ الگوی بیداری اسلامی

امروز ما می بینیم که الحمد لله رب العالمین مردم بحرین از ما الگو گرفتند؛ مردم غزه هم از امام حسین بن علی علیهما السلام الگو گرفتند؛ و مردم یمن را می بینیم که رهبر قهرمانشان وقتی سخنرانی می کند تابلوی عاشوراء را پشت سر خود نصب می کند.

اصلا عاشوراء یعنی رمز عزت و موفقیت و پیروزی. پیام عاشوراء مرگ عزت مندانه داشتن و زیر بار ذلت نرفتن است که امام حسین علیه السلام فرمود: "ألا وإن الدعي بن الدعي قد ركزتي بين اثنتين؛ بين السلة والذلة، وهيهات منا الذلة".

ملتی که از مرگ و شهادت بترسد قطعاً گرفتار ذلت خواهد شد؛ اما کسی که با آغوش باز به استقبال شهادت برود و جانفش را روی دستش بگیرد و جان برکفانه در میدان های خطر حاضر بشود، نه تنها خودش عزیز است، بلکه به تعبیر زیبای رهبر عزیز انقلاب امام خامنه ای عزت را به سایر مناطق هم ارسال خواهد کرد و عزت از او به دیگران سرریز خواهد شد.

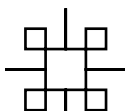
ذکر مصیبت

امشب در این مجلس و در منزل شهید تقوی فر، ماجرای سر اظهر و بریده امام حسین علیه السلام را برای شما عرض کنم؛ آن سر مطهر و خونین که حتی بر بالای نی و نیزه ها هم باعث هدایت انسان های گمراه شد.

«زید بن ارقم» است می گوید: من همراه امام حسین علیه السلام بودم و او

بارها این جمله را تکرار می کردند: "من هوان الدنيا على الله (عزّ وجل) أن رأس يحيى بن زكريا أُهدى الى بغى من بغايا بنى إسرائيل" (بحار الأنوار ۸۹/۴۵).

عزیزانی که با ادبیات عرب آشنا هستند مطلب را گرفتند. یعنی: در پستی و بی ارزشی دنیا همین بس که سر پیامبری از پیامبران الهی (حضرت یحی بن زکریا) را از تنش جدا کردند و به عنوان هدیه برای یک زناکار فرستادند. مولا جان! سر شما هم بریده شد و به عنوان هدیه برای افراد زنازاده مثل «عبید الله بن زیاد» فرستاده شد... برای سر حضرت یحیی هم این قضیه اتفاق افتاد؛ اما بعد از شهادت حضرت یحیی به بچه ها و عیالشان بی احترامی نکردند... دیگر سر حضرت یحیی را بالای نیزه به خانواده داغدارش نشان ندادند...



فصل سوم

در وصف سردار سامراء

دل نوشته‌های یاران شهید تقوی‌فر

در طول سال‌هایی که از عمر انقلاب اسلامی می‌گذرد،
بویژه در دوران ۸ سال دفاع مقدس، حماسه‌های
بزرگی رقم خورده است که باورشان دشوار و گاهی
تا مرز افسانه و اسطوره پیش می‌رود. این حماسه‌ها به
دست مردانی بی‌ریا، بی‌ادعا، صمیمی، بی‌آلایش و گاه
بی‌نام و نشان آفریده شده است، و در توصیف آنها
قلم از نوشتن باز می‌ماند و زبان الکن می‌شود. آخر
کدام قلم و زبان می‌تواند این همه ایمان، شجاعت،
تقوا، صلابت و از جان‌گذشتگی را در عین این همه
بی‌ریایی، بی‌ادعایی، بی‌آلایشی و گاه بی‌نامی، بسراید
یا بگوید؟

آنچه در این فصل می‌آید ناگفته‌های عده کمی از این
مردان است که از مربی و هم‌رزم خویش سردار شهید
حاج سید حمید تقوی‌فر گفته‌اند.

سردار بی ادعا؛ سمبل مجاهدت و تقوا

به قلم: سردار حاج احمد غلامپور
فرمانده قرارگاه کربلا در زمان دفاع مقدس

شهید بزرگوار حاج سید حمید تقوی فر را از ابتدای پیروزی انقلاب می‌شناسم. در آن ایام او جوانی پرشور و مؤمن بود که تلاشش برای دفاع از انقلاب اسلامی مشهود و قابل توجه بود و به همین دلیل جز اولین کسانی بود که لباس سبز پاسداری از انقلاب اسلامی را در اهواز به تن کرد و آماده مجاهدت و فداکاری در مسیری شد که پاداش تلاش‌ها و از جان گذشتگی‌های مخلصانه‌اش، راه یافتن به جایگاه رفیع شهادت بود.

سید حمید به دلیل ویژگی‌های خاص فردی - همچون شجاعت، قدرت رازداری، تقوا و هوشمندی ذاتی در شناخت انسان‌ها - در بخش کارهای اطلاعاتی و امنیتی فعال شد و توانست نقش مهم و تأثیر بسزایی در از هم پاشیدن جریانات خلقی و سایر گروه‌های معاند ایفا کند.

سپس با توجه به فعال شدن عناصر جاسوس و خودفروخته مربوط به حزب بعث عراق که در تدارک تحمیل جنگ بر علیه ملت ایران بودند فعالیت

خود و گروه همراه خود را معطوف به مرزهای مشترک ایران و عراق در خوزستان کرد و دو کار بزرگ صورت داد:

اول) دستگیری عناصر وابسته به حزب بعث عراق که تلاش داشتند سلاح و تجهیزات زیادی وارد ایران کنند.

دوم) ایجاد ارتباط با مجاهدین عراقی و سازماندهی آنها برای مقابله با رژیم بعث عراق.

حمید با شروع جنگ تحمیلی بدلیل آشنائی قبلی که با منطقه مرزی دشت آزادگان و ارتباط با عناصر بومی منطقه و مجاهدین عراقی بعنوان مسئول اطلاعات محور سوسنگرد که محور مهمی در جنگ محسوب می شد و از سه طرف مورد تهدید دشمن قرار داشت فعالیت خود را آغاز کرد.

شهید تقوی فر با کمک شهید «مهدی زین الدین» که در اطلاعات محور سوسنگرد بعنوان جانشین او خدمت می کرد توانست شرایط انجام چندین عملیات خوب از جمله عملیات امام مهدی - در ۲۶ اسفند ۱۳۵۹ - را در این محور فراهم سازد و وقتی که مطمئن شد که شهید زین الدین می تواند مسئولیت اطلاعات در این محور را بر عهده بگیرد راهی خدمت در محلی دیگر شد.

سردار شهید حاج حمید تقوی فر در طول ۸ سال جنگ تحمیلی با وجود اینکه پدر بزرگوارش در سال ۱۳۶۲ در عملیات خیبر و برادرش در عملیات والفجر ۸ به شهادت رسیدند دست از تلاش نکشید و با تشکیل قرارگاه رمضان که مأموریت های برون مرزی انجام می داد فعالیت های خود را مضاعف کرد تا جایی که به عنوان مسئول قرارگاه فجر رمضان در جنوب، کلیه اقدامات و مأموریت های جنوب را عهده دار شد.

شاید تفاوت ویژه حمید با سایرین این بود که نگاهش در دفاع از انقلاب

اسلامی نگاهی راهبردی بود و دفاع از انقلاب و دستاوردهایش را که مأموریت اصلی سپاه پاسداران بود در حوزه جغرافیایی ایران نمی‌دید و با تأسی به امام خود که فرموده بود "راه قدس از کربلا می‌گذرد" و "جنگ، جنگ تارفع فتنه در عالم" با مشاهده فتنه در عراق بعنوان بخشی از جغرافیای انقلاب و دفاع از عتبات عالیات و در راستای رسالت شهیدان و امام شهیدان برای هموار کردن راه کربلا به سمت قدس لحظه‌ای درنگ نکرد و خون پاکش را در این راه نثار نمود و با شهادتش به مؤمنان و منتظران ظهور امام عصر(عج) آموخت که برای تعجیل در ظهور حضرتش، نباید ایستاد و انتظار کشید، بلکه باید دوید و مؤمنانه عمل نمود.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد؛ ان شاء الله.

کاش خانواده و هزاران نفر از نیروهایم فدا می شدند اما حاج حمید می ماند

به قلم: سیدعلی الیاسری

از مجاهدان عراقی و فرماندهان سرایا الخراسانی

شهید فقید سید حمید تقوی فر دارای روحیه بالایی در میدان مبارزه بوده و همین امر باعث شد که این روحیه فداکاری و جنگندگی به دیگر هم‌زمان او در سنگر حق علیه باطل نیز منتقل شود و منطقه‌ای را که در حدود ۶ ماه در تصرف دشمن بود، با رشادت‌ها و فرماندهی آن فقید آزاد شد، آن منطقه "سبع الدجیل" نام دارد.

سعادت آشنایی با شهید تقوی فر را از سال ۱۹۹۳ میلادی داشتم؛ آن هنگام که وی در قرارگاه فجر در زمان جنگ تحمیلی مشغول مبارزه بود. نام سید حمید تقوی فر، نامی پرآوازه، مؤثر و زبان زد خاص و عام در آن دوران سخت بود.

وی از سادگی و تواضع خاصی برخوردار بود. یادم می‌آید وقتی که در دوران جنگ تحمیلی برای انجام مأموریت وارد هور می‌شد، چغیه و دشداشه

می‌پوشید و با لباس مردم بومی عرب، کارهای بزرگی را انجام می‌دادند، برای مثال در یکی از این مأموریت‌ها از طریق "دیاله" وارد عراق شد و در منزل دوستان شهید «سیدصبحی» که چند روز قبل به شهادت رسید، اسکان گردید.

شهید سیدصبحی از جمله مبارزان شجاع و غیور عراقی بود که در مقابل صدام و نظام بعثی آن جوانمردانه ایستادگی کرد و بعد از سقوط صدام نیز به مبارزات خود در برابر استعمار آمریکا ادامه داد. شهید سیدحمید تقوی‌فر در این مدت از طریق ارسال مهمات به سیدصبحی کمک شایانی می‌کرد، که بعدها منجر به رانده شدن استعمار آمریکایی از عراق گردید. وی چندی پیش در منطقه بود که به اسارت گروه‌های تکفیری درآمد و سپس به درجه رفیع شهادت نائل شدند. (روحش شاد و یادش گرامی)

شهید تقوی‌فر در دوران حاکمیت نظام حزب بعث و بعد از آن در دوره استعمار آمریکا از طریق هور و شهرهای همجوار کشور عراق با مجاهدین مبارز منطقه در ارتباط بود و از آن طریق مشاوره‌های مؤثر و راهنمایی‌های ارزنده‌ای را به آنان در مقابل دشمنان اسلام منتقل می‌نمود. وی در برنامه‌ریزی‌ها و استراتژی‌های جنگی از ذکاوت و هوش بسیار بالایی میان هم‌زمان خود برخوردار بودند.

وقتی که گروه تکفیری و تروریستی داعش در عراق حضور پیدا کردند، شهید تقوی‌فر از اولین افرادی بود که با افکار پلید آنان از طریق تشکیل گردان خراسانی به مبارزه پرداخت. هدف از تأسیس این گردان که از افراد مؤمن، فداکار و مذهبی تشکیل شده بود، دفاع از عتبات عالیات و شهرهای اطراف بود. در واقع اولین مشارکت آنان در دفاع از حرم مطهر حضرت زینب(س) در کشور سوریه تجلی یافت. بعد از اینکه حوادث ناگوار و

تخریبی داعش تکفیری در عراق نیز آغاز شد، شهید تقوی‌فر آرزو می‌کردند که این گروه مبارز و مؤمن مبارزات خود را در هر دو کشور ادامه دهد تا به پیروزی نهایی برسد.

فرمانده عملیات نظامی بغداد در آن زمان اولین شخصی بود که به دیدار او رفت و به گفتگو با شهید فقید مبادرت نمود و شیفته افکار بزرگ و استراتژیک شهید تقوی‌فر شد.

بعد از آن دیدار به همراه یکدیگر راهی "بابل" شدیم و با مسئول عملیات آنجا که در خط مقدم مبارزه بودند دیدار کردیم و فرمانده عملیات "جرف الصخر" آخرین تحولات و رویدادها را برای شهید فقید حاج حمید تقوی‌فر بازگو کرد. جرف الصخر منطقه‌ای بسیار مهم و استراتژیک است که عملیات حمایت و دفاع از کربلا و عتبات مقدس از آن منطقه انجام می‌شد؛ به طوری که فرمانده عملیات محور از حاج حمید تقاضا کرد که در آنجا بمانند تا از محضر وی استفاده ببرند.



شهید تقوی فر به ندای آنان لبیک گفت و در آنجا ماندگار شد، و در عملیات نقش بسیار مهمی را ایفا نموده و در مقابل داعشی‌های تکفیری جوانمردانه ایستادگی کردند.

بعد از شروع عملیات دفاع مقدس در پاکسازی سامراء از تروریست‌ها و داعشی‌های خونخوار در تاریخ ۲۰۱۴/۷/۱۶ میلادی، سید در عملیات بیرون راندن آنان و فتح طریق سامراء شرکت کردند.

بعد از عملیات، شهید تقوی فر بخاطر اتمام مدت اقامتش در عراق به ایران مراجعت نمود و بعد از مدت کوتاهی دوباره به عراق بازگشت تا در عملیات جلولا شرکت کنند، سید با توکل والایی که به خدای تبارک و تعالی داشتند از هیچ خطری هراس به دل راه نمی‌داد.

در این مدت بنده در میدان مبارزه از ناحیه پا زخمی شدم. شهید فقید بلافاصله بعد از شنیدن خبر به دیدار من آمدند و در اولین نگاه به من گفت: "برادر! طعم گوارای شهادت در راه خدا را نچشیدید؟" و سپس ادامه داد: "برای من دعا کنید تا طعم شهادت را هرچه زودتر بچشم و به شهدای دیگر بپیوندم".

من در جواب به شهید فقید گفتم: "دعا می‌کنم که زنده بمانید تا در کنار هم‌زمان و برادران خود باشید و از اسلام و مقدسات آن دفاع کنید. ما به شما و رشادت‌های دلیرانه‌تان سخت محتاجیم".

بعد از مدت کوتاهی وارد منطقه جلولا که منطقه‌ای بسیار سخت و دشوار بود شدیم و بواسطه مشاوره‌ها و راهنمایی‌های ارزنده شهید تقوی فر توانستیم در خلال ۵ ساعت آن منطقه را آزاد نماییم. این در حالی بود که قبل از آن رزمندگان در طی ۲ ماه و با نثار ۱۰۰ شهید نتوانستند حتی یک وجب از آن منطقه را از دست تکفیری‌ها آزاد کنند. این دستاورد بسیار بزرگی به شمار می‌آمد، که اعجاب و شگفتی همگان را در برداشت.

بعد از آن عملیات نگران آن بودم که خدایی ناکرده آسیبی به شهید برسد؛ به ما دستور دادند تا در منطقه "عزیز بلد" حضور پیدا کنیم، زیرا این منطقه در آن زمان از هر طرف در محاصره کامل داعشی‌های تکفیری بوده است. شهید تقوی فر (رضوان الله تعالی علیه) با شجاعت کامل اقدام به شناسایی کامل منطقه نموده و تا نزدیکی پایگاه‌ها و موقعیت‌های استقرار دشمن پیش رفت، که این کار دل و جرأت شیرمردانی همانند حاج حمید را می‌طلبید. وی در این کار اطلاعات و دستاوردهای مهمی را تقدیم نیروها کرد. در اولین نبرد شهید تقوی فر حضوری فعال داشت و به نیروهای مبارز روحیه شجاعت و فداکاری می‌داد. در همان لحظه‌ها گلوله‌ای از وسط چفیه شهید حاج حمید رد شد و از طرف مقابل خارج شدند.

گویی که شهید فقید صدای گلوله‌ها را نمی‌شنید و هیچ ترس و واهمه‌ای از دشمن نداشت. ما سخت نگران حاج حمید بودیم؛ ولی وی اعتماد به نفس بالایی داشت و به خدا توکل می‌کرد.

از وی سؤال کردیم که چه آرزویی دارید؟ رو به ما کرد و گفت: "من به دنبال شهادت هستم و در این راه شهید خواهم شد. این آرزوی من است و بخاطر نائل شدن به این فوز عظیم در میان شما حاضر شده‌ام."

برنامه‌ریزی و ریختن نقشه برای آزادسازی عزیز بلد از دست داعشی‌ها آغاز شد. قرار بود که شب شنبه این عملیات انجام گیرد، اما با توجه به دیگر عملیاتی که در حال انجام بود، حاج حیدر پیامی را برای اینجانب فرستاد و از من خواست تا به حاج حمید تقوی فر بگویم که این عملیات را یک روز به تعویق بینداز. سراغ حاج حمید رفتم، دیدم وی و دیگر هم‌زمانش سرگرم مطالعه نقشه عملیات هستند.

به وی گفتم: "عملیات را یک روز به تأخیر انداختند." رو به من کرد و گفت:

"سید! شهادت من یک روز به تعویق افتاد!!".

وی به طور کامل یقین داشت که به درجه والای شهادت خواهد رسید. من که بسیار نگران شهید بودم، او را در آغوش گرفتم و بوسه‌ای بر پیشانی اش زدم. روز بعد هنگامی که عملیات شروع شد، من کماکان زخمی بودم و توانایی شرکت در آن معرکه را نداشتم؛ ولی در خطوط پشتیبانی قرار گرفته و از طریق دوربین مراقب اوضاع جنگ بودم.

به نیروها و همزمان شهید سید حمید تقوی فر توصیه کردم که از وی مراقبت شدیدی به عمل آورند.

در آن موقع شهید تقوی فر به وسیله دوربینی که در اختیار داشت، تحرکات دشمن را رصد می‌کرد تا هجوم علیه آنان را آغاز کنند. بعد از آنکه حاج حمید از بالای دکل پائین آمد (آن مکان مرکز پلیس منطقه عزیز بلد بود) من در طبقه دوم با دوربین خود آخرین تحرکات دشمن را زیرنظر داشتم و به «سیدعلی حسینی» توصیه کردم که حاج حمید را از ورود به میدان نبرد بازدارد. وی نیز شهید تقوی فر را صدا زد و به وی گفت: "سید! به من توصیه کردند که جنابعالی وارد صحنه جنگ نشوید".

بعد از شنیدن این حرف‌ها حاج حمید برگشت، وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند. بعد از اتمام نماز، از سجاده برخاست و با سرعت رفت. سید او را صدا زد ولی شهید در جواب وی گفت: "به حاجی بگو همدیگر را در بهشت ملاقات خواهیم کرد..."

این مرد بزرگ همانند نام خود با تقوا، زاهد و پرهیزگار بود و به طور یقین اطمینان داشت که به مقام والای شهادت نائل خواهد شد.

آرزو می‌کردم که صدها بلکه هزاران نفر از نیروهای خود را از دست می‌دادیم ولی این مرد بزرگ در کنارمان بود. حاضر بودم با جان و دل، خانواده و هر

آنچه را که داشتم فدای وی کنم تا او زنده بماند. ولی شهید بزرگوار به آرزوی خود که همانا شهادت بود رسید و من برادر، هم‌رزم و مرد بزرگی را از دست دادم. آن قدر شجاع بود که پا به پای تانک‌ها و زره‌ها به سوی دشمن حرکت می‌کرد و همیشه روحیه فداکاری را در هم‌رزمان خود تقویت می‌کرد. او شخصیت متواضعی داشت و نشانه‌های کاملاً از ایثار و فداکاری بود. در آن هنگام گلوله‌های دشمن از هر طرف بر ما می‌بارید؛ ولی ایشان مبارز و غیور و فداکار بود و از دشمن هیچ ترس و واهمه‌ای به دل راه نمی‌داد. در آن لحظات، شهید حاج حمید تقوی فر مجروح شد. دشمن می‌خواست به هر نحوی که شده حاج حمید را به اسارت خود درآورد؛ زیرا می‌دانست که وی شخصیت مهمی است؛ ولی با فداکاری‌هایی که بچه‌ها انجام دادند، مانع از اسارت سید حمید شدند و دشمن را از این کار مأیوس کردند. در این راه سه نفر از نیروهایمان به شدت زخمی شدند، ولی وقتی که خودمان را به حاج حمید رساندیم دیدیم که کار از کار گذشته و حاج حمید تقوی فر طعم گوارای شهادت را چشیدند، آن لحظه‌ها را هرگز فراموش نخواهم کرد. وقتی که حاج حمید تقوی فر به شهادت رسید، تصمیم گرفتیم که حتی یک نفر از داعشی‌ها را زنده نگذاریم. شهادت وی انقلاب بزرگی در درونمان ایجاد کرد به طوری که تا صبح روز بعد بیدار مانده، شکست سنگینی را بر دشمن تحمیل کرده و آنها را مجبور به فرار نمودیم. بعد از شهادت وی، بنده مراسم عزاداری بزرگی را در بغداد، در منطقه "الکراده" برگزار کردم، در آن مراسم شخصیت‌های سیاسی و نظامی شرکت نمودند که از آن جمله می‌توان به حضور نخست‌وزیر، وزرای دولت و شخصیت‌های پارلمانی اشاره کرد. شخصیت‌هایی هم از سنی‌های عراق در

این مراسم شرکت کرده و از شهادت حاج حمید ابراز تأسف کردند. شخصیت و حضور معنوی وی باعث انسجام و وحدت بین شیعیان و اهل سنت منطقه شده بود.

شهید سید حمید تقوی فر از شخصیت‌هایی بود که در ایجاد رابطه بین دانشگاه بصره کشور عراق و دانشگاه‌های خوزستان نیز نقش بسزایی ایفا نمود. سید حمید تقوی فر نقش ارزنده‌ای در تأسیس مؤسسه‌های انسان دوستانه و خیرخواهانه در عراق و بویژه نقش بسیار مهمی در امر پیشرفت علمی زنان و کودکان عراق داشت.

آن شهید مدرسه‌ای از علم، اخلاق، زهد و تقوا بود. بسیار ساده زندگی می‌کردند و کسانی که به طریقه لباس پوشیدن و افتادگی او می‌نگریستند، تصور نمی‌کردند که این شخص، همان شهید تقوی فر بزرگ است که نام وی لرزه بر اندام دشمن می‌انداخته و آمریکایی‌ها و داعشی‌ها را در رعب و وحشت فرو می‌برد.

او شب‌ها را به عبادت و راز و نیاز با پروردگار خویش سپری می‌نمود، نماز شب را به طور منظم اقامه می‌کرد و خدا را در سخت‌ترین مواقع فراموش نمی‌کردند، سپس صبح زود، مشغول کارهایش می‌رسید.

وی خدمات بسیار ارزنده‌ای برای عراقی‌ها و مکتب اهل بیت عصمت و طهارت (ع) بر جای گذاشت..

شهید حمید تقوی فر انسانی عادی نبود؛ وی فرشته‌ای آسمانی بود که بعد از یک عمر جهاد فی سبیل الله به آرزوی دیرینه خود که همانا شهادت است دست پیدا کردند.

روحش شاد و یادش گرامی باد.

وما التوفیق إلا من عندالله.

هورالعظیم را با آن همه پیچیدگی هایش مثل کف دست می شناخت

به قلم: سردار حاج احمد خادم سیدالشهداء
فرمانده قرارگاه کربلا

سردار سرافراز اسلام شهید حاج سیدحمید تقوی فر، یکی از فرماندهان شجاع و دلاور دوران دفاع مقدس بود که تا پایان عمر پربرکتش در زمینه اطلاعات و شناسایی رزمی و در بخش نهضت‌ها، فعالیت چشم‌گیری داشت. وی در دوران دفاع مقدس، هورالعظیم را با آن همه پیچیدگی هایش مثل کف دست شناسایی کرده بود و اطلاعات ذی قیمتی از هورالعظیم و نیز مناطق مرزی کشور عراق داشت.

سردار شهید تقوی فر چه در زمان صدام و چه پس از آن، بویژه در جریان‌ات مربوط به فتنه داعش، نقش مؤثری در ارتباط با رزمندگان و مجاهدین عراقی که در کربلا، سامراء و کاظمین با گروه‌های تکفیری و داعشی می‌جنگیدند ایفاء کرد و به واسطه رابطه دوستی دیرینه و خوبی که با رزمندگان عراقی - از فرماندهان سپاه بدر گرفته تا نیروهای مردمی و عشایر - با وی داشتند از

وی پیروی می‌کردند و تحت هدایت، رهبری و فرماندهی این مجاهد راه خدا به لطف الهی توانستند ضربات شدیدی به گروه‌های داعشی وارد کنند. ما در اربعین امسال در کربلا بودیم و دیدیم که مردم عراق به رهبر معظم انقلاب درود می‌فرستادند و می‌گفتند: "امام خامنه‌ای عراق را از دست داعشی‌ها نجات داد".

آنان پرچم جمهوری اسلامی و تصاویر حضرت امام و مقام معظم رهبری را می‌بوسیدند. آنها معتقد بودند حمایت و پشتیبانی جمهوری اسلامی بود که اجازه نداد داعش به شهرهای مهم و عتبات عالیات برسد دست پیدا کند و یا در جریان راهپیمایی اربعین کوچک‌ترین آسیبی به زائرین برساند. این حمایت‌ها دشمنان را از اینکه بمب‌گذاری کنند و حرکت انتحاری انجام دهند مأیوس کرد.

عملیات‌هایی که توسط سیدحمید در مناطق سامراء و کاظمین انجام شد باعث پیروزی مردم در عراق گردید؛ زیرا رسانه‌ها آن زمان اینگونه وانمود می‌کردند که بغداد تا ۴۸ ساعت دیگر سقوط خواهد کرد.

اما بحمدالله این تلاش‌ها و مجاهدت‌ها به ثمر نشست و اجازه ندادند نیروهای بعثی و داعشی به اهداف شومشان برسند.

روحش شاد و یاد و راهش همیشه زنده و ماندگار باد.

او فرزند شهید و برادر شهید بود و خود نیز شهید شاهد است

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هو «السيد» و الحمد لله الذي هو «الحميد» و الحمد لله الذي يأمر بـ «التقوى».

و الصلوة و السلام على محمدٍ معلم الشهداء والأزكياء؛ و الصلوة و السلام على عليٍّ امام المتقين و شهيد المحراب؛ و الصلوة و السلام على فاطمة الزهراء و ام الشهداء و على اهل بيتهم اجمعين.

سردار شهید سیدحمید تقوی فر - رحمة الله عليه - در راه خدا زندگی کرد؛ و در راه خدا جنگید؛ و در راه خدا شهید گردید.

نفس او با خدا و اهل بیت علیهم السلام رفت و آمد می کرد. سید حمید فرزند دیار توحید و ولایت یعنی خوزستان بود. سیدحمید فرزند شهید بود؛ سید حمید برادر شهید بود؛ و سیدحمید خود نیز شهید شاهد شد.

خون او، شهادت، سعادت و شیرمردی را دوباره در رگ دوستان، به جوش آورد. خون او صدای "اللهم ارزقنا توفيق الشهادة في سبيلك" را ورد زبانها کرد.

چرا که شهادت سیدحمید به عاشقان شهادت، روحیه جدید داد. سیدحمید صفات متضاد را در خودش جمع کرده بود. او در عین صلابت و مردانگی بسیار مهربان بود. او علی رغم داشتن جایگاه و مقام ارشد در سپاه، هیچگاه دچار کبر و غرور نگردید و تا پایان عمر پربرکتش، با همه در کمال تواضع و فروتنی رفتار نمود.

سید حمید تقوی فر پیر و اجداد و آباء طاهرینش بود و با این که آشنایی کامل با مظاهر زندگی مدرن داشت ولی هیچوقت دچار تجملات زندگی مدرن هم نشد.

او فرزنداناش را تشویق به استفاده از هنر می کرد؛ هنری که متعهد باشد و در راه صلاح و رشد انسان ها استفاده شود؛ و فرزندش موفق شد که با حمایت پدر، رمانش را به چاپ برساند. او هنرمند، هنردوست و هنر پرور بود.

سیدحمید در حالی که از فرماندهان موفق سپاه بود؛ ولی با دست خود کشاورزی می کرد. مسئولان کشاورزی می گویند او در رابطه با مسائل و مشکلات کشاورزان و روستاییان دائماً به ادارات مربوطه مراجعه می کرد. و هدفش هم حل مشکلات کشاورزان بود اما از شدت فروتنی، حتی وقتی برای حل مشکلات به ادارات مراجعه می کرد مسئولین کشاورزی متوجه نمی شدند که ایشان سردار و از فرماندهان جنگ است.

حاج سیدحمید تقوی فر مرد عبادت و تقوی بود. انشاءالله هرچه زودتر سامراء نیز با فداکاری شهیدانی همچون تقوی فر که خون پاکش در دفاع از حرمین شریفین بر زمین ریخته شد- شادی و مسرت و زیارت امن به سامراء باز خواهد گشت.

والسلام علیه یوم ولد و یوم استشهد و یوم یُبعث حیاً.

متن زیر، نوشته یکی از مجاهدان عراقی و هم‌زمان شهید تقوی فر است که بیش از سی سال با وی همکاری و مجاهدت داشت.

مردم عراق مدیون مجاهدت‌های "ابومریم" هستند

به قلم: حاج صاحب احسن

مسئول احزاب شیعی عراق و از هم‌زمان شهید

من از سال ۱۳۶۴ و پس از تشکیل قرارگاه رمضان با شهید تقوی فر آشنا شدم. سپس هنگامی که با شهید «علی معماری» برای انجام مأموریت در سال ۱۳۶۸ به داخل عراق رهسپار شدیم آشنایی و ارتباطم با شهید تقوی فر که مسئولیت اعزام ما را بر عهده داشت، بیشتر شد.

شهید تقوی فر رابطه بسیار نزدیکی با مجاهدین عراقی داشت. از زمانی که او به تهران آمد و مسئولیت اطلاعات و عملیات را پذیرفت، من مسئول احزاب و گروه‌های اسلامی عراقی بودم و با ایشان کار می‌کردم.

شهید تقوی فر قبل از اینکه ایرانی باشد یک مسلمان با ایمان و متقی بود و اگر ما در عملکرد او این مراتب تقوی و ذوب در اسلام را نمی‌دیدیم این

قدر شیفته و مشتاق او نمی‌شدیم و این سنت الهی است که خداوند متعال در آیه ۹۶ سوره مریم می‌فرماید: "إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا - افرادی که مؤمن واقعی باشند و عملکرد شایسته‌ای داشته باشند خداوند متعال محبت اینگونه افراد را در دل مردم قرار می‌دهد".

شهید تقوی‌فر نه فقط در ایران محبوبیت کسب کرد، بلکه محبوبیت و معروفیت ایشان در میان مجاهدین و مبارزین و مردم عراق شاید، بیش از ایران باشد. چرا که خدماتی را که شهید تقوی‌فر به مجاهدین عراقی و مردم عراق ارائه داده است بسیار زیاد است و آزادسازی مناطق "عزیز بلد"، "البوحنظل"، "الجوزرات" و "البوجابر" از برکت خون آن شهید سفر کرده است.

در سال‌های اخیر در اکثر مأموریت‌ها، با شهید تقوی‌فر همراه بودم و چندین بار با همدیگر مأموریت به عراق داشتیم و مشترکاً کار را دنبال می‌کردیم در سفر اخیر نیز ایشان با من تماس گرفت و من در بغداد و سپس در شهر "بلد" که خط مقدم جبهه‌های منطقه بود، به او ملحق شدم و ایشان به من مأموریت داد تا منطقه را خوب شناسایی کنم و به سمت گروهک داعش پیش بروم و توانمندی آنان را ارزیابی کنم. لذا من نیز در ۲۵ صفر سه تیم شناسایی را در اطراف "البوحنظل" تشکیل داده و توانمندی دشمن را ارزیابی نمودم. در میانه راه سامراء و بغداد یک امامزاده به نام «سیدمحمد بن علی الهادی(ع)» وجود دارد. این شهر شیعه‌نشین است و اطراف این شهر، برادران اهل سنت سکونت دارند. از جمله می‌توان به منطقه "عزیز بلد" که در اختیار گروهک داعش بود اشاره نمود. فاصله بلد و عزیز بلد حدود ۴ کیلومتر است و گروهک داعش همه روزه با شلیک خمپاره به شهر شیعه‌نشین بلد تعدادی از مردم بی‌دفاع و تعدادی زن و کودک را به شهادت می‌رساند. در عملیاتی که

به صورت گسترده برای آزادسازی این منطقه طراحی گردید شهید تقوی‌فر از محور "البوجابر" و من نیز از محور البوحنظل قرار بود نیروها را هدایت نماییم و در مورخ ۶ دی ۱۳۹۳ پس از ادای نماز ظهر عملیات با رمز مقدس "محمد رسول الله(ص)" آغاز شد. تعدادی از نیروهای سرایای خراسانی با عبور از خط تماس و گذشتن از خاکریز با دشمن درگیر شدند و ۴ نفر شهید و حدود ۱۰ نفر زخمی شدند. در حین این عملیات، شهید تقوی‌فر پس از شکستن طلسم خوف به سمت عزیز بلد پیشروی کرد و پس از تصرف خانه‌های خط مقدم، از سوی تروریست‌های داعش مورد اصابت تیر یک تیرانداز قرار گرفت و به شهادت رسید.

شهید حاج حمید تقوی‌فر در عراق بنام مستعار "ابومریم" معروف است و در طول سه دهه فعالیت خود در قرارگاه رمضان با برادران و مجاهدان عراقی ارتباط صمیمی و دوستی دیرینه داشت. مردم عراق اگر به نعمت بزرگ الهی سقوط حزب بعث متنعم شدند درصد زیادی از آن نعمت را مدیون مجاهدت‌های شهید ابومریم می‌دانند.

اکثر قریب به اتفاق مجاهدین عراقی و نیز مسئولان طراز اول و دوم و همچنین بسیاری از اعضای پارلمان عراق ابومریم (شهید تقوی‌فر) را به خوبی می‌شناسند. حجت الاسلام و المسلمین «سید عمار حکیم» رئیس مجلس اسلامی عراق و همچنین آقای «هادی العامری» فرمانده سپاه بدر و اعضای دولت و پارلمان عراق از خبر شهادت ابومریم، بسیار متأثر شدند و احساس کردند یک حامی و پشتیبان بزرگ خود را از دست دادند؛ اما اذعان داشتند که با وجود زندگی الهی و عملکرد خوب ابومریم، عاقبت و نهایتی جز شهادت، مناسب و مطلوب او نبود.

یقیناً با شهادت او یادش همواره جاودان خواهد ماند. آن شهید مصداق

حدیث امام علی(ع) است که می‌فرماید: "به گونه‌ای با مردم زندگی کنید که اگر در میان آنها باشید خرسند شوند و اگر از میان آنان رفتید بر شما بگریند." ما شاهد بودیم که مردم و مسئولین عراقی در فراق شهید ابومریم می‌گریستند. شهید سید حاج حمید تقوی‌فر تلاش زیادی برای جوانان عراقی داشت. تعداد زیادی از جوانان عراقی به تشویق و پیگیری ایشان در دانشگاه‌های ایران مشغول به تحصیل هستند. هم اکنون که تعداد دانشجویان عراقی در ایران افزایش یافته است که اساس این بنیان را شهید تقوی‌فر نهاده است. علاوه بر آن تعداد زیادی از جوانان عراقی جذب نیروهای مسلح شدند.

شهید تقوی‌فر کم صحبت می‌کرد و بسیار زیاد عمل می‌کرد. وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ. ما باید کمتر صحبت کنیم و عملکردمان را افزایش دهیم. شهید سیدحمید تقوی‌فر یک مجاهد ستوده شده و فرمانده متقی و پرهیزکار در ابعاد بین المللی بود.

اگر می‌بینیم که حزب بعث عراق و صدام سقوط کردند، باید بدانیم که شهید سید حمید تقوی‌فر چقدر در این موضوع نقش داشت؟ و چه طراحی‌های عملیاتی علیه سران حزب بعث - مانند «عدی صدام» - هدایت و اجرا نمود؟ اگر اینک احزاب و گروه‌های اسلامی و موالیان اهل بیت(ع) در پارلمان عراق حضور دارند باید هدایت و سازماندهی شهدی تقوی در این راستا را به یاد بیاوریم و از تلاش‌های خستگی ناپذیر شهید ابومریم تجلیل کنیم.

اگر پدیده اخراج ۱۶۰ هزار سرباز آمریکایی از عراق را بررسی کنید و هموار شدن زمینه اخراج نیروهای اشغالگر غربی به وسیله ملت عراق را کنکاش کنید، جهاد و مبارزات شبانه روزی شهید ابومریم را در آن می‌توان بخوبی لمس کرد. عاش سعیداً و مات سعیداً؛ والسلام علیه یوم ولد و یوم مات و یوم یُبعث حیا. یادش گرامی باد.

آنچه در پی می‌آید حاصل گفتگو با یکی از یاران شهید تقوی‌فر در سپاه پاسداران خوزستان است.

او اولین کسی که بسیج عشایری را سازماندهی کرد

به روایت: حاج کاظم بو عذار

از یاران شهید در سپاه پاسداران خوزستان

اولین ملاقات من با حاج حمید تقوی‌فر بعد از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی بود؛ زمانی که با موتورسیکلت شخصی خود به سپاه اهواز رفتم و خودم را به حاجی معرفی کردم و گفتم: "به عنوان داوطلب قصد دارم با شما همکاری و سهمی در دفاع از وطنم داشته باشم". حاجی از این کارم خوشحال شد و مرا پذیرفت و طولی نکشید که یک برگ مأموریت، یک اسلحه کلاشنیکف، یک کلت کمری و یک خشاب اضافه هم به من داد و گفت که خودم را به سر مرز برسانم و وضعیت را از نزدیک بررسی کنم. این مربوط به قبل از ورود نیروهای سفاک و ملعون بعثی به خاک ایران بود.

در آن طرف مرز تانک‌های عراقی وضوح دیده می‌شدند و لذا سریعاً به اهواز برگشتم و به حاجی گزارش وضعیت تحرکات نیروهای عراقی را دادم. روز بعد من و حاجی به همراه جمعی از بچه‌ها به سوسنگرد آمدم و یک خانه اجاره کردیم و به عنوان معلم در آنجا مستقر شدیم؛ ولی مشغول جمع‌آوری اطلاعات و آمار از هویزه، بستان، سابله، سوسنگرد و خطوط مرزی بودیم. در این میان سپاه سوسنگرد هیچ اطلاعی از ما و حاج حمید نداشت و ما را هم اصلاً نمی‌شناختند. ما به صورت مخفی و لباس شخصی کار را انجام می‌دادیم.

حاج حمید تقوی‌فر اولین کسی بود که بسیج عشایری را سازماندهی و مسلح کرد. این اقدام قبل از هجوم نیروهای بعثی بود. من با حاج حمید به مرز رفتیم و با ریش سفیدان به گفتگو و تبادل نظر پرداخته و همه را مسلح کردیم. وقتی که سوسنگرد در محاصره قرار گرفت و متوجه شدیم که این شهر در حال سقوط است من و حاجی کلیه مدارک و پرونده‌های قرارگاه و سپاه سوسنگرد را با خودمان به اهواز بردیم که دست نیروهای عراقی نیافتند. دو روز بعد سوسنگرد سقوط کرد و «حبیب شریفی» فرمانده سپاه سوسنگرد به اسارت نیروهای عراقی در آمد.

بعد از حمله هوایی، ارتش عراق از سوسنگرد عقب‌نشینی کرد و حاجی مسئولیت اطلاعات سپاه آن را بر عهده گرفت. حاجی از من خواست تا بچه‌های مستعد منطقه را شناسایی و آن‌ها را جذب کنم.

زمانی که سوسنگرد محاصره شد، خیلی از بچه‌ها مجروح و شهید شدند و بیمارستان سوسنگرد پر از مجروح و شهید شد. حاجی به من دستور داد که به "حمیدیه" بروم و به شهید «علی هاشمی» اطلاع دهم که تمام مجروحان و شهداء را از طریق رودخانه و به وسیله قایق موتوری به حمیدیه منتقل

کنند چرا که ممکن است سوسنگرد سقوط کند و این مجروحان به دست نیروهای بعثی بیفتند. من هم این کار را کردم و به وسیله قایق خودم را به حمیدیه رساندم. در همین روزها خبر شهادت «اصغر گندم‌کار» رسید و حاجی بسیار ناراحت شد.

یک روز به قرارگاه رفتم تا برای موتور، حواله بنزین بگیرم ولی حاجی آن جا نبود. وقتی سراغش را گرفتم، گفتند حاجی دارد سنگر می‌سازد. رفتم دیدم حاجی با لودر مشغول سنگر سازی است. به حاجی گفتم: "شما چرا دارید این کار را می‌کنید؟" لبخندی زد و گفت: "ما به اینجا آمده ایم دفاع کنیم و فعلا کسی غیر از من نیست که این کار را بکند".

یکی دیگر از مواردی که به یاد دارم این است که ۵ عدد توپخانه عراقی به سمت اهواز آتش می‌انداختند. که به آنها خمسه خمسه می‌گفتند. رفتم روستای "بیت الصالحین" که نیروهای عراقی آن طرف رودخانه آن بودند. حاجی به من گفت: "که با اهواز تماس بگیر تا مواضع عراق را با هواپیمای جنگی بمباران کنند". پرسیدم: "نمی‌شود نیروی پیاده بیاید و با عراقی‌ها درگیر شود؟" حاجی گفت: "نه، منطقه قابل استتار نیست و تلفات زیادی خواهیم داد". ارتش عراق نزدیک جاده حمیدیه بود و "ابوحمیظه" سقوط کرد. چند جنگنده عراقی و ایرانی بالای شهر اهواز درگیر شدند و یک هواپیمای عراقی جنوب روستای "طراح" از توابع شهرستان اهواز سقوط کرد. از اهواز با حاج حمید تقوی تماس گرفتند و آخرین وضعیت هواپیماهای جنگی و خلبان را خواستند. ایشان، من و یکی دیگر از رزمندگان به نام «جلالی» را مکلف کرد تا این کار را انجام بدهیم. سریعاً آماده شدیم و با موتورسیکلت به روستای طراح رفتیم. از نزدیک شاهد انفجار هواپیما و سوختن خلبان بودیم. ما سربال و شماره

هواپیما را نوشتیم و نشان حاج حمید دادیم. ایشان گفت که این هواپیما می‌گ ۲۴ بوده.

یک روز هم یادم هست شهید «حسن باقری» به سوسنگرد آمد. حاجی به من گفت شهید باقری را به هویزه ببر تا آن جا را شناسایی کند. من هم برای اینکه کسی به ایشان شک نکند، به او دشداشه و چفیه (لباس عربی) دادم و هر دو با لباس عربی با موتور رفتیم و شناسایی را انجام دادیم. حاج حمید انسانی استوار، با ایمان، مقتدر، ترس و بسیار ساده زیست بود. در آخر می‌خواهم یک جمله خطاب به حاج حمید تقوی فر بگویم: "حاجی! دفاع همچنان باقی است".

یکی مرد جنگی به از صد هزار

به روایت: سایت/افسران

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا امام حسن عسکری.

شهید تقوی و امثال ایشان، در حقیقت ذخائر انقلاب هستند. البته بنده اعتقاد دارم ایشان از گنجینه‌های انقلاب بودند و هستند؛ گنجینه‌هایی بی‌همتا و بی‌مانند.

خوب می‌دانید که آموزش یک نیروی نظامی و خبره گشتن او در امور جنگی، یک برنامه‌ی بلندمدت می‌طلبد که البته تضمین شده هم نیست. به این معنا که فراگرفتن آموزش‌های گوناگون یک نیروی نظامی و طی کردن مراحل گوناگون نظامی، تنها در سطح تئوری تأیید کننده آن نیرو است. (تمرینات عملی هم در صلح، به نوعی تئوری محسوب می‌شود). مشخص نیست در صحنه جنگ واقعی و در میدان نبرد با یک دشمن کینه‌جو و در میدان کشت و کشتار، عملکرد آن نیرو چگونه باشد، همانگونه که این

مورد را برای نیروهای نظامی کشورهایی چون آمریکا (در جنگ عراق و افغانستان) و رژیم پست صهیونیستی (در جنگ ۳۳ روزه مقابل حزب الله) می‌بینیم. نیروهایی که ادعای توانمندی‌شان گوش فلک را کر کرده اما در میدان نبرد، خبری از زُبدگی نظامی نیست و حتی خودکشی می‌کنند.

اما...

جنگ هشت ساله رژیم بعث صدام علیه ایران، آزمون بود و معلم؛ آزمونی برای غیرت ایرانی و معلمی برای پرورش اعجوبه‌های نظامی؛ و البته معلمی بود برای تبلور استعدادهای مردان جنگی این سرزمین.

عملیات‌های گوناگون در جنگ تحمیلی، تجربه‌ای گرانقدر برای امرا و سرداران نظامی ما فراهم کرد. اکنون فرماندهانی که آن تجربه گرانقدر را پشت سر گذاشته‌اند، مردان جنگی این سرزمینند که فی الواقع بهتر از صدهزار نیروی نظامی‌اند. هر کدام به تنهایی توانایی مدیریت یک جنگ تمام عیار در سطح ملی را دارند.

از دست دادن این مردان جنگی، ضایعه‌ای بزرگ برای این آب و خاک است. ضایعه‌ای که هیچ چیز جای آن را پر نمی‌کند. به عقیده‌ی بنده، همانطور که فرموده‌اند با فوت یک عالم دینی، صدمه‌ای به اسلام می‌رسد که هیچ چیز جای آن را نمی‌گیرد، با شهادت این سرداران بزرگ هم، صدمه‌ای به این کشور اسلامی وارد می‌شود که هیچ چیز جای آن را نمی‌گیرد. عقیده شهادت طلبی نیروهای اسلام و توکل به خداوند، رمز موفقیت است، اما این جنگاوران در میدان شهادت طلبی، تقوا و توکل هم امیر و سردارند. اگر مبالغه نشود، هر کدام مالک اشتري هستند برای ولی خود؛ و در لشکر ولایت، هیچکس جای مالک را نمی‌گیرد.

لعنت و قهر و عذاب خداوند بر پدیدآورندگان تکفیری‌ها. کسانی که جنگی

علیه اسلام ناب محمدی به راه انداخته اند که اگر نباشند همین سرداران،
نوامیس همه تشیع به خطر می افتد.

از ابتدای جنگ سوریه و عراق، تعداد زیادی از این سرداران و مردان جنگی
سپاه اسلام به شهادت رسیده اند و هنوز هم این روند ادامه دارد.
خداوند ریشه تکفیری ها و اربابانشان را خشک کند.

الهی آمین

دیدار با خانواده سردار سامراء

به روایت: بسیج دانشجویی دانشگاه امام صادق (ع)

وارد منزل شهید شدیم...

همسر شهید شروع به تعریف از خاطره‌ها کرد...

از خاطرات زمان جنگ، خاطرات اقدام به ترورهای ناموفق شهید، از شهادت شهید، از شهادت شهید... و خلاصه از سی و پنج سال همراهی خودش با شهید گفت...

شهیدی که عراقی‌ها بیشتر از ما می‌شناختندش... شهیدی که مؤسس "سرایا الخراسانی" در عراق بود...

شهیدی که در عین گمنامی، یکی از عوامل تأمین امنیت زائران اربعین سال گذشته بود...

و طی حملات زیادی دشمن را به عقب راند...

و سرانجام در همین راه شهید شد...

در لا به لای مستندهایی که ایرانی‌ها و عراقی‌ها برای شهید ما درست کردند،

جمله‌ای زیبایی از شهید، نظر ما را به خود جلب کرد: "هیچ اگر هیچ است،
من سایه هیچ هستم..."

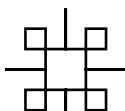
سردار سامراء، یا سردار گمنام، یا سردار با اخلاص، یا سردار مدافع حرم، یا
سردار وحدت یا...

هرچه می‌خواهی می‌توانی او را بخوانی...

ولی یک چیز روشن است...

آن هم این که سردار یک بار سایه هیچ نبود...

یاد و نام سردار شهید تقوی فر گرامی باد.



فصل چهارم ■

به یاد سردار سامراء

گفتگوهای درباره شهید تقوی فر

در این فصل گفتگوها و مصاحبه‌های که رسانه‌های
مختلف با شخصیت‌های روحانی، سیاسی، نظامی و
نیز یاران سردار شهید حاج سید حمید تقوی‌فر پس از
شهادت وی انجام داده‌اند درج گردیده است.

آیت الله «موسوی جزایری» نماینده ولی فقیه در استان خوزستان، سهم بزرگی در مقاومت مردم این استان در سال‌های دفاع مقدس دارد. آشنایی وی و شهید تقوی‌فر به دوران جوانی او باز می‌گردد.

ملتزم به مسایل شرعی و اخلاقی بود

– شهید تقوی‌فر را چگونه و از چه زمانی می‌شناسید؟

– بسم الله الرحمن الرحیم. شهید تقوی اصالتاً از خانواده متدین اهل گتوند شوشتر بودند که در یکی از مناطق کوت عبدالله زندگی می‌کردند. خانواده محترم ایشان از سادات و دلدادگان اهل بیت عصمت و طهارت (ع) بودند که بطور سنتی برای امور دینی و مراسم مذهبی خود به علمایی مراجعه می‌کردند که از خانواده و از بستگان نزدیک ما بودند.

این ریشه خانوادگی قطعاً در شخصیت شهید بزرگوار مؤثر بود، ولی خود او هم دارای نبوغ و استعداد ذاتی بود. لذا به انقلاب اسلامی پیوست و با رژیم شاه مبارزه کرد و در دوران جنگ تحمیلی راهی جبهه شد و با فداکاری و از جان گذشتگی، حماسه‌های بزرگی آفرید.

حقیر ایشان را از نزدیک می‌شناختم. با ما رفت و آمد زیادی داشت.

– التزام آن شهید به مسائل دینی چگونه بود؟

– ایشان از مقلدین حضرت امام و بعداً رهبر معظم بود. ملتزم به مسائل شرعی بود. در ادای وجوه شرعیه خود نیز بسیار دقیق بود. در عین حال که اخلاقش خشک و جامد نبود و خیلی زود انس می گرفت و صمیمی می شد اما مرزهای شرع را حفظ می کرد. اهل غیبت و حرف های خلاف شرع نبود و اساساً زیاد حرف نمی زد. بخاطر همین صفات بسیار محبوب و دوست داشتنی بود.

وقتی از شهادتش باخبر شدم سختم بود باور کنم و خیلی ناراحت شدم؛ ولی بسرعت به یاد روحيات او افتادم و با خود گفتم حقش بود. مرگ در بستر برای او شایسته نبود.

– آیا خاطره خاصی از وی دارید؟

– بله؛ چند سال پیش به نزد ما آمده بود و دیدم خیلی ناراحت است. گفت: "در فلان اداره بودم یکی از کارمندان که مرا هم می شناخت خیلی علیه شما حرف زد و به شما نسبت های خلاف می داد؛ ولی من نتوانستم او را ساکت کنم و جوابش را خوب بدهم. لذا از شما کمک می خواهم". حقیر «آقا شیخ جلال» را خواستم و گفتم به همراه ایشان بروید ببینید جریان چیست.

رفتند و پس از چند ساعت برگشتند و راضی بودند. گفتند آن بیچاره دچار ذهنیتی شده بود و با حرف های ما قانع شد و عذرخواهی کرد. غرض اینکه خیلی از دوستان مؤمن هستند که با چنین صحنه هایی مواجه می شوند ولی احساس مسئولیتی نمی کنند؛ اما این شهید بزرگوار – به خاطر

اینکه به نظام اسلامی ضربه‌ای وارد نشود - نه بخاطر بنده و امثال بنده -
اینگونه مطلب را دنبال می‌کرد و تمام می‌نمود.
خداوند در جاتش را عالی و با سیدالشهداء(ع) محشورش کند.

«احمد فروزنده» نامی شناخته شده در استان خوزستان و نیز نبرد با تروریست ها در کشور عراق است. در کارنامه فروزنده از عضویت در گروه های انقلابی و زندانی شدن قبل از انقلاب تا فرماندهی سپاه و حتی نگارش تاریخ شفاهی خرمشهر به چشم می خورد. آنچه در پی می آید گفتگوی «محمد مالی» خبرنگار سایت خوزنیوز با وی است که در آستانه چهلمین روز شهادت سردار شهید تقوی فر انجام شد.

حیف بود اگر تقوی شهید نمی شد

— اولین باری که شهید تقوی فر را دیدید خاطرتان هست؟

— بسم الله الرحمن الرحيم. اولین برخورد را دقیقاً خاطرم نیست؛ اما یادم هست که ما یک سری جلساتی با هم داشتیم. زمانی که تازه جنگ شروع شده بود، این جلسات به منظور هماهنگی نیروهای اطلاعات تشکیل می شد، از هر محور یک نفر به عنوان مسئول اطلاعات آن محور در جلسات شرکت می کرد و هماهنگی های لازم، گزارش های اطلاعاتی و آخرین وضعیت دشمن و نیروهای خودی و گمانه زنی در خصوص طرح های دشمن و اینکه چه گزینه هایی می تواند برای نیروهای خود عملیاتی شود در آن جلسات بحث می شد. آقای شهید تقوی فر در آن جلسات به عنوان مسئول اطلاعات محور

سوسنگرد شرکت می کرد. من هم به عنوان مسئول اطلاعات خرمشهر در آن جلسات حضور داشتم و قطعاً اولین برخوردهای من با این شهید بزرگوار در آن جلسات صورت گرفته است. اما این که دقیقاً اولین بار را به خاطر داشته باشم نه، چون مربوط به خیلی سال پیش است.

– پس بهتر است پرسم آخرین باری که شهید تقوی فر را دیدید کی بود؟
– در خصوص برخورد چهره به چهره، آخرین بار، چند ماه قبل از شهادتش، یک دیدار حضوری در ایران با این شهید داشتم و یک بار هم در عراق.
یک تماس تلفنی هم یک روز قبل از شهادت ایشان صورت گرفت و خاطرم هست یکی از دوستان با شهید تقوی فر کاری داشت که من چند بار زنگ زدم، تلفن همراهش خاموش بود و شماره دیگری هم داشت که آن را به دوستان دادم و چون ساعاتی پیش از شهادت ایشان بود نمی دانم تماس حاصل شد یا نه.

– در این دیدارها حس نکردید که او حالتی معنوی یا نوعی "مرگ آگاهی الهی" داشته باشد؟

– ایشان حقیقتاً عاشق شهادت بود. نه این که دنبال شهادت برود، بلکه به تعبیر من دنبال شهادت می دويد. مانند این که انسان مشتاق به دست آوردن چیزی باشد و برای رسیدن به این چنین هدفی با همه وجودش تلاش کند.

– این حرف شما انسان را به این تردید می اندازد که شاید شهید تقوی فر مثلاً در میدان نبرد بی احتیاطی می کرد یا خودش را در موقعیتی قرار می داد که شهید بشود! این گونه که نبود؟

نه، قطعاً منظورم این نبود که ایشان برای وصال معشوق و رسیدن به هدف والایی که داشت، یعنی شهادت، خودش را در معرض تیر قرار بدهد. بلکه می‌گفت: حالا فرصتی پیش آمده که ما بتوانیم به قافله شهدا بپیوندیم پس نباید مسامحه کنیم. یا این که می‌گفتند؛ این همه مقام معظم رهبری روی مسأله عراق تاکید دارد و اگر برای ثبات در این کشور مشکلی بوجود بیاید ممکن است کل دستاوردهای انقلاب اسلامی در سوریه و لبنان تهدید شود و حتی این تهدید ممکن است به سمت کشور ما بیاید. چون سرزمین عراق به لحاظ استراتژیک برای کشور ما بسیار مهم و حائز اهمیت است. همانقدر که ثبات عراق و ماندنش در این وضعیت برای کشور ما مهم و مفید است، بی‌ثباتی این کشور می‌تواند بر کشور ما تاثیر منفی بگذارد. لذا شهید تقوی سعی و تلاش داشت که روحیه بی‌باکی، شهامت و تحور را در دیگران ایجاد کند. در واقع مواجهه ایشان در صحنه نبرد؛ برای همه ما درس بود. به این معنا که ایشان می‌خواست رفتن و به لقاء الله پیوستن را به عنوان یک امر بدیهی جا اندازد و همه را به سمت از خودگذشتگی و جانفشانی در راه اهداف و نیاتی که کشور دارد، عراق دارد، نظام دارد و در این مرحله حساس، انقلاب اسلامی ایران و انقلاب و نهضت عراق به آن نیاز دارد، متمایل و گسیل بدارد.

– جمله معروفی با بُن‌مایه فلسفی هست که می‌گوید: "اول ایمان آوردم بعد فهمیدم" یا "اول فهمیدم بعد ایمان آوردم". می‌خواهم با استفاده از این تعبیر پرسم که به نظر شما جنس ایمانِ شهید تقوی فر چگونه بود؟ عرفانی یا عقلانی؟

- شهید تقوی فر در یک خانواده سنتی و مذهبی رشد یافته بود، بنابراین مثل خیلی از ماها بود که اغلب نرفتنیم درس بخوانیم و یاد بگیریم؛ تا قبول کنیم و بفهمیم که دین یا اسلام خوب است یا بد است، بلکه بر اساس تعالیم خانوادگی و اجتماعی و در خانه فهمیدیم که دین خوب است. بعد هم که در عمل رفتیم و در صحنه دیدیم که آن چه انسان را نجات می دهد و راهگشا هست دین است.

- شهید تقوی فر چقدر امروزی بود؟ یعنی این که مثلاً پیتزا می خورد، موسیقی گوش می کرد یا به فوتبال علاقه داشت؟! به عنوان مصادیق علاقه به زندگی امروزی؟

- شهید تقوی فر با این مسائل مشکلی نداشت؛ اما به خاطر ندارم که در طول این سال ها از شهید شنیده باشم که مثلاً برویم پیتزا بخوریم چون اصلاً خورد و خوراکش خیلی محدود بود؛ کم غذا می خورد و تمام این ایام هم روزه بود. ما خیلی اوقات می دیدیم که ایشان غذا نمی خورند، یک روز می گفت اشتها ندارم، یکی روز می گفت روزه هستم، یک روز می گفت بعداً می خورم، یک روز می گفت قبلاً خورده ام؛ ولی بعد از این که ایشان شهید شد ما متوجه شدیم که شهید تقوی فر ۳۱ سال روزه بوده است. وی از روزی که پدرش شهید شد تا روزی که به شهادت رسید روزه بود.

- یک اصطلاحی هست که می گوید: "ما بعد از مرگ شهدا آن ها را فراموش کردیم". الان کمتر از چهل روز از مرگ شهید تقوی می گذرد فکر می کنید این اصطلاح و تعبیر در مورد شهید تقوی و تقوی ها صدق کند؟

- من فکر می‌کنم شهید تقوی فر هیچ‌گاه فراموش نمی‌شود؛ چون ایشان نقش و تاثیر جاننداری روی اطرافیانش داشت. وقتی به روستای این شهید می‌روید می‌بینید که ایشان نقش داشته است؛ وقتی به محل زندگی شهید می‌روید تاثیرات ایشان را می‌بینید؛ وقتی به محل کار شهید تقوی می‌روید می‌بینید که ایشان نقش داشته و تاثیر گذار بوده است. شهید ما، تربیتی که خودش با آن رشد کرده است را سعی کرده به اطرافیانش منتقل کند و بر دیگران اثر گذار بوده باشد. تاثیر شهید تقوی فر در محیط کار ایرانش یا در محیط کار عراقش و دوستان عراقی که با وی مرتبط بودند هیچ‌گاه فراموش نخواهد شد. این که می‌گویم اثر گذاشته یعنی آدم پرورش داده است که مثل خودش باشد. آدم پرورش داده است که با الگوهایی که خود داشت، زندگی کند و کار بکند. ما در کسانی که با شهید تقوی فر کار کرده‌اند نداریم که آدم اهل ریخت و پاش باشد. یا کسی را نداریم که اهل نماز نباشد، یا اهل روزه نباشد، یا مثلاً کار دیگران را راه نیندازد که بدبختی امروز همه ادارات ما هست. یا اهل این باشد که اگر مشکل کسی را دید، دستش را نگیرد و رهایش کند و بگوید به من چه! لذا این از ویژگی‌های خیلی ممتاز ایشان بود که اگر در خصوص یک مشکلی، کسی به او مراجعه می‌کرد؛ پیگیری نمی‌کرد تا مثلاً جواب او را داده باشد، پیگیری می‌کرد تا آن مشکل حل شود.

آقای تقوی فر به یک تلفن زدن اکتفا نمی‌کرد، بلکه تا مشکل را حل نمی‌کرد و به سرانجام نمی‌رساند کار را رها نمی‌کرد.

- دو تلقی در مورد شهدا هست که به نظر من خیانت است به نهاد شهادت. تلقی اول این است که در زندگی سیاسی امروز ما یک جناح سعی دارد شهدا را در انحصار خود درآورد، از آن طرف یک جناح سعی دارد آنقدر شهدا را قدسی نماید تا آنها را به کل از مسائل سیاسی

و اجتماعی خارج کند. در حالی که شهید تقوی فر بعد از جنگ بیست و بیست و پنج سال زندگی کرده و در این سال‌ها ما بحران‌های سیاسی زیادی داشتیم که قطعاً ایشان در این بحران‌ها موضع سیاسی خاصی داشته است. شهید تقوی فر به این معنا چگونه آدم سیاسی‌ای بود؟

— شهید تقوی فر پیرو و دنباله‌روی امام بود. ایشان پیرو و دنباله‌روی رهبری بود. دیگر ایشان چیزی به نام جناح، گروه‌بندی و صف‌بندی که منجر به طرفداری و همراهی از عده خاصی و مخالفت با عده خاصی شود را دنبال نمی‌کرد و ملاکش این بود که: "هر چه آقا می‌گوید." شهید تقوی فر عقیده داشت، نه جلوتر از رهبری باشیم و نه با فاصله پشت سر ایشان باشیم.

— شما با آن شهید درد دل هم می‌کردید؟

— بله؛ گاهی اوقات برخی مسائل ایشان را اذیت می‌کرد که با هم در این خصوص صحبت می‌کردیم.

— آیا شهید تقوی فر از وضعیت جامعه ناراضی بود؟

— طبیعتاً مسائلی وجود داشت که باعث ناراحتی ایشان می‌شد. شهید تقوی نگرانی‌هایی در خصوص جامعه داشت و بارها در این خصوص صحبت کرده بود. نگاه شهید تقوی فر نگاه به حرکت پشت سر رهبری بود، نگاه به چیز دیگری نبود. ایشان به گروه خاص سیاسی در کشور تمایل نداشت و سعی می‌کرد در دسته‌بندی‌ها حضور نداشته باشد. در عین حال، گوش به فرمان رهبری بود. آقا مثلاً اگر می‌گفت فردا صبح به خیابان بیایند حتماً این کار را می‌کرد. بعضی از دوستان همیشه جلوتر از رهبری حرکت می‌کنند یا

برخی دیگر با فاصله؛ اما ایشان فردی تابع رهبری بود. در وصیت نامه‌اش هم هست که: خط امام را ادامه بدهید، رهبری را تنها نگذارید و در مسیری که رهبری می‌گوید حرکت کنید.

– نسل جوان امروز ما چه نیازی دارد به این شهید؟

– من فکر می‌کنم نسل جوان امروز ما خیلی نیاز دارد به شهید تقوی فر. به آشنایی با اخلاق، رفتار، منش و برخورد ایشان. خوب شما ببینید آقای تقوی حداقل‌ها را برای خودش قائل بود. یعنی چی؟ منی که مدیر هستم، اول که یک پُست مدیریتی را می‌پذیرم، دنبال اینم که جا و اتاقم جوری است؟ مبلم چه شکلی است؟ میزم جوری است؟ ماشینم چگونه است؟ و همین گونه ادامه پیدا می‌کند... ایشان نزدیک بیست سال بود که درجه سرداری داشت ولی راننده نداشت. شاید باور نکنید ولی با سرویس عمومی رفت و آمد می‌کرد.

– شهید تقوی فر کجا خودش را ساخت که به این جایگاه رسید؟ در کدام دانشگاه و مکتب.

– عرض کردم ایشان در خانواده متدین و مذهبی رشد پیدا کرده بود، از نیروهای مذهبی پیش از انقلاب بود و البته خودش را در مسجد ساخت. بعدش هم که به عنوان یک جوان وارد جنگ شد و تا آن لحظه‌ای که به شهادت رسید عمرش را در راه جهاد و مبارزه گذراند. ایشان از خصوصیات و ویژگی‌های بارزی که دیگران ندارند برخوردار بود. چه کسی حاضر است همراه با نیروهایش کارهای پایین و دون را انجام دهد برای این که مثلاً جمع‌آوری زباله در سطح محیط کار یک امر پستی نباشد خود ایشان این

کار را انجام می داد. وقتی که در ساختمان یک کار فیزیکی مثل بنایی وجود داشت خودش می آمد کمک می کرد و وقتی می گفتیم، حاجی شما سردار هستید، می گفت نه من باید کمک بکنم. خوب کسانی که این ویژگی ها را داشته باشند و در همه سطوح و هر برنامه ای همراهی کنند بسیار کم هستند. حالا بعضی ها فقط در مسائل عبادی همراهی می کنند یا مثلاً در انفاق کردن و یا... ولی حاضر نیستند به خود زحمت بدهند اما شهید تقوی فر این گونه نبود، حتی به خودش سخت می گرفت. من به شما قول می دهم که اگر همین حالا بروید خانه ایشان را ببینید متوجه می شوید که ایشان چگونه زندگی می کرده است. ایشان یک زندگی در سطح سال ۱۳۵۸ دارد و به احتمال زیاد اگر فرش و مبلی دارد مال بیست، سی سال پیش است. یا محلی که ایشان زندگی می کند نشان ساده زیستی و پاکدستی این مرد بزرگ است. قطعاً ایشان می توانست در مناطق بهتری ساکن شود اما زندگی با عامه مردم و در سطح مردم را ترجیح می داد.

— از ساده زیستی شهید تقوی فر گفتید؛ اما با من هم عقیده اید که در این مسابقه ای که بسیاری از مسئولان و مدیران برای اشرافی گری، اختلاس و تجمل به راه انداخته اند، خیلی سخت است که شهید تقوی فر را گونه ای به مردم بشناسانیم که باورپذیر باشد؟

— (با لبخند) خوب، باورپذیری شهید تقوی فر که کاری ندارد. ایشان بوده است، وجود داشته اند و همه، صدها نفر از کسانی که دوست و همکارش بودند به صداقتش در حفظ و نگهداری بیت المال، در این که اسراف نشود، سوء استفاده نشود، کنترل شود، پول بیخودی از جایی به جای دیگر نرود شهادت می دهند.

– روزی که سردار «سلیمانی» برای تشییع شهید تقوی به اهواز آمدند همسفر ایشان بودم. وقتی گفتم: آیا فکر نمی کنید حیف بود که تقوی فر شهید شد؟ سردار سلیمانی با جدیت گفت: "حیف بود اگر تقوی فر شهید نمی شد." شما چه فکر می کنید؟

– ببینید؛ کسی که سال های سال در خطر بوده، سال های سال در تهدید بوده و سال های سال کارهای غیر عادی را دنبال می کرده و در این مدت توفیق داشته که ادامه حیات بدهد و آن کارها را به نتیجه برساند، آیا این فرد اگر بر بستر بیماری بیافتد و احتیاج داشته باشد کسی دست او را بگیرد یا پای او را بگیرد؛ حیف نبود؟ آیا برای آدم اینجوری ظلم نیست؟ من هم معتقدم که اگر تقوی شهید نمی شد، حیف بود.

– آخرین تصاویری که از شهید تقوی فر در میدان نبرد موجود هست، نشان می دهد در حالی که به ایشان شلیک می شود ایشان لبخندی بر لب دارند یا بی تفاوتند. واقعاً این صحنه ها را تنها در فیلم های هالیوودی می توان دید. برخوردهای ایشان مانند یک قهرمان جنگی است. این شجاعت و شهامت چگونه به وجود می آید؟

– من فکر می کنم از اعتقاد به آینده.

– یا اعتقاد به راهی که می رود؟

– انسان در راهی که می رود، در واقع دارد آینده خودش را ترسیم، تصویرسازی و بنا می کند.

- چرا شهید تقوی فر در عراق همان جوری می‌جنگید که در ایران می‌جنگید؟

- خوب روشن است؛ آقای تقوی فر برای عراق سی و چند سال زحمت کشیده بود. تک تک این گروه‌های سیاسی که در عراق هستند این‌ها همه خود را مدیون آقای تقوی فر می‌دانند. همه گروه‌ها بدون استثناء، چه کُرد، چه شیعه و حتی سنی‌های عراق مدیون آقای تقوی فر هستند. چون ایشان به همه آنها کمک کرد تا بتوانند بروند به درون عراق تا اول صدام را سرنگون کنند، دوم این که آمریکا را بیرون کنند و سوم این که حاکمیتی مستقل برای خودشان تشکیل دهند.

لذا استقبال از شهادت ایشان، در عراق مثل ایران بود. یعنی مراسماتی که برای شهادت شهید تقوی فر در عراق برگزار شد مثل مراسماتی بود که در ایران برگزار می‌شد.

- یک سؤال ذهن من را مشغول کرده است: این روزها خبر شهادت بسیاری از سرداران و عزیزانمان را می‌شنویم؛ مثل شهید تقوی فر. شما وقتی ابعاد شخصیتی ایشان را می‌شکافید به بزرگی و تأثیر این شخصیت واقف می‌شویم. چرا علی‌رغم نبود و فقدان این شخصیت‌ها، راه صدمه نمی‌بیند؟ حرکت کند نمی‌شود؟ و می‌بینیم که با کم شدن این آدم‌های بزرگ هدف‌ها کمرنگ نمی‌شود؛ امنیت عراق، مبارزه با دشمن و دفع فساد ادامه می‌یابد و راستی خلأ این شهدا در میدان مبارزه چگونه پُر می‌شود؟

- خود خداوند این مسیر را تضمین کرده و فرموده است که اگر شما در راه

من حرکت کنید؛ من آن راه و حرکت را تضمین می‌کنم و من آن حرکت را تقویت می‌کنم.

ما این وعده الهی را در دوره جنگ و پس از آن بخوبی دیدیم، مدرسه شهادت به دانشگاه تبدیل شد، بسترهای علمی در کشور، اتکا به خود، خود را بی نیاز از دنیا دانستن در ملت ما زنده شد. الان هم در عراق، ما مثل آقای تقوی‌فر که سی و اندی سال در عراق تجربه داشته باشد و همچنین در جنگ تجربه داشته باشد دیگر نداریم. اما شهادت و خون پاک تقوی‌فر سبب رویش‌های جدیدی هم در سطح نیروهای عراقی و هم در سطح نیروهای ما خواهد شد. به طور طبیعی وقتی بسیاری از نکاتی که در مورد شهید تقوی بیان و تشریح می‌شود که کسی نمی‌دانست، بخصوص هم‌زمان و دوستان شهید، سبب می‌شود انسان‌ها به خودشان بیایند که کسانی هستند که همین امروز در کنارشان زندگی می‌کنند ولی با چه معنویت بالایی و چه زندگی ساده‌ای؛ و این پیام را می‌دهد که ما هم می‌توانیم مانند این شهدا باشیم و راهشان را ادامه دهیم. شهادت شهید تقوی‌فر نقطه‌ای است برای پرتاب عده جدیدی به یک مرحله تازه. تا این رویش‌های جدید و متأثر از شهید تقوی‌ها خود تبدیل به الگوهایی جدید در جامعه ما شوند. همانگونه که خداوند در قرآن کریم وعده داده است خون شهید از بین نمی‌رود و حتماً رشد و نمو و پیشرفت و توسعه و رویش را در بر خواهد داشت.

—اگر بخواهیم قیاس تطبیقی نکرده و تنها قیاس تاریخی مقصود ما باشد، خوب پنجاه سال پیش پدیده «چه گوارا» همین کار را می‌کرد؛ یعنی برای حمایت از آرمان خودش، مرزها را می‌شکافت و به همین دلیل به اسطوره‌ای تبدیل شده بود که جوان‌های ما هنوز هم عکس‌های این فرد

را به یادگار دارند. به نظر شما پنجاه سال دیگر شهید تقوی فر اسطوره نسل جوان ما خواهد بود؟

- بی اغراق، من فکر می‌کنم اگر شخصیت شهید تقوی فر درست تبیین شود ایشان در جمع شخصیت‌های ماندگار تشیع، این نظام و کشور خواهد بود. بی تردید شخصیت و ابعاد وجودی شهید تقوی نه تنها برای نسل جوان ما بلکه برای نسل جوان کشورهای مسلمان منطقه نیز الهام بخش خواهد بود. بخصوص این که شهید تقوی در عراق از محبوبیت فوق العاده‌ای برخوردار بود و اگر تأثیر شهادت و شخصیت ایشان در ایران عدد ۳۰ باشد در عراق این عدد، ۵۰ است. به خاطر این که عراقی‌ها شاید بیشتر از ایرانی‌ها با ایشان ارتباط داشتند. یکی از دوستان ما، استاندار حله، بعد این که ایشان به شهادت رسیده بود آمد ایران و رفت تا سری به خانواده شهید بزند، از دوستان شهید تقوی بود و در آن کلیپ آخری که از شهادت شهید تقوی موجود است کسی که پیشانی شهید را بوسه می‌زند همین فرد است. (فروزنده به اینجای مصاحبه که می‌رسد آرام آرام اشک می‌ریزد. و در لحظه‌ای آن چنان متأثر و می‌شود که دیگر امکان سخن ندارد. سرم را پایین می‌اندازم و زیر چشمی شانه‌های لرزان مرد و چهره سرخ غرق اشکش را می‌نگرم) بله، این مسئول عراقی وقتی رفته بود و خانه شهید تقوی را دیده بود، حالش دگرگون شد. (دیگر بغض فروزنده می‌ترکد). اصلاً باور نمی‌کرد که سردار شهید تقوی زندگی اینچنینی داشته باشد. می‌گفتند این مسئول عراقی گریه می‌کرد و ضجه می‌زد و نمی‌توانست خودش را کنترل کند.

- فرمودید که یکی از آخرین دیدارهای شما با شهید تقوی، دیداری بود

که در عراق داشتید. می‌توانید آن دیدار را برایمان شرح بدهید؟
 - ایشان آمد محل کار و آن جایی که بودیم. حرف‌هایمان هم راجع به عراق بود و وضعیت نبرد و گروه‌های عراقی و مشکلاتی که وجود دارد. نیروهای عراقی، نیازمندی‌هایی که باید تامین شود، نواقص آموزشی که این نیروها دارند چون در دو عملیات قبلی مثل جرف الصخر که شهید همراه آنها بود و عملیات سعدیه، دیده بود که نیروها مشکلات آموزشی دارند و معتقد بود اگر این نیروها به خوبی آموزش ببینند خیلی تلفات پایین می‌آید. چون اغلب تلفات این نیروها بخاطر ندانستن مسائل آموزشی نظامی است. چون نمی‌دانند چگونه باید حرکت کنند، وقتی دشمن دارد آتش می‌ریزد چکار باید کنند، وقتی خودشان حمله می‌کنند چطور پوشش دهند، یا مثلاً وقتی وارد منطقه آلوده‌ای می‌شوند چگونه باید تله‌ها و آلودگی‌ها را برطرف کنند. خاترم هست که شهید تقوی این مسائل را در آن دیدار مطرح کرد.

- شهید واکنش عاطفی هم داشت در آن دیدار؟ یک "آن" معنا دار؟ یک لبخند؟ یک نگاه؟

- در همه دیدارهایی که با شهید تقوی داشتم شاهد چنین لحظات عاطفی با او بودم. وقتی حرفمان تمام شد، خوابیدیم. نصف شب که بلند شدم آب بخورم دیدم که شهید تقوی در حال عبادت است و غرق مناجات بود. فکر می‌کنم ساعت ۳ بود. وقتی بعد از شهادتش خدمت خانواده‌اش رسیده بودیم همسرش می‌گفت که: خواب شهید تقوی از ساعت ده تا ۲ بود و مابقی را به نماز شب و مناجات خودسازی بود. ایشان از چهره‌های نادری است که از نوجوانی تا لحظه شهادتش برنامه مناجات و خودسازی و

نماز شبش ترک نشده بود و این را خانواده، هم‌زمان و دوستانش شهادت می‌دهند. ایشان ویژگی‌های بارز زیادی در شخصیتش بود. انسان بسیار رئوفی بود. با مردم رأفت داشت.

– هیچ وقت عصبانیت شهید تقوی فر را هم دیدید؟

– بالاخره هر کسی اگر بخواهد کار کند نمی‌تواند عصبانی نشود. شهید تقوی فر در کار، انسان بسیار جدی و قاطعی بود. اگر هم عصبانیتی وجود داشت به دلیل انجام شدن یا نشدن یک کار بود. ایشان بسیار پیگیر و جدی بود. وقتی کاری به او سپرده می‌شد شما مطمئن بودید که آن کار اجرا شده و تحقق می‌یافت. ایشان در کار و خدمت مطلقاً بازی سیاسی، گروکشی، منافع شخصی و قصد خودنمایی نداشت. این ویژگی‌هاست که می‌گوییم شهید تقوی می‌تواند به الگویی تأثیرگذار تبدیل شود.

– پیام شهادت شهید تقوی فر چیست؟

– پیام شهادت او این است که ما می‌توانیم در قرن ۲۱، انسان‌هایی داشته باشیم مثل زمانی که حضرت رسول اکرم(ص) ظهور کرد. ما می‌توانیم صحابه پیامبر را در عصر حاضر و در قرن ۲۱ داشته باشیم. من فکر می‌کنم مهم‌ترین پیام شهادت شهید تقوی فر این بود که ایشان زندگی کرد مثل این که همراه حضرت رسول دارد زندگی می‌کند.

«عبدالزهره داغری» از شاگردان، دوستان و همزمان سردار شهید حاج سیدحمید تقوی فر است که علیرغم تألمات روحی در فقدان معلم خود، با ما به گفتگو نشست.

گفت: بدان این بار شهادت در کار است

– لطفا در ابتدا کمی از خودتان برایمان بگویید.

– بسم الله الرحمن الرحيم. بنده اهل سوسنگرد هستم. وقتی جنگ شروع شد ۱۷ ساله بودم و چون خانه ما در روستایی نزدیک "تپه‌های الله اکبر" بود و به منطقه‌آشنایی کامل داشتم از طریق دوستانم به گردان بلالی رفتم. مسئولین گردان مرا در همان روستای خودمان مستقر کردند و من نیز از بالای یک منبع آب که مشرف به قسمت زیادی از منطقه بود، شروع به جمع‌آوری اطلاعات و شناسایی تحرکات نیروهای دشمن نمودم. مثلاً از کجا رفت و آمد می‌کنند، چند نفرند و از این نوع اطلاعات ...

کار ما در رابطه با شناسایی به قرارگاه هجرت کشید و بعد از آن بخاطر تسلط به زبان عربی، به مأموریت‌های برون مرزی اعزام شدم. در همین اثنا و در رفت و آمدها با حاج حمید و عده دیگری که برای سرکشی و نظارت بر

انجام مأموریت‌ها می‌آمدند، آشنا شدم. بعد از عملیات خیبر در سال ۱۳۶۳ برادر «حسن فضل الله» سراغم آمد و به همراه برادرش در پوشش جاشوی شیخ برای انجام مأموریت به کویت رفته و از آنجا با هماهنگی برادر «سیدعلی شیرازی» به عنوان کمک راننده به منظور شناسایی مسیرهای تردد و آشنا شدن با همه منطقه، وارد عراق شدم. بعد از ۲۹ روز به ایران بازگشتم و پس از اینکه گزارش کاملی از مسیر و مناطق شناسایی شده ارائه دادم، رسماً از نیروی زمینی به سپاه قدس منتقل شدم.

– چگونه با حاج حمید آشنا شدید؟

– بعد از اینکه شهید علی هاشمی مرا به قرارگاه رمضان معرفی کرد به گلف آمدم و در آنجا شهید «صدرالله فنی» مرا به حاج حمید تقوی فر معرفی کرد و گفت ایشان مسئول شماسست. مأموریت‌های بعدی من بیشتر در هورالهویزه، هورالحمار و در پشت نیروهای دشمن بعثی بود. تحت نظر حاج حمید کارهای شناسایی و ضربه زدن به دشمن را انجام می‌دادیم.

سال ۶۶ مأموریت ما به همراهی حاج «حمید»، حاج «ایاد» و .. به غرب کشیده شد و وارد پاوه شدیم. آنجا همراه «ابو احمد میاحی» (رحمة الله علیه) و یک خلبان و یک کرد عراقی که برای قرارگاه رمضان در کرمانشاه کار می‌کردند، به منظور انجام عملیات مختلف شناسایی و وارد کردن ضربات به دشمن بعثی به درون خاک عراق اعزام می‌شدیم.

لازم است به این نکته اشاره کنم که یکی از ویژگی‌های متفاوت شخصیت شهید حاج سید حمید تقوی فر این بود که فرصت‌ها را غنیمت می‌شمرد؛ مثلاً در محل استقرار نیروها در خاک عراق چشمه‌ای وجود داشت که ایشان در اوقات استراحت در کنار چشمه زمینی را احیاء و به کشاورزی می‌پرداخت.

– رابطه شما با شهید حاج سید حمید تقوی فر بعد از اتمام جنگ تا چه سالی ادامه داشت؟

– همه نیروهایی که با این شهید بزرگوار کار کرده‌اند رابطه‌شان با او به دوستی و رفاقت کشیده شده است. این هم بخاطر رفتار و منش انسانی ایشان بود که آدم را جذب خودش می‌کرد. من هم این توفیق را داشتم که تا آخرین روز شهادتش با ایشان رابطه دوستی‌ام را حفظ کنم. در هر فرصتی، چه حضوری و چه تماس تلفنی، ایشان پیش دستی می‌کرد و بزرگوارانه جویای احوال بنده و خانواده‌ام می‌شد. احوال تک تک بچه‌ها را می‌پرسید و اگر مشکلی داشتم خودش شخصاً پیگیر آن می‌شد؛ حتی در مورد یک مشکلی که پیش آمده بود در آخرین تماس تلفنی به من گفت وقتی برگشتم آن را پیگیری و ان شاء الله حل می‌کنم.

– وقتی حاج حمید به شهادت رسید شما کجا بودید؟

– من در همان محورهای عملیاتی ولی در یک منطقه دیگر حضور داشتم. بعد از نماز ظهر و عصر، تلفنی با ایشان تماس گرفتم، اما هر چه زنگ می‌خورد بر نمی‌داشت. دلشوره عجیبی تمام وجودم را فرا گرفته بود؛ از ساعت ده و نیم صبح دیگر صدایش را نشنیده بودم؛ با نگرانی و اضطراب با آقای سید جزایری از مسئولین محورها تماس گرفتم. بدون هیچ حرفی شروع به گریه کردن نمود؛ گفتم: "چه شده سید؟ حاج حمید چه شده؟" ایشان با همان حالت گریه ادامه داد: "حاجی زخمی شده، بچه‌ها رفتند که او را بیاورند. تماسمان با سید قطع شده است." دیگر هر چه زنگ می‌خورد ایشان هم پاسخ نمی‌داد. در تماس‌های بعدی با اشخاص دیگر متوجه شدم

که این بزرگوار به آرزوی همیشگی اش ... (اینجا بغض عبدالزهره می ترکد و به شدت حق حق می کند و اشک امانش نمی دهد. پس از لحظاتی که بر خود مسلط می شود)

حاج سیدحمید، شهادت در راه خدا را آرزو می کرد و در دفاع از اسلام و حریم شهر مقدس سامراء مشتاقانه به آن رسید.

– آخرین دیدارتان کجا بود؟

– چند روز قبل از شهادتش با هم رفتیم منزل یک خلبان عراقی. بعد از لحظاتی که آنجا بودیم، حاجی روی شانه ام زد و گفت: "عبدالزهره این بار شهادت در کار است".

(عبدالزهره داغری بغضش را فرو خورد و گفت:) او به سعادت رسید، خدا عاقبت ما را ختم به خیر کند.

آنچه در پی می‌آید گفتگوی خبرگزاری اهل بیت (ع) - ابنا - با آقای «مهدی آقاشعبان» از مدافعان حرم است که شاهد اصابت و شهادت سردار شهید تقوی فر بود.

نحوه شهادت سردار سامراء

- ابتدا کمی درباره منطقه "عزیز بلد" توضیح دهید که شهادت سردار در آن رخ داد.

- بسم الله الرحمن الرحيم. منطقه عزیز بلد در شمال شرقی منطقه "بلد" قرار دارد که منطقه‌ای شیعه نشین است و حرم مطهر «حضرت سید محمد (ع)» برادر امام حسن عسکری (ع) و عموی امام زمان (عج) در آن واقع است. عزیز بلد شامل باغات بسیار پر میوه مانند پرتقال، لیمو و انجیر است و بسیار زیباست؛ انگار که بهشت روی زمین است.

وقتی بلد را آزاد کردیم، محور عزیز بلد همچنان در دست دشمن قرار داشت و در این محور، حدود سیصد نفر از شیعیان خوب منطقه را به شهادت رسانده بودند. بنابراین عملیاتی با مستشاری شهید تقوی فر برای آزادی آن انجام شد.

– نحوه شهادت سردار تقوی فر چگونه بود؟

– وقتی در عزیز بلد عملیات شروع شد، من بالای دیدگاهی بودم که حدود ۵۰۰ متر با شهید فاصله داشت. از بالای دیدگاه، منطقه عملیاتی را هم با دوربین می دیدم و هم با چشم.

نیروهای حشد شعبی عراق از سه محور به منطقه زده بودند: چپ، راست و وسط. در همین حین، تک تیرانداز دشمن که با پوشش کامل ایستاده بود، شهید تقوی فر را هدف قرار داد.

– شما تک تیرانداز داعشی را دیدید؟

– تک تیراندازها که خودشان معلوم نیستند؛ چون پوشش کامل امنیتی را رعایت می کنند. آن تک تیرانداز هم با رعایت کامل این پوشش، به همه طرف شلیک می کرد؛ هم به طرف ما و هم به طرف ایشان.

– کدام قسمت از بدن سردار مورد اصابت قرار گرفت؟

– تک تیراندازها با آناتومی انسان بخوبی آشنا هستند و می دانند کجای آن را هدف قرار بدهند که انسان زود خونریزی کند و در چند دقیقه جان خود را از دست بدهد. مثلاً پهلوی یا گردن انسان را مورد اصابت قرار می دهند که نمی توان آنها را بست و در نتیجه بسرعت ۴-۵ لیتر خون بدن خالی می شود. آقای تقوی فر هم از ناحیه پهلوی هدف قرار گرفت و همانطور شهید شد.

– بنابراین امکان نجات ایشان وجود نداشت.

– پس از هدف قرار گرفتن ایشان، ما هر چه تلاش کردیم که در این ۵۰۰ متر یک ماشین برود و ایشان را به عقب بکشد این کار انجام نشد. با توجه به

نوع مجروحیت ایشان، باید در چند دقیقه به عقب انتقال می یافت تا بهداری بتواند با مداوای اولیه، جلوی خونریزی را بگیرد. اما نتوانستند این کار را انجام دهند و این فرایند، بالای نیم ساعت طول کشید. دیگر تمام شد و بچه ها اعلام کردند که: سردار تقوی فر شهید شد.

– پس از شهادت هم او را دیدید؟

– بله، من از اولین نفراتی بودیم که ایشان را دیدیم. چیز عجیبی که من نسبت به شهدای دیگر دیدم چهره شهید تقوی فر پس از شهادت بود. آقای تقوی سبزه بود و قبل از شهادت، ته چهره ایشان به سیاهی می زد؛ اما بعد از شهادتش، انگار نور از صورت این بشر می بارید. آنقدر خوشگل شده بود که من آنجا واقعاً به ایشان غبطه خوردم.

– خاطره ی خاصی از ایشان ندارید؟

– آن شهید عزیز برای تأسیس "سرایا الخراسانی" خیلی تلاش کرد و بعد از آن هم برای حمایت از این نیرو بسیار جدی بود. بچه ها را جمع و جور کرده و یک کادر محکمی برای اینها درست کرده بود.

– از حالات معنوی ایشان چه چیزی به یاد دارید؟

– نکته به یاد ماندنی، تقید بسیار ایشان به نماز جماعت بود. به عبارتی، یکی از کسانی بود که پایه گذار نماز جماعت محسوب می شد. همه ما هم پشت سرش نماز می خواندیم.

خیلی انسان بزرگی بود. با همه این خصلت های اخلاقی، رزمنده بزرگی هم بود. همه جور امتیاز داشت. نه اینکه حالا که شهید شده است بیاییم تعریف

کنیم و اینطوری صحبت کنیم. خیر؛ خیلی بندرت و کم گیر می‌آید که چنین افرادی هنوز مانده باشند.

ایشان خیلی آدم مخلص، باخدا و با ایمانی بود. خیلی بزرگوار بود. اسمش واقعاً با مسمما بود؛ واقعاً "تَقَوٰی" و "اهل تقوا" بود.

آنچه در پی می آید گفتگو با «حاج ایاد حلمی زاده» از همزمان شهید تقوی فر است.

او با خدا معامله کرد

- از چه سالی و در کجا و چگونه با شهید آشنا شدید؟

- بسم الله الرحمن الرحيم. در زمانی که شهید حاج سیدحمید تقوی فر، فرماندهی سپاه شادگان را به عهده گرفت، توفیق آشنایی با ایشان نصیب بنده شد. بعد از آن در قرارگاه رمضان همکاری ما با این بزرگوار بیشتر شد. مأموریت های ما در رابطه با شناسایی و جمع آوری اطلاعات از تحرکات و استحکامات دشمن در خاک عراق بود. تشکیل قرارگاه همزمان با شکل گیری و انجام عملیات بدر بود.

بعد از آن، از اواخر سال ۱۳۶۲ به منظور انجام عملیات خیبر، جمع آوری اطلاعات و شناسایی منطقه شروع شد و پس از ۳ ماه فعالیت بی وقفه در خاک عراق و "هور الحمار"، زمینه برای انجام عملیات خیبر فراهم گردید. (توضیح اینکه انجام این مأموریت ها تحت نظارت و هدایت شهید حاج

سیدحمید تقوی فر صورت می گرفت.)

تیم ها و گروه های شناسایی متشکل از تعداد ۷۰ نفر نیروی مجاهد عراقی و ۱۰ نفر از رزمندگان ایرانی بود که هر چند نفر تحت سرپرستی یکی از اعضای گروه شناسایی، مأموریت هدایت نیروها به پشت منطقه دشمن را به عهده داشتند.

بنده به عنوان مسئول یکی از این گروه ها باید بچه ها را پشت خطوط دشمن در درون خاک عراق می بردم. آنها را سوار بلم کرده و در هورالهوریزه و در قسمت هایی از آن که بیشتر از ۱۰ کمین وجود داشت، عبور می دادم. انجام کارها به این سادگی نبود و هر مأموریتی دشواری های خاص خودش را داشت. به یاد دارم در یکی از مأموریت ها که تمام تمهیدات برای انجام آن در نظر گرفته شده بود و فکر می کردم توسط بنده انجام می شود در آخرین لحظه، قرار شد شهید «حمود ربیعی» آن گروه را هدایت و سرپرستی کند. بعد از آنکه در محل تعیین شده به آنها ملحق شدیم متوجه شدم که تا لحظه دیدارم با ایشان، این بزرگوار (شهید ربیعی) لحظه ای آرام و قرار نداشته و تا صبح از ناراحتی نخوابیده است و چون متوجه شده بود که قبل از او قرار بوده من به این مأموریت اعزام شوم، مرا بوسید و از من حلالیت طلبید. روابط و ارتباطات بچه ها به گونه ای بود که برای انجام مأموریت ها از هم سبقت می گرفتند.

وقتی همه برای انجام مأموریت نهایی اعزام شدند، شهید حاج حمید به سوی من آمد، دستی به سرم کشید و با محبت گفت: "یاد، همه رفتند اما نگاه کن، چشم امید من به تو و دلم به حضور تو گرم است". من به او اطمینان دادم که هر چه از دستم برآید دریغ نخواهم کرد.

در حین پیشروی، از طریق رادیو آقای «محسن رضایی» پیام داد که بچه ها

باید برگردند. ما متوجه شدیم که این پیام برای ماست. عراقی‌ها هم که متوجه حضور ما شده بودند، راه برگشت ما را بسته و استحکامات زیادی چیده بودند.

یکی از خصوصیات حاج حمید این بود که تا مرحله انجام هر مأموریتی نگران رسیدن نیروهایش به محل تعیین شده بود. ایشان وقتی متوجه وضعیت شد تا "هور چکه" در داخل خاک عراق آمد و منتظر ما ماند تا برگشتیم. حاج حمید نیروهای خوبی را تربیت کرده و در حول محور خودش جمع کرده بود.

او بسیار کم حرف می‌زد، بسیار پر کار بود و در عین حال خستگی را نمی‌شناخت. او توانست در عراق کارهای بزرگی را از خود به یادگار بگذارد. ایشان در زهد و تقوا نمونه بود، من و دیگر بچه‌ها از او خیلی چیزها فرا گرفتیم.

— از نحوه برخورد و رفتار ایشان با نیروها برایمان بگویید.

— این انسان بزرگ، رفتارش طوری بود که هیچگاه افراد زیر دستش فکر نمی‌کردند که او فرمانده است. او رفیق بود؛ با همه دوستی می‌کرد؛ با همه برادرانه رفتار می‌کرد؛ و در دل نیروها و همه بچه‌ها طوری نفوذ می‌کرد که حاضر می‌شدی جانت را برایش فدا کنی.

— لطفاً از مأموریت‌هایی که با شهید حاج حمید داشتید خاطره‌ای برایمان بگویید.

— در یک برهه از زمان در سال ۱۳۶۴، صدام به دلیل اطلاع از نفوذ ما به عمق خاک عراق و در نتیجه ضربات سختی که متحمل می‌شدند، خطوط

جنوب را بشدت کنترل می کرد؛ به گونه ای که در تمام محورها به فاصله ۱۰ تا ۲۰ متر، یک نیروی کاملاً مسلح مستقر کرده و عبور و مرور را برای ما کاملاً دشوار و بعضاً غیرممکن ساخته بود؛ برای مثال در هور هیچ بلمی از طرف ما نمی توانست عبور کند. در نتیجه به صلاح دید فرماندهی مقرر گردید عملیات شناسایی از طریق غرب (کردستان) دنبال شود.

حاج حمید و سردار فروزنده که در جنوب حاضر بودند اصرار بر یافتن راهی برای شکستن سد تدافعی دشمن داشتند.

در همین اثنا حاج حمید به من گفت: "آماده ای این مأموریت را انجام بدهیم؟". من با اشتیاق پذیرفتم و با هم راهی هورالهویزه شدیم. در یک شب زمستانی، علی رغم همه خطرات با یک بلم تا نزدیکی های محل استقرار نیروهای دشمن پیش رفتیم. حضور حاج حمید در کنارم به من روحیه مضاعف می داد. از آنجایی که بنده مسلط به فن شنا و غواصی بودم با اجازه ایشان به آب زدم، هر موج و تکان هر نیزاری دشمن را متوجه ما می ساخت. به آرامی و از زیر آب تا خط دشمن پیش رفتم، منتظر ماندم تا در فرصتی که دو نگهبان عراقی به هم رسیده و از هم جدا می شوند به آن سوی خاکریز بروم. از خدا کمک خواستم و در یک فرصت مناسب در سکوت کامل، در حین دور شدن نگهبان ها از یکدیگر توانستم به آن سو رفته و به مدت چهار ساعت محورها، محل استقرار نیروها و استحکامات دشمن را شناسایی کرده و با همان ترنند بازگردم. این در حالی بود که حاج حمید در فاصله حدود ۱۰۰ متری من، درون قایق به حالت ایستاده، نگران اوضاع و سرنوشت من بود. وقتی به او رسیدم، با خوشحالی مرا در آغوش کشید و دست به سوی آسمان برد. به او گفتم: "مأموریت انجام و سد شکسته شد". دیدم در آن سرمای زمستان، بدون لباس، آرام به آب زد. این بار او مثل

همیشه می‌خواست از انجام موفق مأموریت اطمینان یابد. من ماندم و این بار او برای شناسایی رفت و پس از مدتی بازگشت و حالا با خیالی آسوده رو به من کرد و گفت: "آره، خدا را شکر سد شکسته شد".

(اینجا بغض حاج ایاد می‌ترکد و سکوت ما همراه با حق ایاد، این هم‌رمز دیرین حاج حمید، فضا را پر می‌کند. وی سپس ادامه داد:) حاج حمید یک دنیا بود؛ افتخار من این است که شاگرد این مرد بزرگ و حاج احمد فروزنده بودم.

– چه خصوصیت بارزی داشت؟

– در مورد این مرد خدا چه می‌توان گفت؟ شجاعتش، غیرتش، ایمانش، مردم‌داری‌اش، ساده زیستی‌اش، همه و همه مثال زدنی بود.

او "خدایی" بود و با خدا معامله کرد و به آرزویی که همیشه به دنبالش بود، رسید. خوشا به حال حاج حمید و خوشا به سعادت او...

عشق بازی کار هر شیاد نیست
این شکارِ دام هر صیاد نیست
عاشقی را قابلیت لازم است
طالب حق را حقیقت لازم است
عشق از معشوق، اول سر زند
تا به عاشق جلوه دیگر دهد
شاهد این مدعا، خواهی اگر
بر حسین و حالت او کن نظر

آنچه در پی می‌آید گفتگویی کوتاه با «حیدر قطب‌الدین» از هم‌زمان شهید تقوی‌فر است.

لحظه لحظه زندگی حاج حمید برای رضای خدا بود

– از آشنایی تان با سردار شهید سیدحمید تقوی‌فر بگویید.

– بسم الله الرحمن الرحيم. از ابتدای دفاع مقدس ارتباط مختصری با ایشان داشتم ولی ارتباط کاری بین ما وجود نداشت، چون نوع کار و فعالیت ایشان با بنده متفاوت بود. اما از اواخر جنگ آشنایی ما بیشتر شد.

– از خاطرات خودتان با ایشان بگویید.

– خاطرات بسیار است؛ یک مورد اینکه یک روز پاسگاه کوت عبدالله اهواز، موتورسیکلت ایشان را گرفته بود. نصف شب بود و مدارک موتور همراه ایشان نبود، لذا می‌خواستند موتور را توقیف کنند. سیدحمید کارت شناسایی‌اش را نشان نمی‌داد. بالاخره مدارک موتور را از منزل آوردند و موتور را تحویل گرفتند.

خاطره دیگر اینکه یک بار با هواپیما از تهران به همراه حاجی به اهواز می‌آمدیم، سیدحمید گفت: "ماشین به دنبال من می‌آید، آیا شما ماشین دارید؟" گفتم: "نه" گفت: "صبر کن با هم می‌رویم". بعد از خروج از سالن متوجه شدم یک خودرو وانت بار منتظر ایشان است! حاجی قبل از من پرید پشت وانت. گفتم: "حاجی تو را به خدا جلو ماشین بنشین"؛ اما هر چه اصرار کردم قبول نکرد. به اتفاق ایشان تا اسلام آباد عقب وانت بار نشستیم. ایشان بسیار خاکی و متواضع بود. ویژگی‌های اخلاقی بسیاری داشت از جمله رازداری و تقوا؛ و بسیار خدا ترس بود.

– آخرین بار چه زمانی ایشان را دیدید؟

– دو ماه قبل از شهادتش ایشان را در هویزه دیدم. این آخرین دیدارمان بود.

– اگر بخواهید شهید سیدحمید را در چند جمله تعریف کنید، چه می‌گویید؟

– او رزمنده‌ای خستگی ناپذیر و مبارزی شجاع و دلیر در تمام عرصه‌های دفاع از اسلام و انقلاب بود؛ انسانی که در تلاش برای خودسازی به مرتبه‌ای از اخلاص رسید که لحظه لحظه زندگی‌اش برای رضای خدا بود؛ و در مسیر این مجاهدت به پاداشش که همانا فیض عظیم شهادت بود، رسید.

گفتگوی زیر با حاج «ناصر ربیعہ» از ہمرزمان شہید تقوی فر است کہ با او در ساماندهی عشایر استان خوزستان همکاری نمود.

او محبوب عشایر دشت آزادگان بود

- از چه سالی و چگونه با شہید حاج حمید تقوی فر آشنا شدید؟
- بسم الله الرحمن الرحيم. ما به عنوان نیروهای بومی منطقہ "دشت آزادگان"، به دلیل احساس تعہد و دلبستگی به انقلاب اسلامی و به خاطر شناخت منطقہ، از همان آغاز سال ۱۳۵۸، همکاری خود را با سپاہ پاسداران شروع کردیم.

با توجہ به حساسیت منطقہ و تحرکات عناصر نفوذی دشمن و عوامل خودفروختہ داخلی، شروع به جمع آوری اطلاعات نمودہ و در تبادل آنها با تحقیقات سپاہ پاسداران اهواز، با شہید بزرگوار حاج حمید آشنا شدیم. سپس با ہدایت و راهنمایی و سازماندهی نیروهای بومی و عشایر منطقہ توسط ایشان، توانستیم ضربات سختی به پیکرہ عناصر خودفروختہ وارد کنیم.

جا دارد اینجا از اولین فرماندهان بزرگ سپاه سوسنگرد شهید جاوید الاثر «حبیب شریفی» و شهید «محمدرضا پورکیان» یاد کنیم.

– از خصوصیات و کردار و روحیات شهید حاج حمید در آن دوران برایمان بگویید؟

– شهید تقوی‌فر در همان دوران، علی‌رغم سن جوانی، ویژگی‌های منحصر بفردی داشت. اخلاق حسنه، رفتار و کردار فروتنانه، عبادات، پرهیزگاری، کار و تلاش خستگی‌ناپذیر در راه خدا و شناخت بسیار دقیقی که به فرهنگ و زبان منطقه داشت توانسته بود از او در میان نیروهای بومی و عشایر منطقه دشت آزادگان، چهره‌ای محبوب و دوست‌داشتنی بسازد و او را به فرماندهی با نفوذ و پرصلابت تبدیل کند. بطوریکه همه ما حاضر بودیم با عشق و ایثار، هر نوع مأموریتی را تحت فرماندهی ایشان در زمینه اطلاعات و شناسایی انجام دهیم.

– می‌توانید چند کار یا مأموریت بزرگ را تحت فرماندهی ایشان انجام شد را برایمان بگویید؟

– قبل از شروع جنگ و در سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹، کلیه تحرکات دشمن و عوامل نفوذی و نیروهای خودفروخته را زیر نظر داشتیم. برای مثال می‌توانم به کشف چند عدد بمب ساعتی بزرگ و شناسایی و دستگیری عوامل آنها و شناسایی عوامل نفوذی و کشف محل تجمع تسلیحات و مهمات آنها و دستگیری سران اصلی اشاره کنم.

یک بار هم بنده به همراه شهید حاج حمید تقوی‌فر و چند تن از هم‌زمان، از طریق هور، دو عدد خمپاره ۱۲۰ را به پشت نیروهای دشمن بعثی در

منطقه "سعدیه" و "شیب" عراق وارد کرده و با اجرای آتشباری شدید، ضربه سختی به آنها وارد کردیم و بسلامت بازگشتیم. همه این‌ها تحت هدایت شهید تقوی فر بود.

- در یک جمله کوتاه، شهید سید حاج حمید تقوی فر را توصیف کنید.
- مردی که فقط برای رضای خدا کار کرد؛ انسان بزرگی که در کمال تواضع و فروتنی و بی‌ریایی، خدمات بزرگی در دوران قبل از جنگ و هشت سال دفاع مقدس در منطقه دشت آزادگان انجام داد و نیروهای بسیاری را تربیت کرد و اجر و مزدش را در جوار حرمین شریفین (علیهم السلام) دریافت نمود؛ که عاش سعیداً و مات سعیداً.

حاج «جاسم زرگر» از نیروهای سپاه پاسداران است که در زمان دفاع مقدس در امور اطلاعاتی فعال بود و از اوایل دهه شصت با شهید تقوی فر به همکاری پرداخت. گفتگو با وی را می‌خوانیم.

تشییع پیکر او جان تازه‌ای به خوزستان بخشید

– از چه سالی وارد جبهه شدید؟

– بسم الله الرحمن الرحيم. بنده از همان ابتدای جنگ از طریق گردان‌های مردمی و بسیج وارد منطقه شدم و در تیپ‌های "بیت المقدس" و "ثارالله" که در عملیات رمضان شرکت داشتند و نیز لشکر ۷ ولیعصر (عج) به عنوان بسیجی در صحنه حاضر شدم.

– از چه سالی به قرارگاه رمضان رفتید؟

– به دلیل این که مربی رزمی بودم در سال ۱۳۶۳ برای مدت کوتاهی به عنوان مربی به آموزش منطقه هشت رفتم. پس از آن شهید «مهدی احسان نیا» که از پرسنل گُلَف بود به دنبال فرستاد و گفت: "ما شما را برای کارهای اطلاعاتی نیاز داریم". ایشان به خاطر اینکه پدرم در گُلَف خدمت می‌کرد،

مرا می‌شناخت. مسئول اطلاعات شهری در آن زمان شهید «صدرالله فنی» و مسئول اطلاعات نظامی منطقه هشت نیز شهید «اسماعیل دقایقی» بودند؛ ولی این بخش‌ها مشترکاً در دل هم کار می‌کردند.

وقتی آن جا رفتم با خودم گفتم: "این‌ها چه فرشته‌هایی هستند؟ حمید تقوی‌فر، فروزنده، محمد مینایی، دقایقی، رحیم خضریان و...؟"

من وارد چنین محفل مقدسی شدم و خاطرات بسیار ارزشمندی از آن زمان برایم باقی مانده است. روز بعد دوباره به گُلَف رفتم و دیدم شهید محمدرضا ربیعی - که به نام «حمود» معروف بود و در لبنان به درجه رفیع شهادت نائل آمد - در اتاق نشسته است؛ جالب این که او هم مربی آموزش بود. برادر ایاد حلمی‌زاده هم آنجا بود. به ما گفتند: "حاضرید به عراق بروید؟" ما هم از خداخواسته قبول کردیم.

– تا آن زمان شهید تقوی‌فر را نمی‌شناختید؟

– آن روز در ساختمان اطلاعات اولین دیداری بود که با شهید تقوی‌فر داشتم. همانجا شهید دقایقی اسم مستعار عبدالله را برایم انتخاب کرد من گفتم: "چرا عبدالله؟ اسم‌های دیگری هم هست". شهید تقوی‌فر رو به من کرد و گفت: "مگر برای شهادت نیامده‌ای؟ کسی شهید می‌شود که عبدالله باشد..." آن موقع من به مفهوم صحبت‌های شهید تقوی‌فر پی نبردم.

– بعد از آن آشنایی، رابطه شما با شهید تقوی رابطه دوستانه بود یا رابطه کاری؟

– در قرارگاه رابطه رئیس و مرئوسی وجود نداشت. نمی‌دانم باید چه واژه‌ای استفاده کنم؛ اما آن آدم‌ها جنس‌شان زمینی نبود که بخواهند چنین رفتاری

داشته باشند. اصلاً رفتارشان، اخلاق شان آسمانی بود؛ انسان‌هایی سر به زیر، متواضع، کم حرف و در عین حال پر کار و خیلی بزرگ ...

– اولین مأموریت شما بعد از سال ۱۳۶۳ که وارد بخش اطلاعات شدید چه بود؟

– بعد از دوماه از آن ماجرا وارد عراق شدیم؛ چون آموزش‌های لازم را دیده بودیم و از نظر تسلط به زبان عربی هم مشکل نداشتیم. اولین بار به همراه شهید تقوی فر، عبدالزهره داغری و ایاد حلمی‌زاده به یک مأموریت برون مرزی اعزام شدیم.

– این مأموریت چه مدت به طول انجامید؟

– حدود شش ماه طول کشید و ما بعد از عملیات بدر به کشور بازگشتیم. جالب است بدانید خصلت کار اطلاعات به این شکل است که هیچ کس نمی‌دانست حاج حمید چه کار می‌کرد؛ یا صدرالله فنی دقیقاً چه مسئولیتی به عهده گرفته بود؛ البته هر کدام یک فرمانده بودند.

– در رابطه با این مأموریت بزرگ توضیح بدهید.

– ما از هور وارد می‌شدیم. مأموریت بسیار پیچیده‌ای بود؛ فرقی نمی‌کرد روز باشد یا شب. حاج حمید تقوی فر حتی در روز روشن هم توانست وارد پایگاه شکاری عراق شود. به خاطر دارم هنگامی که قصد آغاز مأموریت را داشتیم شهید صدرالله فنی در کنار شهید اسماعیل دقایقی ایستاده بود که ایشان قرآنش را درآورد و ما را از زیر قرآن رد کردند و ما راهی شدیم. بعدها با خود گفتم چه طور ما با این اکیپ وارد جنوب عراق شدیم و این

مأموریت حساس به ما سپرده شد؟!

ما از هور خودمان وارد هور عراق شدیم. شهید «ابوزینب» یکی از مسئولین عملیات بود که به شیخ المجاهدین معروف شد و بعد از سقوط صدام توسط آمریکایی ها دستگیر و بعدها به طور نامعلومی به شهادت رسید. حاج حمید با این شهید بزرگوار رابطه نزدیک تری داشت و مأموریت های زیادی را با او انجام داده بود. وقتی وارد شدیم دیدیم سربازان و افسران عراقی که نمی خواستند وارد ایران شوند و با ما بجنگند به عنوان فراری نظامی در منطقه ای از جنوب عراق مستقر شده اند. بعد متوجه شدم که چه کار بزرگی توسط شهید تقوی فر، شهید فنی و شهید ابوزینب صورت گرفته تا توانسته اند این افراد نظامی عراق را در مقری که برای آنها مهیا کرده بودند ساماندهی کنند. واقعاً کار سخت و دشواری بود.

– چه تعداد بودند؟

– تعدادشان خیلی زیاد بود. جمعیت شان پراکنده بود؛ هر کدام از همراهان با شش نفر یک بخش را در دست داشت. ایران این افراد را که اسلحه هم داشتند ساماندهی کرده و قرار بود که در مأموریت های بعدی از آنها استفاده شود.

– ایران چگونه توانست این نظامیان عراقی را به نفع خود ساماندهی نماید؟

– مدیریت این قشر بسیار دشوار بود چرا که در بین آنها از سربازان، درجه داران، افسران عادی تا افسران ارشد پیدا می شد؛ اما شهید حاج حمید و دیگر رزمندگان مخلص توانستند با رفتاری درست و معتدل مسئولیت هر

یک را به آنها تفهیم نمایند. زمانی که ما وارد منطقه شدیم متوجه شدیم که چه کار عظیمی صورت گرفته است.

برخی اوقات در بحث اطلاعات هیچ چیز به شما نمی گویند تا وارد کار شوید. دقیقاً این اتفاق برای ما افتاد و ما از همه جایی خبر با این صحنه‌های تأثیرگذار مواجه شدیم. بعد از آن هر تیمی به فرماندهی حاج حمید و شهید شیخ المجاهدین «ابوزینب الخالصی» به یک شهر فرستاده شدند و هر یک مسئولیت کاری را بر عهده گرفت؛ اما محل استقرار همگی، منطقه‌ای در جنوب بود.

– از خصوصیات اخلاقی و خاطراتی که آن زمان با شهید تقوی داشتید برای ما بگویید.

– حاج حمید مردی باتقوا، مؤمن و خستگی‌ناپذیر بود و در کارها دقیق می‌شد و کوچک‌ترین مسائل را پیگیری می‌کرد. ایشان خیلی حساس بود که از کسی غیبت نشود و با این نوع رفتارها برخورد می‌کرد. زمان کار نیز به قدری جدی می‌شد که تا کار را به نتیجه نمی‌رساند از تلاش نمی‌ایستاد. حاج حمید زمستان‌ها کاپشن‌های کلاه‌دار سپاه را بر تن می‌کرد؛ تابستان‌ها هم چفیه ساده‌ای برگردن می‌انداخت. برخی می‌گفتند چرا این گونه لباس می‌پوشد؟ بنده فکر می‌کنم چون می‌خواست به صورت ناشناس به مردم کمک کند. مثلاً سر سفره که می‌نشست هم کلاه سرش بود و سرش را پایین می‌گرفت.

یک روز در منطقه کوت عبدالله ایشان را دیدم که سوار بر موتور بود؛ من کنار حاج «حسن باوی» ایستاده بودم که دیدم حاجی ترمز کرد و بعد از سلام و احوال‌پرسی به راه خود ادامه داد. وقتی دور شد حاج حسن گفت: این مرد را می‌شناسی؟ مرد مؤمن و بسیار افتاده‌ای است. بارها دیده‌ام که با

بیل در باغ پدری اش مشغول به کار است. به دلیل موقعیتی که داشت بارها به او تذکر دادند که در معرض ترور قرار داری اما گوشش بدهکار نبود و هیچ‌گاه از ماشین بیت المال برای انجام کارهای شخصی استفاده نمی‌کرد. زمانی هم که فرمانده قرارگاه بود همین روحیه را داشت.

یک بار که برای کاری به منزل او در جنوب شهر تهران رفتیم متوجه شدیم که برای تردد از اتوبوس استفاده می‌کند؛ این در حالی بود که آن موقع درجه سرداری هم داشت!

در بدو تأسیس سپاه سوسنگرد به فرماندهی اسماعیل دقایقی، سردار «عزیز جعفری» به عنوان مسئول عملیات و سردار «شریعتی» جانشین معاون عملیات و حاج حمید مسئولیت اطلاعات سپاه سوسنگرد را بر عهده گرفتند. یکی از سرداران می‌گفت در سال ۱۳۵۹ که جنگ تازه شروع شده بود ما آشنا به منطقه نبودیم و او با همان عصای چوبی خط می‌کشید و نقشه محورها را برای مان ترسیم می‌کرد. او با هوشمندی و ذکاوت ذاتی که در شناخت آدم‌ها داشت، به اردوگاهی در نزدیکی بهبهان رفت و جوانان بومی را ترغیب به حضور در منطقه نمود و بعدها توانست کارهای بزرگی با کمک آنها انجام دهد.

— در چه مأموریت‌های دیگری با ایشان همراه بودید؟

— در سال ۱۳۶۵ زمانی که محورهای جنوبی کاملاً محورهای بسته شده بود، ما به سمت کُردستان عراق رفتیم. آنجا هم حدود شش ماه استقرار داشتیم و توانستیم کارهای خوبی انجام دهیم.

— از آن زمان چه خاطره ای به یاد دارید؟

— ما در کرکوک عراق مستقر بودیم و شهید تقوی‌فر و یکی دیگر از برادران به

نام «حکمت» هم آن جا حضور داشتند. حاج حمید به کمک بقیه رزمندگان مسجدی از گل و سنگ ساخته بودند که در پایین کوه قرار داشت و ما شب‌ها آن جا استراحت می‌کردیم. جایی بودیم که حدود بیست کیلومتر با شهر فاصله داشت. حاج حمید و ابوزینب روحیه معنوی بسیار بالایی داشتند و برای ما الگو بودند.

یک روز باران بسیار شدیدی همراه با صاعقه‌های سنگین و وحشتناکی شروع به باریدن نمود. در یک لحظه، گویی زلزله‌ای آمد و سپس باران ایستاد. صبح دیدیم یک سنگ خیلی بزرگ در اثر رعد و برق شدید و بارش باران تکان خورده و از بالای کوه سرازیر و در نزدیکی مسجد متوقف شده است؛ مسجدی که سقف آن گل بود و آن سنگ می‌توانست ما را با خاک یکسان کند. همه از هم می‌پرسیدیم که چطور این سنگ از حرکت باز ایستاده و ما را از بین نبرده است؟ همه می‌گفتیم که بهتر است محل مسجد را جابجا کنیم تا خطری متوجه ما نشود؟ اما حاج حمید گفت نترسید جای این سنگ خوب است و هرگز آسیبی به ما وارد نخواهد کرد. من از ترس ترجیح می‌دادم بیشتر سر پُست باشم؛ حتی دم در می‌خوایدم که اگر سنگ حرکت کرد در نزدیکی آن نباشم اما در نهایت آن گونه که شهید تقوی گفته بود تا زمانی که آنجا بودیم هیچ آسیبی به ما وارد نشد.

— به نظر شما شاخص‌ترین ویژگی‌های اخلاقی و نظامی حاج حمید چه بود؟

— از نظر ویژگی نظامی می‌توان به امانتداری او در اسرار نظامی اشاره کرد. شجاعت و ایثار ایشان در کار نیز مثال زدنی بود. همچنین ایشان احترام ویژه‌ای برای پیشکسوتان قائل بود و در یک کلام یک رزمنده مخلص بود.

سعی می کرد با ورود به هر منطقه از نیروهای بومی آن جا کمک بگیرد و از این طریق اشراف زیادی بر منطقه پیدا کند. از نظر اخلاقی نیز چون خودش از یک زندگی بسیار معمولی برخوردار بود با مردم خیلی خوب عجین می شد و این روحیه یکی از مهم ترین عوامل موفقیت او به شمار می آمد.

– از ابعاد دینی شخصیت شهید تقوی هم بگویید.

– حاج حمید به خواندن نافله ها تأکید فراوانی داشت و طبق آن چه گفته می شود قوی بودنش، مدیون نماز شب بود. ایشان از نظر شخصیت معنوی و روحیه جهادی بسیار قوی بود. اگر به عکس هایی که از ایشان باقی مانده نگاه کنید می بینید که تمام ظواهر یک مؤمن واقعی را نیز با خود به همراه داشت. حتی عراقی ها هم از ایشان کمک می گرفتند. بنده زن و شوهرهایی را سراغ دارم که در زندگی دچار مشکل شده و برای حل مشکل شان به این شهید بزرگوار مراجعه کردند و نتیجه گرفتند.

ایشان به تنهایی یک مؤسسه خیریه بود و مقید بود به خانواده شهداء رسیدگی کند و از احوال شان جويا شود. حاج حمید مرد بزرگی بود؛ زمانی که ایشان به شهادت رسید ما بیدار شدیم. شهادت ایشان خون تازه ای به کالبد همه دوستان، همزمان و بچه های جدید و قدیم شهر جاری ساخت و تشییع پیکر مطهر حاج حمید این سرزمین را جان تازه ای بخشید.

– درباره فعالیت شهید در مقابل گروه داعش هم بفرمایید.

– تکفیری ها و داعشی ها قبل از محرم می خواستند عاشورای دیگری در کربلا به وجود آورند؛ اما به لطف خدا این اتفاق نیافتاد؛ اربعین هم به اتمام

رسید و شیعیان پیروز شدند، ولی من حدس می‌زنم برنامه آنها این بوده که وارد سامراء شوند و آنجا خون به پا کنند.

در آن برهه زمانی، نبوغ نظامی و غیرت دینی شهید تقوی فر او را به سمت سامراء هدایت کرد و یک مرتبه سر از آنجا در آورد. سردار فروزنده می‌گفت: "حاج حمید دنبال شهادت نمی‌رفت بلکه به دنبال شهادت می‌دوید." حاج حمید وارد عملیات شد و با تزریق روحیه به همه آنها را راهنمایی کرد که این کارها را انجام دهید تا بالاخره عملیات انجام شد.

می‌توانیم بگوییم شهید تقوی پرچمدار دفاع از حریم عسکرین (علیهم السلام) بود و در نهایت هم در این راه مقدس و نزدیکی حرمین شریفین عسکرین (علیهما السلام) به شهادت می‌رسد.

- وقتی خبر شهادت حاج حمید را شنیدید چه احساسی داشتید؟

- نمی‌توانم... نمی‌توانم چیزی بگویم... حاج حمید خیلی مظلوم بود و مظلومانه هم به شهادت رسید.

روز تشییع جنازه او، به آقای «قرائی» گفتم: "می‌دانید ایشان چه کسی است؟ او مؤمنی است که از سال ۱۳۶۲ که پدر بزرگوارش به شهادت رسید ایشان تمام سال را روزه گرفت."

ان شاء الله همنشین اجداد مطهرش خواهد بود.

روحش شاد و راهش زنده و جاویدان باد.

مهندس «جواهری» از دانشمندان تحقیقات ژنتیک کشور است. سخن گفتن با او که دارای دیدگاهی علمی پژوهشی است درباره شهید تقوی فر زاویه‌ای متفاوت از زندگی آن فقید سعید را می‌گشاید.

از حاج حمید آموختم افسوس نخورم

– چه طور شد که با حاج سید حمید آشنا شدم؟

– بسم الله الرحمن الرحيم. در سال ۱۳۸۹ من مدیر یک ایستگاه تحقیقات ژنتیکی بودم. به من گفته شد یک گروه کشاورز و کارشناس از کشور عراق برای بازدید نزد ما می‌آیند. اما من به دلیل شرایط بهداشتی کارمان نپذیرفتم. شخص رابط این کار تماس گرفت و قرار یک جلسه گذاشتیم. آن شخص حاج حمید بود. در آن دیدار حس کردم که سال هاست با او آشنایم. پس از کمی گفتگو معلوم شد در سال ۱۳۶۰ در پادگان گلف اهواز، حدود یک ماه با هم بوده ایم و اینگونه بود که دوستی و رفاقت ما آغاز شد.

– شما برای رفاقت برادرانه در بهترین شکلش چه تعریفی دارید؟

– رابطه دوستی ما یک رابطه مساوی نبود؛ بلکه رابطه مرید و مراد است.

بر همین اساس است من مرید ایشان شدم اما افسوس که از بین ما رفت..

تا رفت مرا از نظر آن چشم جهان‌بین

کس واقف مانیست که از دیده چه هارفت

بر شمع نرفت از گذر آتش دل دود

آن دود که از سوز جگر بر سر ما رفت

- بی اغراق برایمان بگویید چه چیزهایی در حاج حمید دیدید که پس از شهادتش، برای اینکه بیشتر در کنارش نبوده اید یا فرصت‌های دیدار را از دست داده اید افسوس می‌خورید؟

- من از ایشان آموختم افسوس نخورم و به تکلیفم عمل کنم؛ او به من یاد داد با سکوت حرف بزنم؛ در مورد کارهای علمی‌ام بیشتر گوش کنم تا بیاموزم و عمل کنم.

ایشان به من آموخت نتیجه کار دست خداوند است و ما عبد او هستیم. اینها را قبلاً در کتاب‌ها و گفته‌ها نیز خوانده و شنیده بودم؛ اما نفس گرم ایشان از آموزه‌های عمل صادقانه‌شان، چیز دیگری بود و بسیار تأثیر گذار.

- از مرام، دوستی و رفاقت حاج حمید چند خاطره بگویید. منظورم چیزهایی است که خواندنش برای نسل جوان امروز در دوستی و رفاقت، جذاب و آموزنده باشد؟

- یکی از دوستان مشترکمان در خرداد امسال در عراق هدف تک‌تیرانداز قرار گرفت و زخمی شد. به حاجی زنگ زدم و احوالش را پرسیدم. گفتم: "فلانی شانس آورد". حاجی گفت: "وقتش نبود"، ولی صدای نفسش آمد که آهی عمیق می‌کشید...

– یعنی منتظر شهادت بود؟

– چند وقتی با هم به شهرهایی جهت پی گیری های کاری سفر می کردیم؛ خیلی برایم جالب بود که وقتی از کنار قبرستان یا حتی یک مقبره عبور می کردیم، با انگشت اشاره به سمت آنها فاتحه ای می خواند و زیر لب با آنها حرف می زد. چندین بار مزاح کردم و از ایشان پرسیدم: "حاجی چکارشون داری، بذار بخوابن!" و ایشان با همان لبخند شیرینش با سکوت جواب مرا می داد. روزی در شوشتر کنار یک قبرستان قدیمی ایستاد و نزدیک به نیم ساعت زیر لب نجوا کرد. به او گفتم: "حاجی باید به من بگویی چه چیزی را زمزمه می کردی؟" و او گفت: "آنها به ما احتیاج دارند و ما نیز به آنها..." بله الان ما به حاج حمید احتیاج داریم.

– اگر قرار باشد از خصوصیات حاج حمید که می تواند برای جوان های امروز که سالم زندگی می کنند، ولی چندان در احوالات دینی نیستند، جذاب و الگو باشد بگوئید به چه اشاره می کنید؟

– از خصوصیات ایشان این بود که دائم روزه بود؛ بی ریا بود و بی تکلف بود؛ نمازش سروقت و به جماعت – حتی دو نفری – بود؛ بسیار با توکل بود؛ اصرار به کار و امور خیریه داشت؛ در مورد سیاست کم حرف می زد و تابع امر ولایت فقیه بود؛ بسیار باتقوا و راستگو بود.

در طول این دوستی یک کلام حرف بد از ایشان نشنیدم. همیشه لبخند به چهره داشت و هیچگاه احساساتی – یا به قول خودمان خودمان جوگیر – نمی شد.

– از آخرین دیدار یا تماس‌تان با حاج حمید و اینکه چه حسی و حالی داشت، بگویید.

– آخرین دیدارمان چند روز قبل از اربعین حسینی بود. یک روز بعد از نماز مغرب، خدا را گواه می‌گیرم که خیلی هوای حاجی را کرده بودم. نمازم که تمام شد موبایلم زنگ خورد؛ وقتی اسم حاجی را دیدم، خشکم زد. گذاشتم چند بار زنگ بزند، بعد جواب دادم، گفتم: "حاجی! یعنی تو همیشه باید پیش قدم باشی؟ می‌خواستم خودم زنگ بزنم". بعد از احوالپرسی، گفت: "میای بریم؟" گفتم: "از نجف تا کربلا با پای پیاده؟" گفت: "برو بالاتر". گفتم: "حاجی اما خودت که می‌دانی من این کاره نیستم، چرا می‌گویی؟" مکثی کرد و گفت: "خواستم فقط بگویم". خلاصه گفت من دارم می‌روم. گفتم: "پس شما رو کی می‌بینم؟". گفت: "زمان برگشتن..."
ان شاء الله شفیعمان باشد.

مصاحبه‌ای که در زیر می‌خوانید گفتگو با یکی از هم‌زمان شهید حاج سیدحمید تقوی‌فر است که در آخرین عملیاتی که منجر به شهادت این سردار شد او را همراهی می‌کرد؛ اما وی تمایلی به انتشار نام خود در این گزارش نداشت.

واگویه آخرین نبرد از زبان هم‌زم شهید

– از خودتان برایمان بگویید؟

– بسم الله الرحمن الرحيم. متولد سال ۱۳۴۸ در آبادان هستم. وقتی جنگ شروع و مدارس تعطیل شد یک سالی آواره شهرهای مختلف بودیم؛ از هندیجان گرفته تا شوشتر و تهران و جهرم و... تا اینکه در سال ۱۳۶۰ برادرم شهید شد و برگشتیم اهواز و من یک سال بعد راهی جبهه شدم. از سال ۱۳۶۱ تا آخر جنگ به صورت مستمر در جبهه حضور داشتم و ۶۷/۹/۱۴ هم رسماً وارد سپاه پاسداران شدم.

– در حال حاضر مشغول چه کاری هستید؟

– دو سه سالی هست که بازنشسته‌ام و چند واحد تدریس دفاع مقدس در

دانشگاه آزاد اسلامی دارم. اخیراً با موافقت دانشگاه به عراق رفته و در حدود ۴۰ روز با حاج حمید و همزمانش همکاری داشتم.

– چه شد که در این مأموریت با ایشان همراه شدید؟

– بیش از ۲۰ سال بود که حاجی را می‌شناختم ولی نه به اندازه این یک ماه آخر. راست می‌گویند اگر می‌خواهی کسی را بشناسی باید با او "همسفر" یا "هم‌سفره" شوی.

البته از قبل یک شناخت کلی از ویژگی‌ها و روحیات و آستانه تحمل و بردباری ایشان داشتم، اما از آنجا که بیشتر دیدارهای ما گذرا و در محافل و دید و بازدیدها بود، هیچگاه فرصت یک همنشینی نسبتاً طولانی فراهم نشده بود تا اینکه در مأموریت اخیر همراه او شدم.

در مدت این یک ماه و نیم، ارتباط تنگاتنگی با هم داشتیم. داستان از اینجا شروع شد که حاج حمید در عملیات آزادسازی منطقه "جرف الصخر" – که به "جرف النصر" تغییر نام پیدا کرد – شرکت داشت. وقتی که خبردار شدم، گلایه کردم که: "چرا مرا با خود نبردی؟" گفت: "تو تازه از مأموریت برگشته بودی؛ ولی آمادگی داشته باش برای مأموریت بعدی با هم می‌رویم!" تقریباً ۱۰ روز بعد خبرم کرد و با هم به منطقه رفتیم. قبل از آن، وضعیت را برابرم تشریح کرد و گفت: "اینجا سرد و گرم و نشست و برخاست و راه رفتن و... معلوم نیست. ممکن است هیچ تعهدی از لحاظ مالی هم در قبال ما نداشته باشند. تحمل این وضعیت را داری؟" یعنی شرایط را برای من ترسیم کرد. به هر حال من خود را آماده کرده بودم هر جا که ایشان رفت همراهش باشم.

عملیات "جلولا" و "سعدیه" که انجام شد؛ رفتیم بغداد تا در منطقه "بلد" یک

برنامه آموزشی برای بچه‌های عراقی داشته باشیم.

بعد از اتمام دوره آموزش قرار شد حاجی موقتاً برگردد ایران و من بمانم. اما به خاطر عملیاتی که پیش آمد حضور ایشان در منطقه اجتناب‌ناپذیر بود بنابراین ایشان نیز ماند. در این مدت بجز جلسات مشورتی در ستاد عملیاتی - که من نمی‌توانستم همراهش باشم - بقیه اوقات با هم بودیم.

نسبت به نماز حساسیت زیادی داشت و وقت نماز هرجایی که بودیم باید نمازش را می‌خواند. اگر می‌دید برخی افراد در مسائل اعتقادی می‌لنگند سعی می‌کرد به صورت عملی به آنها نشان بدهد و توضیح هم میداد که اولین چیزی که محاسبه می‌شود نماز است!

نسبت به دروغ، تهمت و رفتار ناپسند، بسیار حساس بود، نافله‌ها و نماز شبش ترک نمی‌شد. بعضی وقت‌ها به مزاح به حاجی می‌گفتم: "بعضی‌ها نمی‌خواهند بخوابند، نمی‌گذارند بقیه هم بخوابند". ولی حاجی هیچ نمی‌گفت و ساکت بود. تحت هر شرایطی یک ساعت قبل از اذان از خواب برمی‌خاست. حتی اگر خسته بود از انجام بموقع فرایض و نوافل باز نمی‌ماند.

خیلی برای انسجام نیروهای عراقی تلاش می‌کرد. با مردم آنجا آشنا بود و به فرهنگ آنها بسیار احترام می‌گذاشت خیلی با آنها گرم می‌گرفت. مثلاً وقتی به محور عملیاتی می‌رفتیم با یک یک هم‌زمان از اولین تا آخرین نفر سلام و احوالپرسی می‌کرد.

- در منطقه چه جایگاهی داشت؟

- حاجی با یکی از گروه‌ها به نام "سرایای خراسانی" کار می‌کرد که خیلی اعتقاد به مقام معظم رهبری دارند. بسیاری از مسئولین آنها را که از شهرهای مختلف از جمله دیالی، بغداد، بصره، ناصریه و... بودند را می‌شناخت. حتی

با شیوخ آنها ارتباط داشت و افرادی را در بین آنها از گذشته می‌شناخت که خودش آنها را سازماندهی کرده بود. البته با گروه‌های دیگر هم کار می‌داد.

– نیروهای عراقی تمام گفته‌های حاج حمید را اجرا می‌کردند؟ یعنی حرف‌شنوی داشتند؟

– مسئولینشان بله؛ و حضور حاج حمید را در کنار خود باعث دلگرمی می‌دانستند و حالا با شهادت حاج حمید خلأ او را به شدت احساس و ابراز می‌کنند؛ تا جایی که به ما می‌گفتند: "شما دوباره بر می‌گردید؟" ما هم گفتیم: "بله، ولی ما که حاج حمید نمی‌شویم".

به واسطه تسلط به زبان و تعامل و روابط عمومی بالا با همه ارتباط می‌گرفت. در زمینه‌های مختلف سعی می‌کرد بچه‌ها را به تشکیلات ما وصل کند. برای نمونه در "بلد" با امام جمعه و رئیس پلیس و معتمدین شهر جلسه گذاشت و بدون هیچ توقعی همه را به تشکیلات مرکزی ما وصل کرد. این کار آنجا تازگی داشت و آنها خودشان هم باورشان نمی‌شد به این راحتی کنار هم قرار گرفته و برای یک هدف همراه شوند.

در آنجا عملیات‌هایی تحت عنوان "ارتش و مردم" وجود دارد که در حمله به شهرها باید فکر اموال و امنیت مردم را کرد و علی‌رغم تفاوت‌های فرهنگی یک انسجام کلی به وجود آورد. حاج حمید با ذکاوت و نبوغ خاصی سعی می‌کرد تا با ایجاد یکپارچگی، مشکلات را در درون خود حل کنند و به آنها می‌گفت که بالاخره این نیروهای نظامی برای دفاع از شهرهای شما آمده‌اند و آنها هم خیلی به حاجی احترام می‌گذاشتند و دائم می‌گفتند: "علی عینی، علی رأسی". اگر این کار را نمی‌کرد اتفاقاتی که در سطح شهر می‌افتاد مشکل‌ساز می‌شد.

نسبت به حفظ مال مسلمین و حتی غیرمسلمانان خیلی حساس بود. مخصوصاً به مسئولین و نیروهای عراقی تأکید می‌کرد: "نکند بعد از عملیات به اموال مردم دست‌درازی شود."

– با توجه به مدت زمان حضور ایشان در آن منطقه، شخصیت او چقدر در حل مشکلات تأثیر داشت؟

– فقط نزدیک دو سه هفته آنجا بود اما شما ببینید که کار چقدر دشوار است! اگر در یک منطقه‌ای حتی در کشور خودت که با فرهنگش مانوس نیستی قصد اجرای برنامه‌ای را داشته باشی، کار دشوار می‌شود، ولی حاج حمید ظرف یک هفته کارهای بزرگی کرد. حتی یک مشکلی بین نیروهای نظامی و مردم شهر پیش آمد که موضوع به خانواده‌ها کشید؛ اما با پا در میانی حاجی موضوع فیصله پیدا کرد و حرف حاجی را به عنوان حکم پذیرفتند. اصرار داشت که نقشه‌ها و محورهای عملیاتی و زحمات رزمندگان ثبت و مکتوب شود و از آنجا که من در حال نوشتن خاطرات دفاع مقدس بودم دائم به من این نکته را یادآوری می‌کرد. خیلی برایش مهم بود که این وقایع در تاریخ ثبت شوند؛ در صورتی که متعلق به کشورش هم نبود.

– در مورد منطقه ای که در آن عملیات داشتید توضیح بدهید.

– شهر "بلد" معروف به محل وفات "حضرت سید محمد(ع)" برادر امام حسن عسکری(ع) و عموی گرامی امام زمان(عج) در ۳۰ کیلومتری سامراء و ۶۰ کیلومتری بغداد و یک شهر کاملاً شیعه‌نشین است که شهرهای اطرافش همه سنی‌نشین هستند. در این منطقه عملیاتی انجام شد که از بلد تا سامراء یعنی از شمال شرقی تا جنوب غربی رودخانه دجله پاک‌سازی شود.

قبل از آن هم عملیاتی در منطقه جلولا و سعدیه انجام شد و این مناطق از داعش باز پس گرفته شد.

شهر بلد یک شهر کاملاً کشاورزی است که باغات آن نیاز به مراقبت دارد و مردم با وجود اینکه شهر در محاصره بود باید به بوستان هایشان سرکشی و کشاورزی هم می‌کردند.

وقتی "ضلوعیه" تا "ام الشعیفه" به عنوان حوزه عملیات ما مشخص شد، حاج حمید اولین کاری که طبق معمول انجام می‌داد، شناسایی منطقه بود زیرا مداخل یا جاده‌های دسترسی زیادی در منطقه وجود دارد که باید خوب شناسایی شوند تا در هنگام عملیات نیروها سردرگم نشوند.

حاجی از من خواست که تک تک جاده‌ها را از نزدیک بررسی کنم تا وقتی نیروها راهنمایی خواستند اطلاعات کافی داشته باشیم. با نیروهای محلی ظرف دو سه روز تمامی مداخل را شناسایی و اطلاعات لازم را گردآوری کردیم. حاج حمید شب و روز با نیروهایی که در منطقه داشت تماس می‌گرفت و اوضاع را رصد می‌کرد. مدام تأکید داشت که مراقب تحرکات دشمن باشید.

– آیا داعش در این مدت کوتاه به شناختی از حاج حمید رسیده بود؟
– قطعاً وقتی ما نیروهایی از آنها را می‌شناسیم آنها هم از ما شناخت پیدا می‌کنند.

– از روز حادثه و چگونگی شهادت حاج حمید هم برایمان بگویید.
– زمان عملیات مرتب تغییر می‌کرد تا بالاخره قرار شد محور اصلی عملیات در آن سوی دجله باشد. هدف، مسدود کردن راه و مسیر امداد رسانی دشمن و نهایتاً تصرف منطقه بود.

حاج حمید وقت زیادی برای توجیه تک تک نیروها می گذاشت و شب شنبه‌ای که قرار بود عملیات انجام شود، تمام نیروها را فراخواند و توجیه کرد اما ساعت ۱۱ شب عملیات دوباره لغو شد. صبح روز بعد ساعت ۶ یکی از بچه‌های اطلاعات تماس گرفت و گفت: "در منطقه یک اتفاقاتی در حال رخ دادن است." می دانستیم سمت راست ما دارند عملیات می کنند و یک سری از مناطق را می گیرند. گفتم: "چه اتفاقی؟" گفت: "دارند عقب نشینی می کنند." چون در محاصره گیر افتاده بودند؛ من هم سریع با حاج حمید تماس گرفتم و اطلاع دادم. گفت: "تو الان کجایی؟" گفتم: "می خواهم بروم به بچه‌های مستقر در خط سری بزنم." از طرف دیگر خبر رسید که تعدادی از نیروهایشان در منطقه عزیز بلد جمع شده اند و قراین نشان می داد که احتمالا می خواهند به ما حمله و ما را مشغول کنند تا آن گروه راحت تر عقب بروند؛ یا اینکه فقط می خواستند مقاومتی کرده باشند تا این راه نفوذ بسته نشود و نیروهایشان فرصت فرار پیدا کنند.

از ساعت ۶ به بعد تمام نیروها را آماده باش دادیم تا مورد تهاجم انتحاری قرار نگیریم. وقتی عواملمان را دیدیم پرس و جو کردیم؛ گزارش ها حاکی از آن بود که دارند عقب نشینی می کنند و حتی بعضی جاها قاطی مردم می شوند و فرار می کنند تا ما نتوانیم سمت آنها شلیک کنیم.

براین اساس عملیاتی که شب قبل لغو شده بود، صبح مجددا فعال شد. قرار بود من به همراه تعدادی از نیروهای ترس و شجاع آر.پی. جی زن و تیربارچی به عنوان جلو دار تأمین نیرو داشته باشم.

حوالی ساعت ۱۲ و وقت اذان بود. نمازمان را همانجا خواندیم. حاجی بالای مرکز شرطه (قرارگاه فرماندهی) ایستاده بود و همه چیز را زیر نظر داشت. در تماس با ایشان اعلام آمادگی کردیم. گفت: "همان جا بمانید." حاجی

از بالای بام مرکز شرطه که مقرر فرماندهی شده بود و فاصله‌ای نداشت مرا می‌دید و من هم او را دیدم. در همین هنگام متوجه شدیم دارند نیرو وارد می‌کنند. حاجی هم نیرو فرستاد؛ من هم رفتم سمت نیروها و درگیری شدت گرفت و حسابی شلوغ شد. قصدشان گرفتن جاده و مسدود کردن راه ارتباط بین نیروهای ما بود.

– داعش نیروهای زیادی در منطقه داشت؟

– خیر؛ کلاً شکل جنگیدن آنها اینگونه است که کمین می‌کنند، به گونه‌ای که تک‌تیرانداز و تیربارچی همدیگر را پوشش می‌دهند و از هر منفذی هم استفاده می‌کنند. جنگ خاکریزی نیست بلکه شبه پارتیزانی است و البته ما هم با روش خودشان با آنها می‌جنگیدیم.

به جایی رسیدیم که دیگر امکان پیشروی وجود نداشت و چند بمب دست‌ساز تله‌ای و فشاری و ریموت‌دار که داعشی‌ها ساخته بودند – منفجر شد. متوقف شدیم و با حاجی تماس گرفتیم و گفتیم: "نیاز هست که بچه‌های مهندسی برای پاک‌سازی بیایند؛" اما ارتباط ما از اینجا ضعیف شد و به سختی صدایش را می‌شنیدیم.

ظاهراً در آن اوقات حاجی با تعدادی از نیروها حرکت می‌کند و به سمت یکی از محورها پیش می‌رود و از منطقه‌ای موسوم به "حی العباس" نیروها را به سمت پمپ بنزینی که در آن محدوده واقع بود، پیش می‌برد. دو خانه در آن محدوده وجود داشت که یکی از آنها بر کل منطقه اشراف داشت.

حاجی قصد داشت نیروهایش را به سمت جاده برده و به سمت محور دشمن از روی جاده عبور بدهد که به دلیل تیراندازی شدید داعشی‌ها، واقعا کاری بسیار دشوار بود و دل و جرات زیادی می‌طلبید. حاجی حین هدایت نیروها

به آن سوی جاده توسط تک‌تیرانداز دشمن هدف قرار گرفت. ظاهراً سه نفر برای آوردن حاجی از جاده عبور کردند که هر سه هدف تک‌تیراندازهای داعشی قرار می‌گیرند؛ اولی و دومی مجروح و سومی شهید می‌شود.

– آیا حاج حمید در لحظات آخر قبل از شهادت صحبتی با هم‌زمانش داشته است؟

– بله؛ گفتند حاجی ما را نصیحت می‌کرد و می‌گفت: "عقب نروید؛ نگذارید زحمات بچه‌ها به هدر برود این منطقه را پس بگیرند؛ مقاومت کنید". همچنین از آنها خواسته بود که به هم‌زمانش این پیغام را برسانند که: "به دوستانان هم بگویید حلالم کنند؛ اگر حرفی هم زده‌ام از روی قصد و غرض نبوده است..."

برخی از یاران و همزمان شهید تقوی فر وی را در چند جمله توصیف کرده‌اند.

کوتاه، از زبان برخی دوستان و همزمان

حاج نبی مکوندی:

حاج حمید عزیز مردی بود ساده و صمیمی که عمر پر برکتش را صادقانه و بی‌ریا برای خدمت به انقلاب و اسلام سپری ساخت و همواره در طول حیاتش سربازی فداکار و گمنام در خدمت مقام ولایت بود.

حاج عبدالله حویزی:

شهید بزرگوار سیدحمید تقوی فر، انسانی مؤمن و بسیار باتقوا بود و در انجام و عمل به واجبات دین، دقت و جدیت داشت و مستحبات را نیز به جا می‌آورد و همواره روزه بود.

او همه عمر پربرکتش را، دلسوزانه، پرتلاش، پرکار و خستگی‌ناپذیر، برای حفظ نظام و انقلاب اسلامی سپری ساخت و در پیروی از ولایت و رهبری به

اعتقادهای وفادار ماند و سرانجام در دفاع از اسلام و حرم شریف عسکریین (ع) به دوستان شهید و اجداد مطهرش پیوست. روحش شاد و راهش پر روهر و باد.

امیر کیومرث حیدری (جانشین فرمانده نیروی زمینی ارتش):
تا زمانی که ما امثال شهید تقوی فر و رزمندگان ولایی را داریم که با جان و سرشان فرمان مرجعیت را لبیک می گویند، وضعیت امنیتی عراق رو به بهبودی خواهد بود.

حاج محمدرضا حیاتی:
سردار حمید تقوی فر تلاشگری در خاموشی، جهادگری متقی، توانگری بی ادعا، رزمندهای شجاع، ولایتمداری مخلص و شهادت طلبی پاک بود که استحقاق شهادت را داشت و سرانجام که موفق به دریافت اجر و مزد خود شد.

مهندس فؤاد حویزی:
حمید آیت خدا و تجلی صفات الهی بود. بارها با حمید جلسه و ملاقات داشتم، آرزو داشتم یک بار هم که شده، غذا خوردن حمید را هم ببینم، زیرا همیشه روزه بود. همیشه شاد و خندان بود. در رفتار و کردارش فقط رضای خدا را در نظر داشت و از افراط و تفریط برحذر بود. روزمرگی ها و دلبستگی های عاطفی مانع از ادامه راه دوستان شهیدش نشد.

حاج محمد بلالی:
حاج حمید مردی بود که برای خدا کار کرد، بدون ادعا و با شهادتش به کبریا رسید؛ بدون کبر و ریا.

حجت الاسلام اقبال مهدوی فر:

حاج حمید! ای مرد مخلص خدا! آنقدر زمزمه کردی: "اللهم اجعل محیای محیا محمد و آل محمد و مماتی ممات محمد و آل محمد"، که زندگیت برای خدا و مرگت، در راه او رقم خورد. حمیدجان! ای سردار بی ادعا! شهادتت مبارک باد.

حاج رحیم خضریان:

با اینکه ایشان جزو خانواده‌های شهداء بود و پدر و برادر بزرگوارش به شهادت رسیده بودند، هیچگاه از امتیازات بنیاد شهید استفاده نکرد. حتی اکثر کارکنان قرارگاه از اینکه ایشان عضو خانواده شهداءست بی اطلاع بودند.

حاج عبدالحسین کرامت:

سردار تقوی فر، مرد سکوت و عمل بود.

حجت الاسلام والمسلمین جاسم خضیراوی (امام جمعه کارون):

خانواده «شهدای تقوی» از نظر ایمانی در منطقه زبانزد همه هستند و اگر کسی از حاج حمید شناختی داشت، می‌دانست که این شهید بزرگوار در حال عروج است. بی‌ادعایی حاج حمید در طول هشت سال جنگ تحمیلی و پس از آن برای همگان مشخص است و مردم اهواز منتظر شهادتش بودند و می‌دانستند به مرگ عادی نمی‌میرد.

آنچه در پی می آید حاصل گفتگویی با سردار «مهدی سرخیلی» از هم‌زمان سردار تقوی فر درباره ابعاد زندگی آن شهید است.

شهادت «حاج حمید» تکلیف ما را سنگین‌تر کرد

سردار مهدی سرخیلی معتقد است: حاج حمید مصداق عینی "المؤمن کالجبل الراسخ" بود. وی همه مرارت‌های زندگی را دیده بود و پدر و برادرش نیز در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل شهید شده بودند؛ اما با این وجود علایق و شیرینی‌های زندگی را رها کرد و به دفاع از عتبات عالیات رفت.

وی با مطرح کردن این پرسش که چرا حاج حمید به این درجه رسید؟ گفت: شهید رجایی معتقد است که اسلام انسان را می‌سازد؛ پس در حقیقت حاج حمید یک مسلمان واقعی بود. با شهادتش ثابت کرد که اسلام مرزی ندارد و باید در همه حال از اسلام دفاع کنیم.

هم‌رزم شهید تقوی‌فر در ۸ سال دفاع مقدس عنوان کرد: وقتی ما می‌بینیم کسی مانند حاج حمید خودش را از سنین جوانی فدای اسلام می‌کند و

اینقدر به اسلام متعهد است، تکلیف ما را سنگین می کند و ما باید به خون شهدا تعهد خودمان را نشان دهیم.

وی بیان کرد: امروز حضور شش قدرت جهانی رو در روی جمهوری اسلام ایرانی به عنوان یک قدرت و در مواضع برابر اهمیت کار شهدا و خون آن‌ها را نشان می دهد. قدرت ما حاصل دلاوری رزمندگان در جبهه های نبرد بود.

سرخیلی اظهار داشت: حاج حمید مزد جهاد چندین ساله اش را با شهادت گرفت و نباید با مرگ عادی از دنیا می رفت. به عقیده من و خیلی از همزمان شهید تقوی باید در زمان جنگ تحمیلی شهید می شدند و به لطف خداوند برای استفاده ما از این گوهر گرانها چند سالی اضافه تر زندگی کردند.

وی با بیان اینکه امروز داعش افتخار می کند که یکی از سربازان ما را به شهادت رسانده و این نشان از عظمت تک تک سربازان ایران اسلامی دارد، گفت: انقلاب اسلامی اگر هیچ کاری نکرده باشد، فرزندانی تربیت کرد که دیروز منافقین، صدام و آمریکا به کشتن آن‌ها افتخار می کرد و امروز داعش به این کشتن افتخار می کند.

رزمنده دوران دفاع مقدس تصریح کرد: دلاورمردی های حاج حمید و سایر رزمندگانی که از بین ما رفتند باید به ما این پیام را بدهد که صادق و بی ادعا باشیم. مسئولان هم بدانند باید خودشان را در راه انقلاب اسلامی بدون هیچ منتی فدا کنند.

آنچه در پی می‌آید سخنان «جاسم زرگر» از هم‌زمان شهید تقوی‌فر در قرارگاه رمضان در طول هشت سال دفاع مقدس است.

سرداری که با اتوبوس به سر کارش می‌رفت

جاسم زرگر با چشمانی اشک‌آلود از فرمانده خود در قرارگاه رمضان می‌گفت: زرگر با بیان اینکه حاج حمید جذبه فراوانی داشت و در عملیات مستشاری که در زمان هشت سال دفاع مقدس داشت شیعیان و کردهای عراق شیفته اخلاصش شده بودند، تصریح کرد: حاج حمید در این دنیا دنبال هیچ چیز نمی‌گشت و فقط به دنبال عروج بود.

وی افزود: در زمان جنگ تحمیلی از نظر سنی کوچک‌تر از حاج حمید بودیم اما اقتدار این شهید بزرگوار سبب شجاعت ما می‌شد. حاج حمید کم حرف می‌زد و مرد عمل بود.

هم‌زمان شهید تقوی در ۸ سال دفاع مقدس در بیان ساده زیستی حاج حمید اظهار داشت: زمین کشاورزی حاج حمید در نزدیکی محل سکونت ما است و من می‌دیدم که این مرد بی‌ادعا چگونه نخل‌های خودش را آب می‌داد. این

ساده‌زیستی را در تهران هم از ایشان دیدم، و آن هم زمانی که حاج حمید با اتوبوس شرکت واحد به محل کارش می‌رفت.

نشریه آمریکایی پس از شهادت سردار تقوی فر: سرداران ایرانی با فدا کردن خویش در عراق، مانع از ریختن خون هموطنانشان به دست داعش می‌شوند

یک نشریه آمریکایی با تحلیل مراسم تشییع پیکر سردار شهید سپاه پاسداران، ۳ پیام را از این مراسم باشکوه برداشت کرده است.

بنا به گزارش خبرگزاری فارس، نشریه آمریکایی *ترامپیت* طی گزارشی تحلیلی تحت عنوان «پیام‌های ایران متعاقب مرگ [شهادت] ژنرال خود در عراق» به مراسم تشییع جنازه «حمید تقوی» سردار سپاه پاسداران جمهوری اسلامی ایران پرداخته و نوشت: ایران با تدارک باشکوه و تشییع پیکر حمید تقوی ۳ پیام ظریف و دقیق درباره گذشته، حال و آینده حضور خود در عراق ارسال کرده است.

پیام اول حضور گسترده ایران در عراق است. این کشور با تشییع جنازه باشکوه حمید تقوی نشان داد که سردار سپاهش جزو افرادی بود که «علیه دشمنان اسلام در عراق» جنگید.

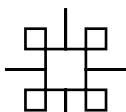
این در حالی است که در جریان این مراسم سردار «قاسم سلیمانی» دیگر

فرمانده ارشد ایرانی که اعتبار زیادی را بابت حضور در عراق و نجات این کشور کسب کرده است نیز در این مراسم حضور داشت.

دومین پیام ایران این بود که این کشور حق حضور در عراق را دارد. سردار تقوی در عراق مبادرت به آموزش شیعیان مبارز و نیروهای ارتش این کشور در نبرد علیه داعش در سامراء کرد که مرقد دو امام شیعه در آن واقع است و ایران بارها اعلام کرده که حرم‌های مطهر «خط قرمز» است که نباید از آن عبور شود. از این گذشته سامراء در ۸۰ مایلی بغداد پایتخت عراق قرار دارد. از سوی دیگر «خالد عبیدی» وزیر دفاع عراق نیز خاطر نشان ساخته بود که این کشور نیاز به مشارکت و کمک ایران دارد.

به نوشته نشریه تر/مپیت پیام سوم ایران این است که: این کشور در آینده عراق نیز حضوری گسترده خواهد داشت. سرداران ایرانی با فدا کردن جان خویش در عراق مانع از ریخته شدن خون ایرانیان در داخل کشور خود به دست داعش خواهند شد.

به گزارش این منبع خبری، یک مشاور ارشد منطقه‌ای در این باره گفت: «مطمئناً داعش شکست خواهد خورد اما نکته مشکل ساز بعدی حضور انبوه نظامیان میدان دیده‌ای خواهد بود که تحت تأثیر ایران هستند.»



پیوست ۱

روز شمار گرامیداشت

مراسم شهید تقوی فر در شهرهای مختلف

روزشمار مراسم گرامیداشت سردار شهید سید حمید تقوی فر در شهرهای مختلف

- شنبه ۶ دی ۱۳۹۳ - ۴ ربیع الاول ۱۴۳۶ - ۲۷ دسامبر ۲۰۱۴: شهادت سردار حاج سید حمید تقوی فر حین مأموریت مستشاری در اطراف سامراء.
- یکشنبه ۷ دی ۱۳۹۳ - ۲۸ دسامبر ۲۰۱۴: مراسم وداع با شهید در مسجد امام حسن مجتبی (ع) در شهرک شهید بروجردی تهران.
- یکشنبه ۷ دی ۱۳۹۳ - ۲۸ دسامبر ۲۰۱۴: ادای احترام دکتر «سعید جلیلی» نماینده رهبر معظم انقلاب در شورای عالی امنیت ملی و عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام به سردار شهید با حضور در منزل وی در تهران.
- دوشنبه ۸ دی ۱۳۹۳ - ۲۹ دسامبر ۲۰۱۴: مراسم تشییع پیکر سردار شهید از حسینیه عاشقان ثارالله سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در میدان شهید کلاهدوز تهران.
- دوشنبه ۸ دی ۱۳۹۳ - ۲۹ دسامبر ۲۰۱۴: انتقال پیکر شهید به خوزستان.
- دوشنبه ۸ دی ۱۳۹۳ - ۲۹ دسامبر ۲۰۱۴: مراسم وداع با شهید در مسجد صاحب الزمان (عج) محله اسلام آباد شهرستان کارون.

- سه شنبه ۹ دی ۱۳۹۳ - ۳۰ دسامبر ۲۰۱۴: مراسم تشییع پیکر سردار شهید در اهواز با حضور گسترده مردم.
- سه شنبه ۹ دی ۱۳۹۳ - ۳۰ دسامبر ۲۰۱۴: خاکسپاری پیکر سردار شهید در گلزار شهدای بهشت آباد اهواز.
- پنجشنبه ۱۱ دی ۱۳۹۳ - ۱ ژانویه ۲۰۱۵: گرامیداشت سردار شهید در مسجد صاحب الزمان (ع) اسلام آباد شرقی اهواز.
- پنج شنبه ۱۱ دی ۱۳۹۳ - ۱ ژانویه ۲۰۱۵: مراسم بزرگداشت شهید در شهر هویزه.
- پنجشنبه ۱۲ دی ۱۳۹۳ - ۲ ژانویه ۲۰۱۵: مراسم بزرگداشت سردار شهید با حضور مسئولان، روحانیون، خانواده معظم شاهد و ایثارگران، اقشار مختلف مردم و نماینده نخست وزیر عراق در حسینیه عاشقان ثارالله اهواز.
- شنبه ۱۳ دی ۱۳۹۳ - ۳ ژانویه ۲۰۱۵: آیین بزرگداشت سردار شهید در مسجد جامع خرمشهر با حضور فرمانده نیروی دریایی، فرماندهان سپاه و نیروهای انتظامی، مسئولان محلی، خانواده‌های شهیدان و مردم شهیدپرور.
- شنبه ۱۳ دی ۱۳۹۳ - ۳ ژانویه ۲۰۱۵: قائم مقام نماینده ولی فقیه در بنیاد شهید و امور ایثارگران، با حضور در منزل شهید تقوی فر تسلیت و پیام مکتوب «حجت الاسلام والمسلمین شهیدی محلاتی» را به همسر و فرزندان شهید تقدیم کرد. وی سپس در گلزار شهدای اهواز نسبت به این سردار شهید اسلام ادای احترام نمود.
- یکشنبه ۱۴ دی ۱۳۹۳ - ۴ ژانویه ۲۰۱۵: مراسم ختم سردار شهید با حضور شخصیت‌های لشکری و کشوری در مسجد جامع شهرک شهید بروجردی تهران.
- یکشنبه ۱۴ دی ۱۳۹۳ - ۴ ژانویه ۲۰۱۵: استاندار سابق "استان بابل

عراق" پرچم سرخ رنگ حرم حضرت عباس(ع) را به خانواده شهید تقوی فر اهداء کرد.

● دوشنبه ۱۵ دی ۱۳۹۳ - ۵ ژانویه ۲۰۱۵: مراسم ختم شهید در مسجد امیرالمومنین(ع) شهرک شهید محلاتی تهران.

● دوشنبه ۱۵ دی ۱۳۹۳ - ۵ ژانویه ۲۰۱۵: نماینده اقلیم کردستان عراق با اهداء تاج گل، شهادت سردار سامراء را تسلیت گفت و به مقام وی ادای احترام کرد.

● دوشنبه ۱۵ دی ۱۳۹۳ - ۵ ژانویه ۲۰۱۵: مراسم بزرگداشت شهید تقوی فر از سوی نظام صنفی کشاورزان اهواز و با حضور زراعت کاران سراسر خوزستان در مسجد ارشاد اهواز.

● چهارشنبه ۱۷ دی ۱۳۹۳ - ۷ ژانویه ۲۰۱۵: تجلیل از خانواده سردار شهید تقوی فر، در «یادواره شهدای سه ماه اول دوران دفاع مقدس» در ستاد فرماندهی نیروی انتظامی خوزستان در اهواز.

● جمعه ۱۹ دی ۱۳۹۳ - ۹ ژانویه ۲۰۱۵: گرامیداشت سردار شهید در مسجد جامع روستای دشت بزرگ ناحیه گتوند خوزستان.

● جمعه ۱۹ دی ۱۳۹۳ - ۹ ژانویه ۲۰۱۵: دیدار خانواده شهید تقوی فر با رهبر معظم انقلاب اسلامی در تهران.

● پنجشنبه ۹ بهمن ۱۳۹۳ - ۲۹ ژانویه ۲۰۱۵: مراسم گرامیداشت سردار سامرا با دعای کمیل و سخنرانی آیت الله «شفیعی» در مسجد صاحب الزمان(ع) اسلام آباد شرقی اهواز.

● جمعه ۱۰ بهمن ۱۳۹۳ - ۳۰ ژانویه ۲۰۱۵: مراسم اربعین سردار شهید در مسجد اعظم اهواز با سخنرانی «ندا تقوی فر» دختر شهید.

● جمعه ۱۰ بهمن ۱۳۹۳ - ۳۰ ژانویه ۲۰۱۵: اربعین شهید در مسقط رأسش

روستای "ابودبس" از توابع "کوت عبدالله" واقع در جنوب استان خوزستان.

● پنج شنبه ۱۶ بهمن ۱۳۹۳ - ۵ فوریه ۲۰۱۵: مراسم اربعین سردار شهید از سوی همزمان شهید در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و مردم شهیدپرور تهران و خوزستانی های مقیم در پایتخت ایران در مسجد ولی عصر (عج).

● جمعه ۱۷ بهمن ۱۳۹۳ - ۶ فوریه ۲۰۱۵: مراسم یادبود در مسجد شهرک شهید بروجردی تهران به دعوت همزمان شهید در قرارگاه رمضان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و مسئولان نیروی قدس، با حضور دکتر «علی لاریجانی» رئیس مجلس شورای اسلامی.

● شنبه ۲ اسفند ۱۳۹۳ - ۲۱ فوریه ۲۰۱۵: مراسم گرامیداشت سردار شهید در بغداد، با حضور علماء، شخصیت های کشوری و لشکری، رزمندگان حشد شعبی و سخنرانی «نوری المالکی» معاون رئیس جمهور عراق.

● جمعه ۲۲ اسفند ۱۳۹۳ - ۱۳ مارس ۲۰۱۵: یادواره شهدای اسلام آباد و سردار شهید حاج سید حمید تقوی فر در مسجد صاحب الزمان (ع) اسلام آباد شرقی اهواز.

● سه شنبه ۲۵ فروردین ۱۳۹۴ - ۱۴ آوریل ۲۰۱۵: «رضا بو عذار» رکورددار رشته دوی ۴۰۰ متر داخل سالن ایران، به همراه مسئولان دانشکده تربیت بدنی دانشگاه شهید چمران اهواز به منزل سردار شهید رفت و مدال نقره مسابقات آسیایی ۲۰۰۶ ماکوئو چین خود را به مادر سردار سامراء تقدیم کرد.

● پنجشنبه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۴ - ۷ می ۲۰۱۵: گرامیداشت شهدای گمنام دشت بزرگ، شهدای مدافع حرم و شهید تقوی فر در گلزار شهدای گمنام دشت بزرگ ناحیه گتوند خوزستان.

● دوشنبه ۹ شهریور ۱۳۹۴ - ۳۱ آگوست ۲۰۱۵: با وصیت سردار شهید

تقوی فر و موافقت همسر و فرزندان او، بخش عمده دارایی ها و اموال وی به مددجویان کمیته امداد امام خمینی (ره) اهداء شد.

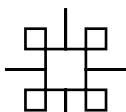
● سه شنبه ۱۲ آبان ۱۳۹۴ - ۳ نوامبر ۲۰۱۵: مراسم زیارت عاشورا در بیت شهید تقوی فر، با حضور خانواده شهیدان، شهروندان و مدیران شهرداری منطقه ۱۵ تهران و با سخنرانی حجت الاسلام والسلمین «سید تقی حسینی» و آقای «صاحب احسن» به همت اداره کل امور ایثارگران شهرداری تهران.

● چهارشنبه ۱۸ آبان ۱۳۹۴ - ۹ نوامبر ۲۰۱۵: تجلیل از سرکار خانم «پروین مرادی» همسر و «هدی تقوی فر» دختر سردار شهید، از سوی خبرگزاری اهل بیت (ع) -/ بنا - در بیست و یکمین نمایشگاه مطبوعات در تهران.

● چهارشنبه ۱۹ آبان ۱۳۹۴ - ۱۰ نوامبر ۲۰۱۵: قدردانی خانواده سردار شهید تقوی فر از «حسن شمشادی» به پاس تلاش های رسانه ای وی در زمینه دفاع از حرم اهل بیت (ع)، در تهران.

● سه شنبه ۴ آذر ۱۳۹۴ - ۲۵ نوامبر ۲۰۱۵: همزمان با ایام اربعین حسینی ۱۴۳۷ به همت خانواده «سردار سامراء» موکبی به یاد وی در عمود ۶۱۶ مسیر نجف به کربلا در منطقه "الحیدریة" (معروف به خان النص) برپا گردید.

● سه شنبه ۲۴ آذر ۱۳۹۴ - ۱۵ دسامبر ۲۰۱۵: تجلیل دانشجویان بسیجی دانشگاه امام صادق (ع) از مجاهدت های آن شهید و صبوری خانواده شهید تقوی فر در تهران.



پیوست ۲

معرفی جنبش یاران انقلاب ۱۴ فوریه بحرین

بسم الله الرحمن الرحيم
(الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ
وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا) الأحزاب/آیه ۳۹.

جنبش یاران انقلاب ۱۴ فوریه در یک نگاه

همزمان با موج بهار بیداری اسلامی که از اواخر سال ۲۰۱۱ م. در کشورهای عربی آغاز شد، مردم مظلوم بحرین نیز در برابر ظلم، استبداد و تبعیض حاکم بر این کشور قیام کردند.

جنبش یاران انقلاب ۱۴ فوریه بحرین (نام اصلی به زبان عربی: أنصار حركة ۱۴ فبراير في البحرين) در آغازین روزهای این قیام و پس از آنکه پیشنهاد مصلحانه کویت از سوی رژیم آل خلیفه با مخالفت روبرو شد تأسیس گردید.

مرام جنبش یاران انقلاب ۱۴ فوریه، حرکت در راه انبیاء الهی و اهل بیت رسول الله - صلی الله علیه و آله - است؛ همان مسیری که امام حسین - علیه السلام - به عنوان کشتی نجات، ناخدای آن است. بهترین راهنمایان

این مسیر در عصر حاضر نیز مراجع عظام و علمای ربانی هستند و یاران انقلاب ۱۴ فوریه، فعالیت خود را زیر نظر آنان انجام داده، به فردای درخشان برای مردم بحرین، پس از گذشت این قرون سیاه استبداد و دیکتاتوری، می‌اندیشد.

● مواضع داخلی

این جنبش، تأسیس خود را با صدور بیانیه‌ای متضمن مواضع و اهداف خود، رسماً اعلام کرد. یاران انقلاب ۱۴ فوریه در این بیانیه مخالفت خود را با هرگونه طرحی که ضامن بقای حکومت موجود و بازگشت به شرایط پیش از انقلاب بود اعلام کرد و هر نوع مصالحه با حاکمیت ظالم را "یک میثاق ننگین دیگر" عنوان نمود.

از روز ۱۷ فوریه ۲۰۱۱ م. که دست کم پنج نفر شهید و حدود ۲۵۰ نفر مجروح شدند تا امروز که هزاران شهروند بحرینی به دست دژخیمان آل‌خلیفه شهید، مجروح، نقص عضو، ناپدید، شکنجه، زندانی یا سلب تابعیت شده‌اند، جنبش یاران انقلاب ۱۴ فوریه حضوری فعال در میدان داشته است.

جنبش یاران انقلاب ۱۴ فوریه با صدور بیانیه‌های متعدد در تمام حوادث بحرین، خواستار رفتن آل‌خلیفه از این کشور و آزادی تمام زندانیان - بویژه علمای مجاهد، رهبران اپوزیسیون و حقوقدانان - گردیده است. این جنبش همچنین نوشتن قانون اساسی جدیدی که در آن مردم حاکم بر سرنوشت خود باشند و از نظام سیاسی تکثرگرا بهره‌مند گردند را از مهمترین ضروریات این کشور می‌داند.

جنبش یاران ۱۴ فوریه بحرین از نخستین روزهای نهضت مردم مسلمان

بحرین، خواستار وحدت تمامی نیروهای اپوزیسیون شده‌اند و طرح تشکیل یک شورای رهبری متشکل از تمامی گروه‌های فعال در انقلاب را داده‌اند و خواستار وحدت نظر در مورد مطالبات عادلانه و مشروع ملت بحرین و اقدامات وسیع منطقه‌ای و بین المللی برای تحقق آرمان‌های مردم بحرین در حوزه های دموکراسی، آزادی، حقوق برابر شهروندی، حق تعیین سرنوشت و انتخاب نظام سیاسی مناسب هستند تا از این رهگذر، ملت بحرین آقای خود شود و حکومت استبدادی و قبیله‌ای سرنگون گردد.

چشم انداز این جنبش، یاری رساندن به جوانان مکتبی در دفاع از آرمان های آنان و اتحاد با دیگر نیروهای انقلابی در زمینه آزادسازی بحرین از چنگال دیکتاتوری و استبداد آل خلیفه و استعمار و اشغال آل سعود و نابودی پایگاه های نظامی آمریکا و انگلیس و دیگر استعمارگران است.

● مواضع بین المللی

جنبش یاران انقلاب ۱۴ فوریه، علاوه بر موضعی که درباره کشور بحرین دارد، در حمایت از محور مقاومت اسلامی - از فلسطین و لبنان و سوریه گرفته تا ایران و عراق و یمن - مضایقه نکرده است و همواره در قبال قضایای مردم و حمایت از ملل آزادیخواه پیشگام بوده است.

این جنبش در افشای توطئه‌های صهیونیستی - آمریکایی و اقداماتی که از سوی استکبار جهانی در جهت تجزیه کشورهای اسلامی صورت می‌گیرد و یا در راستای تضعیف محور مقاومت و تقویت گروه های تروریستی و تکفیری است نیز همواره پیش قدم و فعال بوده است.

جنبش یاران انقلاب ۱۴ فوریه همچنین به جریان بیداری اسلامی در تونس،

مصر، یمن و دیگر کشورهای اسلامی توجه دارد و از آرمان‌های بلند امت اسلامی در عرصه‌های آزادی، عزت، کرامت، استکبارستیزی و رهایی از استبداد و ظلم حمایت می‌کند.

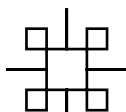
این جنبش همچنین نقش فعالی در دفاع از مطالبات عدالت‌خواهانه شیعیان در منطقه شرقی عربستان سعودی (قطیف و احساء) دارد و دفاع از آزادیخواهان و علمای عرصه ایمان و جهاد و مبارزه - بویژه «شیخ نمر باقر النمر» و «علامه توفیق العامر» - را وظیفه خود می‌داند.

● جایگاه والای مردم بحرین

در خاتمه یاد آوری می‌کنیم که جنبش یاران انقلاب ۱۴ فوریه بحرین به وطن اسلامی خود به عنوان کشور عدل، علم، عزت، کرامت و آزادی مسئولانه ایمان دارد و عمیقاً بر این باور است که مردم ما می‌توانند در میان ملل جهان به جایگاهی شایسته و بایسته دست یابند؛ چرا که لیاقت چنین جایگاهی را دارند.

۱۵ نوامبر ۲۰۱۵ م.

۲۴ آبان ۱۳۹۴ ش.

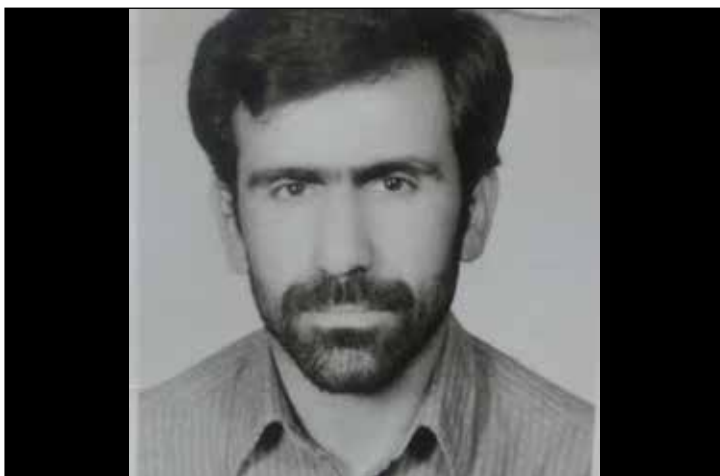


پیوست ۳

آلبوم تصاویر



سردار شهید حاج سید حمید تقوی فر در سال‌های جوانی



سردار شهید حاج سید حمید تقوی فر در سال‌های دفاع مقدس



حضور سردار شهید حاج سید حمید تقوی فر
در حال هدایت عملیات



سردار شهید تقوی فر در کنار فرماندهان و رزمندگان
بسیج مردمی عراق (الحشد الشعبی)



سردار شهید تقوی‌فر در اتاق عملیات



سردار شهید تقوی‌فر در کنار «سید علی الیاسری» دبیرکل سرایا الخراسانی



سردار شهید تقوی فر در بین الحرمین کربلای معلی



سردار شهید تقوی فر در کنار ضریح مطهر
حضرت سید محمد(ع) عموی امام زمان(عج) در شهر بلد



سردار شهید تقوی‌فر در لباس رزم



لبخند زیبای سردار شهید تقوی‌فر پس از شهادت



شهیدان تقوی فر



سرکار خانم «روبخیر تلغری» مادر سردار شهید تقوی فر؛
همسر و مادر دو شهید



تشییع پیکر سردار شهید تقوی فر در اهواز



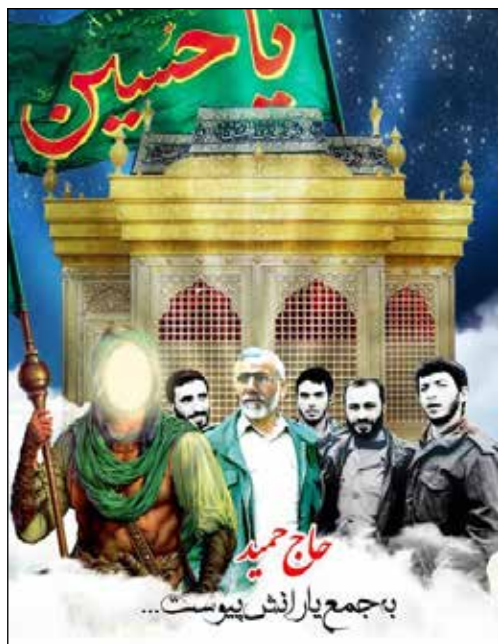
مرثیه سربازی حاج «صادق آهنگران» در مراسم گرامیداشت سردار شهید تقوی فر در اهواز



اقامه نماز بر پیکر شهید تقوی فر به امامت
آیت الله «موسوی جزایری» نماینده ولی فقیه در خوزستان



آرام گرفتن شهید تقوی فر در کنار مزار پدر شهیدش





شرکت سردار «نقدی» رئیس سازمان بسیج مستضعفین
و سردار «سلیمانی» فرمانده سپاه قدس در مراسم گرامیداشت سردار شهید تقوی فر



شرکت حجت الاسلام والمسلمین «سید عمار حکیم»
در مراسم گرامیداشت سردار شهید تقوی فر



«ابومهدی المهندس» مسئول بسیج مردمی در عراق و «سید علی الیاسری»
دبیرکل سراپا الخراسانی در مراسم گرامیداشت شهید

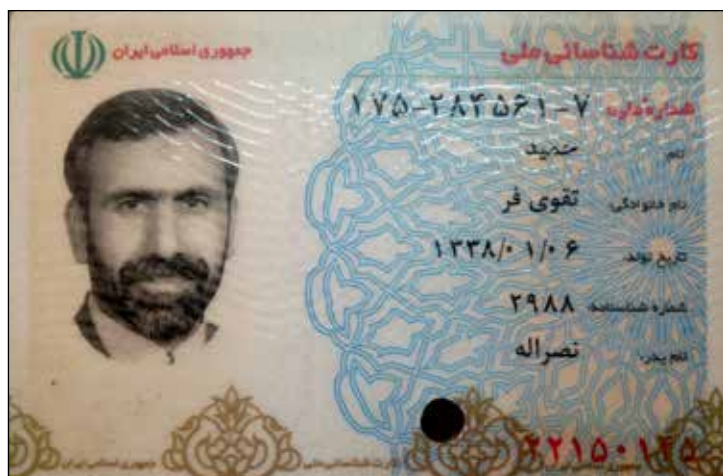


سخنرانی دختر سردار شهید تقوی فر در مراسم گرامیداشت شهید در بغداد



محل شهادت سردار تقوی فر در منطقه عزیز بلد عراق





تصویری از شهید تقوی فر در خیابان جادریه بغداد

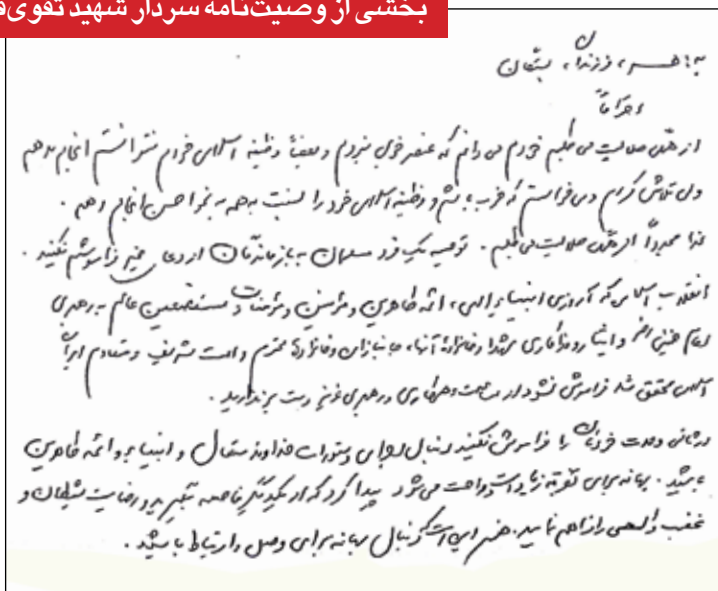


تجلیل از همسر و دختر سردار شهید تقوی‌فر از سوی خبرگزاری اهل بیت (ع) - ابنا
در بیست و یکمین نمایشگاه مطبوعات - آبان ۱۳۹۴



موكب شهید تقوی‌فر در راهپیمایی اربعین ۱۴۳۷ - آذر ۱۳۹۴
در مسیر نجف به کربلا

بخشی از وصیت‌نامه سردار شهید تقوی فر



به: همسر، فرزندان، بستگان

احتراماً از همگی حالیت می‌طلبم. خودم می‌دانم که عنصر خوبی نبودم و بعضاً وظیفه
اسلامی خودم را نتوانستم انجام بدهم. ولی تلاش کردم و می‌خواستم که خوب باشم
و وظیفه اسلامی خود را نسبت به همه به نحو احسن انجام دهم.

لذا مجدداً از همگی حالیت می‌طلبم. توصیه یک فرد مسلمان به بازماندگان [این است
که] از دعای خیر فراموش نکنید.

انقلاب اسلامی که آرزوی انبیاء الهی، ائمه طاهرین، مؤمنین، مؤمنات و مستضعفین
عالم به رهبری امام خمینی (رض) و ایثار و فداکاری شهداء و خانواده آنها، جانبازان
و خانواده محترم آنها و امت شریف و مقاوم ایران اسلامی محقق شد فراموش نشود.
از مساعدت و همکاری و رهبری عزیز دست بردارید.

در ثانی، وحدت خودتان را فراموش نکنید. دنبال اجرای دستورات خداوند متعال و
انبیاء و ائمه طاهرین باشید. بهانه برای تفرقه زیاد است و راحت می‌شود پیدا کرد که از
یکدیگر فاصله بگیرید و رضایت شیطان و غضب الهی را فراهم نمایید. هنر این است
که دنبال بهانه برای وصل و ارتباط باشید.

سید ابرار

شهید تقوی نمونه ای بارز از یک انسان مجاهد مکتبی در قرن بیست و یکم است، و به مثابه یکی از یاران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است چرا که وی نمونه ای از انسان عابد و زاهد و وارسته و متواضع و فروتن بود، وی همواره بر عبادت خود مواظبت داشت و تلاش می کرد دائماً روزه داری خود را در طول روزهای سال حفظ کند، چرا که وی فرزند شهید و برادر شهید بودند.

شهید حاج سید حمید تقوی فر عاشق حضرت امام خمینی رهبر و بنیان گزار جمهوری اسلامی (قدس سره) و عاشق راه و مسلک و رسالت و مکتب ایشان در زندگی بودند، همچنین شهید تقوی عاشق حضرت آیت الله امام سید علی خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران بودند، و همواره بر راه و رسالت و مکتب ایشان نیز استوار بودند و همواره تلاش می کرد هرگز از این راه ذره ای منحرف نشود، و به خود اجازه تخطی از این مسیر ولو به اندازه نوک سوزنی نمی دادند،